

للهدرك يا بلخ من بلد مادام فيك رجال الخير محبوبس
ولولم تكن بام البلاد شهرتك لكان ذكرك في البلاد مدروس
« ابو الاسفار »

شعراى بلخ

يا
شعر فارسی در ازم البلاد

سي و چهارم مسلسل تألیفات بعد از هجرت

ابو الاسفار علي محمد البلخي

حقوق طباعت مخصوص مؤلف است

مسلس ۳۴

آسمان اړطفل بودي بلخ کڅږي دايه گيش
افتخار خساندان مصطفي دريلخ و من
دې کسي درنقص من گت اين غريب شهرماست
کعبه داند کرد معمورجهان رامادري
کرده هم سلمايي اندرخدمتش هم بوذري
بلخ گت اينهم کمال اوست چنداز منکري
« حکيم انوري »

شعراي بلخ

يا

شعر فارسي در ام البلاد

مشمول ۱۲۱ نفر از شعراي ادوار گذشته بلخ باستان

ابو الاسفار علي محمد البلخي

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00005383 4

بسم الله الرحمن الرحيم
 بنام آنکه نامش حرزجانها است
 ثنائش جوهر تیغ زبانها است

بلخ الحسنا یا ام البلاد

بلخ باستان که در جهان شهرة آفاق گردیده در ادوار تاریخ نام های مختلفی را کسب نموده است و واضح است که کثرت اسماء دلالت دارد شرف مسمی را - منجمله آریانا، باکتیریا، بخدیم، بخل، بخدی باختیش، باختر، بالهیک، بلخ، بلخ بامی، بلخ البهیه، بلخ الحسنا، بلخ غرا، بلخ گرین، بلخ درخشان، قبة الاسلام، خیر التراب، ام البلاد، ام المدائن، دار الفقه، خزانه الفقه، البهیه، معدن المروة، موضع السماحه، دار النعمة و غیره این سر زمین مرد آفرین قرار گرفته طبری بیست مرتبه تازه اعمار شده است و همواره پیکر زیبایی آن محل تاخت و تاز و غارت و هجوم قرار گرفته است.

بلخ بعد از اسلام در ساحات مختلف کارنامهای دارد که عدیلش در جهان سراغ کرده نمی شود.

این همان سر زمین پر از جلال و حشمت است که در ادوار تاریخ علوم و فنون اسلامی را در گوشه گوشه جهان از سند تا اسپانیا پرورش داد. محدثین و فقهای جلیل القدر، مفسرین و تاریخ دانان بزرگ و نامور شعراء و ادباء، چیره دست، فلاسفه و حکمای شهره آفاق، اصحاب ورزیده علم و عرفان را زندگی بخشید.

تمام قراء و قصبات آن به فانوس علوم و فنون مشعشع و درخشان بود فراوانی درسگاهها و کتب خانه های آن در جهان ممتاز بود. نغمه های توحید و سنت ازینجا در فضاظنین افکنده بود عظمتیکه

قاهره و قیروان و بغداد از آن مستفید بود بلخ نیز از آن بهره مند شده بود.

در ساحه ادب و دانش و هنر و فرهنگ و سیاست و سیادت و عمران و آبادی و سائر مظاهر و مضامین زندگی شهرت جهانی داشت هر قریه اش گل بدامان و هر قصبه اش گهر زار بود زمانی یکهزار و هشت صد و چهل و هشت مسجد جامع درین کهن دژ کنونی که ایندم می بینی باوج خود اعمار شده بود نوریان بمضمون و حفتهم الملئکه درینجا صف می بستند .
چهار صد مدرسه درینجا برای طلاب آماده بود و از اکناف و اقصای عالم درینجا برای فراگرفتن علوم اسلامیة مردم رحل اقامت می بستند .
هکذا پنجصد حمام و چهار صد گنبد یخدان و سه صد حوض وقفی و دوازده صد سردا به وجود داشت.

تنها مصادف به حمله مغل چهارده هزار عالم و مفتی و حافظ و ادیب و شاعر و تاریخ نویس درین شهر اقامت داشتند.

زمانیکه پدر مولنا جلال الدین بلخی « مؤلف مثنوی » از بلخ عازم روم می شد چهار صد مفتی و زاهد درکاب آن بود. ابو حنیفه کوچک معروف به ابو جعفر هندواتی چهل نفر شاگرد را بحدی تربیت کرده بود که هر کدام برتبه اجتهاد قدوه جهان بودند این همان ابو جعفر است که امام ترمذی از وی روایت حدیث دارد امام قتیبه استاذ بخاری و مسلم و ترمذی در دشتک بلخ چشم بجهان کشود .

ابو معشر بلخی که به عمر صد سالگی رسیده بود د و صد و هفتاد و دو کتاب در نجوم و فلکیات نوشت ثابت بن قره بزرگترین هندسه دان عرب هرچند شهرت دارد اما مؤرخین گفته اند که پس از ابو معشر شهرت و زندگی داشته .

اگر کتاب علمای بلخ نوشته ابو اسحاق مستملی شریک و مصاحب امام

بخاری که بترتیب معجم در چهارده مجلد تمام ساخته و جود می‌داشت
 آنگاه دانسته میشد که بلخ در ادوار تاریخ چه خدمات ارزنده را در
 عالم بجا گذاشته .

اینجانب که مدت ۲۸ سال است پیرامون آثار بلخ برین مطالعه دارم
 می‌خواستم مآثر مفصل این مرد آفرین کهن راجع آوری نموده طبع و نشر
 نمایم متأسفانه صحت و فرصت بامن همکاری نکرد و سوء مزاج ازم
 فاصله نگرفت همکاری که درین امر بامن صمیمیت داشته باشند در زاویه
 خمول منزوی بودند.

بالاخره طبقه شعرای آنرا سهل انگاشته شروع بکار نمودم اگر شرائط
 با من مساعد شود روزی خواهد رسید که ان شاء الله از مفسرین و
 محدثین و فقهاء و فلاسفه و صوفیة و متکلمین آن بطور جداگانه بحث
 خواهم نمود .

ایندم که مصروف ادوار و اطوار شعرای آن گشته ام قرار ذیل خواهد
 بود .

الف: این اثر مخصوص شعرای ماضیه بلخ میباشد که دنیا را وداع
 کرده اند .

ب: اشخاصیکه از بلخ بوده و لو که در هر سر زمین جهان زیست
 داشته شایان آن است که درین اثر درردیف سائربلخیین آورده شود .

ج: اشخاصیکه از دیگر مناطق جهان بلخ را اقامت گاه خود قرار داده
 اند نیز قابل تذکیر و تردیف است .

د: بعضی شعرای بلخ در چندین تذکرها دیده میشود اما بجز اینکه
 بلخی است دیگر حالات آن قطعا مبهم مانده است درینصورت بمضمون
 بلبل همانکه قافیه گل شود بس است موافق دیگر تذکره نگاران همان
 اجمال را نقل کرده در ردیف دیگران تردیف نمودم و مسئولیت عدم

تفصیل آنرا بدوش نویسندگان معاصر آن گذاشتم.

ه: از بعضی شعراء بجز يك فرد دیگر هیچ اثری دیده نمی شود درینصورت بمضمون و ما لا یدرك كله لا یترك كله همان يك فرد را نمونه شعری آن قرار دادم که قطره از بحر گواه است.

اکنون قبل از اینکه وارد مطلب شویم قصیدهء راکه مرحوم استاد محمد ابراهیم خلیلی الجامی در مدح فضلاء و شعرای بلخ ترتیب داده است ملخصاً تقدیم تان مینمکم - وباللہ التوفیق

یاد باد آن روزگار خوش که در گلزار بلخ

از نوای شوق بودم عندلیب زار بلخ

میسرودم نغمهء عشرت بآهنگ نشاط

می شمردم بهتر از گلهای بوستان خار بلخ

بوده مهد اولین باشکوه آریا

هان بچشم کم مبین در هر خرابه زار بلخ

از همین مرکز: بهر کشور تمدن سیر کرد

آبرو در هر طرف جاری شد از انهار بلخ

رنگ و بوی علم و فن چون آل بر ملک دهر را

داده بس گلها که بشگفتند از گلزار بل

مایه فخر اند چون ارباب علم و معرفت

پس کنم ذکر بزرگان بلند افکار بلخ

کز فیوضات همین ارباب تقوی و علوم

علم می آید برون از چشمه سرشار بلخ

ابن عبد الله و بوحفص احمد و ابن زرین

با ابو عبد الله و بو القاسم اندا حرار بلخ

ابن ادهم احمد خضروية هم زان جمله اند
هم ابوبکر و شقیق و خواجه و غفار بلخ
دانش بوجعفر و داود و بونصرو عمر
کرد روشن پیش چشم همگان شهکار بلخ
مولوي و ابن سینا و عصام و بسو مطیع
کان فیض و نور عرفان اند درکھسار بلخ
پارسا حاتم اصم بومشعر و کعب الحبر
همچومه برتافتند از شهر شهرت دار بلخ
بهره ور گشتند بس چون فاطمه هم رابعه
عالمات و عارفات از خاک عرفان بار بلخ
عالمی کردند سمع دانش افلاک و خاک
از بم و زیر بکه بیرون داد موسیقار بلخ
مرد زای است و تمدن خیز و باشان و کهن
از مؤرخ جوکه سازد زین قبیل اظهار بلخ
شهرت شیث نبی هم در انجابهیحد است
نیست شک اوهم بود گر قافلہ سالار بلخ
حضرت عکاشه راهم مرقد باشهرتیبست
واعجیب زین رحمت تکرار بالتکرار بلخ
آستان بوسی این خاصان زخویشم برده بود
از می عرفان بود پر، ساغر سر شار بلخ
ازدقیقی و مفید و بودشکور و عنصری
درجهان بگرفته نام بر تری اشعار بلخ
چون حمید الدین و راسخ چون کجولوی و شهید
بس سخن ورینگری گرواکنی طومار بلخ

شكر لله چون فراوانند از حد شمار

اهل علم و فضل ر شعرو عارف و اخيار بلخ

پس به الحمدي و اخلاصي سرور افزا شوم

بر روان رفتگان صالح و ابرار بلخ

بادو عالم شوق صحبت بعد از آن ياد آورم

از معاصر همنوايان شكر گفتار بلخ

ساختمندم شاكر اوضاع خود در چند روز

مردم مهمان نواز و قوم خوش كردار بلخ

نيست چون مقدور كلك عاجز بنياد من

شرح تعريف و صفات و مدحت بسيار بلخ

اي هماي ميمنت بال تمنا هاي دل

چون نسيم صبحدم سركن رهء هموار بلخ

گوسلامم بر بزرگانيكه در خواب خوشند

احترامي بر باهل دانش و بيدار بلخ

بوكه آنها نيز ياد آرند روزي از خليل

در يكي فصل گل و در موسم از هار بلخ

ابو شكور بلخي (۱)

از بزرگترين شعراي دور نوح بن منصور ساماني بشمار ميرود باندازهء

كه صاحب مجمع الفصحاء اورا بر رود كي و شهيد بلخي ترجيح ميدهد

موصوف چهار مثنوي در رشته نظم ترتيب داده و بگفته عوفي كتابي

بنام آفرين نامه نيز از و باقي است كه داراي موضوعات اخلاقي ميباشد

از جمله يك مثنوي آن در سال ۳۳۳ با تمام رسيده است كه قديمترين

مثنوي هاي زبان فارسي ميباشد در بعضي از تذكره ها ديده شده است كه

آفرین نامه را نیز در سال ۳۳۳ ترتیب داده و درخاتمه آن میگوید:

مرین داستان گش یگفت از خیال

ابرسه صدوسی و سه بود سال

فردوسی شاعر معروف و شاعران ما بعد وی مضامین آفرین نامه را به

طرز دیگری بکار بستند .

منوچهری دامغانی در مدح آن میگوید:

از حکیمان خراسان گو شهید و رودکی

بوشکور بلخی و بو الفتح بستنی هکذی

ابو شکور این گفته سقراط را که گفته بود دانش من بجائی رسیده

بدانم که نادانم چنین در نظم آورده :

تا بدانجا رسید دانش من

که بدانم همی که نا دانم

و نیز این شعر مشهور که دچار نوعی تصحیف شده است از ابو

شکور است که فرموده است .

هران شمعی که ایزد بر فرورد

هرآنکس پف کند سببت بسوزد

ونیز از واست

از دور بدیدار تو نگرستم

مجروح شد آن چهرهء پرحسن و ملاح

وزغمزهء تو خسته شد آزرده دل من

وین حکم قضائست جراحت به جراحت

ابو علي سينيائي بلخي (۲)

دل گرچه درين باديه بسيار شتافت

يك موي ندانست ولي موي شگافت

« ابو علي سينا »

شيخ الرئيس ابو علي حسين بن عبد الله معروف بابن سينيائي بلخي كه بنام ابو الحسين علي بن عبد الله نيز مشهور است سينا اصلاً نام يكتن از اجداد آن است اين شخص در تاريخ بلخ خاطرات درخشاني دارد كه تمام دنيايي كفرو اسلام به حيث يك فرد مشار بالبنان بنام هاي حجة الحق و شرف الملك و امام الحكماء و شيخ الرئيس و مي شناسند موصوف هرچند بنام يك عالم فلسفي شهرت دارد واقعاً در علوم فلسفه از نادره عصر و زمان بوده و آثار حكمي و فلسفي آن در طي قرون متمادي در دانش كده هاي علمي تدريس شده اما ايراد آن درسلك شعراء باعتبارجنبه شعري آن بوده كه مدوح به زبان هاي دري و عربي و تركي فوق العاده شعر ميسروده كه نمونه شعري آن شاهد اين مدعي است .

تمام مؤرخين اسلامي و غير اسلامي متفق الاراء آنرا بلخي الاصل ميدانند تفصيل آن از اين قرار است كه پدر آن در دوران سلطنت نوح بن منصور ساماني از بلخ وارد بخارا ميشود .

و بعد از چند مدت از طرف نوح ساماني كه مقر آن در بخارا بوده در يك قسمت بخارا كه خرميشن نام داشته بحكومت آن تعيين ميگردد . و از قريه افشنه كه از توابع خرميشن است عيالي مسماء به ستاره را در عقد ازدواج بنكاح ميگيرد .

و در سنه ۳۷۰ هـ ق ابن سینا در آن قریه بدنیا میآید.

و هنوز عمرش به ده سالگی نمیرسد از علوم ادبیه فراغت حاصل میکند، سپس منطق و ریاضی و مجسطی را از ابو عبد الله ناتلی عالم فلسفی آن عصر می آموزد. ابو عبد الله از شدت وحدت زکات آن اکثر اوقات لاجواب میماند. هنگامیکه ناتلی از بخارا طرف خوارزم میرود درین وقت ابن سینا مصروف مطالعه کتب منطق میشود. و بعد از مدتی از شیخ اسماعیل (۱) زاهد متوفای ۴۰۲ هـ ق از فقهای نامور بخارا که از او تلامیذ محمد بن الفضل البلخی است شروع به تحصیل علم فقه میکند.

(۱) اسماعیل زاهد از فقهای جید مذهب حنفی است در کتاب فوائد البهیه فی تراجم الحنفیه ص ۴۶ از آن ترجمه شده است از تلمذوی نزد امام زاهد دانسته میشود که ابن سینا مذهب حنفی داشته باشد اما مولوی برخوردار ملتانی در حاشیه ص ۳۸ نبراس آورده است که در تشیع و تسنن او خلاف است « احمد سیاح یک نویسنده ایرانی در فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی بفارسی بشمول ابن سینا یکعده معارف اهل السنه را اعم از فقها و صوفیه و مؤرخین و محدثین در ضمن چند ورق جداگانه از جمله مشاهیر تشیع تعیین نموده در حالیکه مؤرخین غیر اسلامی نیز به تسنن بودن آنها گواه بوده اند از جمله عمر خیام حکیم و شاعر معروف رامیتوان نام برد که در طول تاریخ شیعه عمر نام را سراغ کرده نمی شود، سعید نفیسی نویسنده دیگر ایرانی در کتابش پیرامون حالات ابن سینا که پورسینا نام دارد باستناد از شعر ذیل که در لقب شعری آن بو علی نامبرده شده است ابن سینا را شیعه اسماعیلی معرفی میکند، رباعی

تا باده عشق در قدح ریخته اند و ندر پی عشق عاشق انگیخته اند
 باجان و روان بوعلی مهرعلی چون شیر و شکر بهم آمیخته اند
 باندازه که از معروفی بلخی نقل نموده روده کی را نیز اسماعیلی میدانند
 از روده کی شنیدم سلطان شاعران کساندر جهان بکس مگروجز بفاطمی

و الله اعلم

ودر عمر ۱۶ یا ۱۸ سالگی از تحصیل انحاء علوم عقلی و نقلی فراغت حاصل نموده شروع به مطالعه مینماید.

از جمله کتاب مابعد الطبیعه ارسطو را چهل ۴۰ مرتبه از ابتدا تا انتها آن مطالعه میکند و تمام این کتاب را در حافظه اش می سپارد. اما به حقیقت آن پی نمی برد بالاخره مأیوس شده اعتراف میکند اینها مضامینی است که راهی برای فهم و درک آن موجود نیست.

اتفاقاً روزی در بازار کتابفروشی بخارا شرح مابعد الطبیعه ارسطو را که از آثار فارابی است از نزد شخص فقیری بسه درهم میگیرد و بعد از مطالعه آن تمام حقایق و دقایق و مرموزات این کتاب بوی مکشوف میگردد.

و اموال زیادی را جهت حل این معضله نثار فقرا و مساکین مینماید. مقارن باین وقت نوح بن منصور مصاب به مرض قولنج میشود که در آن زمان صعب ترین حادثه طبیی بشمار میرفت.

حمکای بخاری عموماً از علاج آن عاجز میمانند، ابن سینا که سهل ترین علوم عقلیه در نزد آن طب بود به مداوای آن شروع میکند پادشاه صحت یاب شده صلوات و هبات زیادی باین سینا تقدیم میکند و بر علاوه جهت مطالعه در کتابخانه شاهی که عمده ترین نفایس و ذخایر علمی در آن اداره میشد مجاز مینماید.

از قضا در دوران مرور عبور ابن سینا این کتابخانه طعمه حریق میگردد و مخالفین وی تبلیغات کردند که ابن سینا کتابخانه را قصداً آتش زده تا اینکه آثار فارابی از جهان برداشته شود و فلسفه بخود آن اختصاص یابد، در حالیکه آثار فارابی در آن عصر تنها درین کتابخانه اداره نمی شد و مقام فلسفی ابن سینا بعد از رشد و نبوغ به صد ها مرتبه از فارابی بر تری داشت و آثار آن بدو صدویست ۲۲۰ کتب و رسائل

میرسد که اکثر آن در قضایای فلسفی جمع و تدرین شده است .
 تنها کتاب الحاصل و المحصول آن که به خواهش شیخ ابو بکر
 خوارزمی تألیف نموده قریب به بیست ۲۰ مجلد میرسد، از قضا در عین
 این مجادله و گیر و دار که مصادف باوج اشتها رذکات این فیلسوف
 است دولت سامانی رو بانقراض شروع میشود و پدرش نیز وفات می یابد
 درین وقت ابن سینا با لباس خاص فقهاء وارد خوارزم میشود که مصادف
 به عهد خوارزمشاه علی بن مأمون است. و ابو الحسن سهیلی شخص
 دانشمند و محب اهل علم است و زیر خوارزمشاه میباشد این وقتیست که
 جم غفیری از علما و شعراء و خطاط و رسام و منجم و حکیم و فیلسوف
 درین دربار بسر می بردند درین وقت که عمر ابن سینا در حوالی بیست
 تخمین میشود از طرف خوارزمشاه اعاشه مستمری برای آن تعیین
 میگردد. و مذاکرات علمی این انجمن که هر کدام آن در رشته خود انگشت
 نمای آن عصر بودند بشمول ابن سینا در حضور خوارزمشاه آغاز
 میگردد.

اما این محافل و مجالس علمی بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی
 در آن نواحی استیلا یافت چندان دوام نکرد و دانشمندان بدو دسته
 تقسیم شدند عده حسب خواهش سلطان محمود عازم غزنی شدند (۱) و
 عده دیگر مخالفت کردند که از جمله ابن سینا بود.

(۱) البیرونی يك استاذ فلسفی و فکلی دیگر که در تاریخ فلاسفه و حکماء مانند ابن
 سینا شهرت جهانی دارد اصلا از خوارزم بدربار غزنی خوانده شده است و باحتمال غالب
 استبار ابن سینا از دربار غزنی همانا وجود رقیب فلسفی آن البیرونی است که در دربار
 سلطان محمود محبوبیت تمام داشته و در بین این دو استاد فکلی مکتوباتی نیز رد و بدل
 شده است منجمله ۲۶ مواد سوالات البیرونی را ابن سینا جواب داده است که حتما این
 مکاتیب از غوامض علوم مورد احترام طرفین است که گفته اند کل متکلم بتکلم باصطلاحه .

اين عده رهسپار جرجان وري شدند تا اينكه نزد ابو المعالي قابوس بن وشمگير بروند درين سفر ابو سهيل مسيحي از تشنگي در راه به هلاكت رسيد و هم خبر رسيد كه ابو المعالي از سلطنت معزول گرديده دريكي از قلاع محبوس بسر ميبرد .

ابن سينا متأثر شده مدت‌ها در جرجان (۲) اقامت نمود و كتاب مبداء و معاد و اوسط جرجاني را در همين شهر تأليف نمود .

سپس وارد ري شد و از طرف مجد الدوله و مادرش مورد ستايش و تحسين زيادي قرار گرفت .

مقارن باين روزها بود كه مجد الدوله مصاب به مرض خطير ماليخوليا شد اما زودي نگذشت كه توسط مداواي ابن سينا صحت ياب شد ابن سينا كتاب معاد را بنام همين مجد الدوله تأليف نمود .

درين وقت هنگامه شد كه قواي سلطان محمود غزنوي به صوب عراق متوجه شده است .

ابن سينا راهي قزوين شد و از الحجا به همدان رفت تا اينكه بخدمت شمس الدوله برادر مجدالدوله قرار گرفت .

شمس الدوله كه از مرض قولنج سخت شكايت داشت مانند نوح ساماني از اثر معالجه ابن سينا شفا يافت .

من بعد ابن سينا مورد تحسين وي قرار گرفته بمقام امور وزارت تعيين گرديد، چندي نگذشت كه از طرف طبقه حساد مورد عتاب شمس الدوله قرار گرفته از مقام وزارت معزول شد و بر علاوه فوج بر عليه وي شورش

(۲) دائره المعارف آريانا طبع كابل ۸۱۹ ج ۱ درين قسمت اشتباه بزرگي را دچار شده جرجان را جوزجان استنساخ نموده و بعداً از ص ۸۲۱ آن اين مطلب خويتر روشن ميگردد .

آورده مال و متاعش را غارت کردند درینوقت شخص ابن سینا در منزل یکی از دوستانش بنام ابو سعید مخفی بسر میبرد.

چندی نگذشت که مرض شمس الدولة واپس عود نمود دوباره باحضار و عذریه آن پرداخته بمقام وزارت تعیین نمود.

درین مرتبه از کثرت شغل وزارت از طرف روز برای آن فرصت مساعد نماند بالاخره مجلس تدریس را به شب مآول نمود.

باوجود این کم فرصتی ابو عبید از وی خواهش نمود که کتاب ارسطو را شرح کند.

اما ابن سینا بر عکس وعده داد که عند الموقع کتاب مفصلی در فلسفه تألیف خواهد نمود تا اینکه با وجود کثرت مشاغل سخن ابو عبید را نگذاشته تألیف کتاب شفا و کتاب قانون را آغاز نمود که از بزرگترین آثار فلسفی آن بشمار میرود و تا ایندم بزبانهای مختلف ترجمه و تکثیر شده باندازه که اروپائیان شفای آنرا دائرة المعارف فلسفه و منطق مینامند.

وقانون آن تا اواخر قرن پانزده ۱۵ میلادی در دارالفنون های مختلف اروپا از جمله نصاب درسی بشمار میرفت که در حقیقت ابن سینا طب را درین کتاب زراعت کرده بود تا اینکه حاصل آنرا اروپائیان بدست آوردند.

برویم بر اصل المرام زمانیکه شمس الدولة در خارج از همدان بقصد مصاف جنگ با امیر طارم سفر نمود ابن سینا در همدان مصروف امور وزارت مانده بود شمس الدولة باثر عود مرض قولنج درین سفر فوت نمود وپسرش تاج الدولة را بمقام سلطنت بعد از وی تعیین نمودند درین وقت ابن سینا از وزارت استعفا نموده درخانه ابو غالب عطار منزل نموده مصروف استنساخ بقیه کتاب شفا شد.

قسمت طبیعیات و الهیات را تمام کرده بود که دو باره حساد نزد تاج

الدولة رفته اتهام بستند که ابن سینا با ابو جعفر کاکویه حاکم اصفهان مکاتبه سري دارد .

درین وقت شفای وي آنرا در شفای قلعه فروجان سوق داد تا اینکه بامر تاج الدولة محکوم به حبس شد هنگامیکه طرف محبس روان شد این بیت را زمزمه مینمود .

دخولي بالیقین کماتراه و کل الشک في امر الخروج
مدت چهار ماه درین قلعه به حبس ماند درین مدت کتاب القونج و کتاب البداية و رساله حي بن يقظان را تألیف نمود .

این حادثه مصادف به حمله علاء الدولة بود که از اصفهان قصد تسخیر همدان نموده بود تاج الدولة که نیروی مقاومت خود را در مقابل علاء الدولة تضعیف مشاهده میکرد تخت و تاج را انداخته در همین قلعه پناهنده شدو بعد از مراجعت علاء الدولة تاج الدولة واپس به همدان رفت و ابن سینا را نیز باخود در همدان برد .

درین وقت شیخ در منزل يك شخص علوي در همدان جا گرفته شروع به بقیه مضامین شفا نمود .

مدتی نگذشت که علاء الدولة شیخ را در اصفهان دعوت نمود شیخ از خوف تاج الدولة با ابو عبید که شاگرد ورزیده و سی ساله اش بود ظاهراً بالباس اهل تصوف آراسته با مشقت فراوان وارد اصفهان میشود که درین سفر برادرش محمود و عائله و غلامان نیز همراهی داشتند .

به مجردیکه شیخ وارد اصفهان میشود از طرف علاء الدولة مورد استقبال گرمی قرار میگیرد .

ومنزل اباته و سکنی در اختیار آن تقدیم میشود و بعد از چند روز که رنج و مشقت سفر از وي فاصله گرفت علاء الدولة از شیخ خواهش میکند که از طرف شهبای جمعه در محافل المجمعن علمی که خود شاه در آن نیز

حضور داشته) اشتراك نموده با علماء و اعیان اصفهان پیرامون مسائل علمیه بحث و گفتگو نماید.

ابن المحسن من بعد هر شب آدینه آغاز میگردد از جمله شبی مذاکره پیرامون اختلال تقاریم در میان آمد، علاء الدولة از شیخ التماس نمود که رصدی در اصفهان تأسیس نماید.

شیخ این درخواست ویرا پذیرفته باعمار رصد آغاز نمود اما ریاست این امر خطیر را به عهده ابو عبید و گذاشت تا اینکه مدت هشت سال دران کار کردند اما متأسفانه تعاقب حوادث نگذاشت که این رصد قامتش را طرف کواکب و افلاک رست کند و خدمات هشت ساله آن نقش بر آب شد.

درین مدت که در اصفهان سکونت داشت رساله علائیه را برای علاء الدولة تألیف نمود و میگویند کتاب الانصاف که بزرگترین اثر آنست نیز در اصفهان تألیف نموده که بعداً در جنگ علاء الدولة با ابو سهل این کتاب بادیگرا ااث و متاع شیخ به غارت رفت.

میگویند زمانیکه نزیل اصفهان بود نزد علاء الدولة عارض شد که مسگران کاشان در اوقات صبح شروع به کار مینمایند مطالعه را برمن مختل میسازند؟

علاء الدولة در پاسخ گفت که من قاصد عاجل میفرستم که من بعد مسگران از طرف شب قطعاً کار نکنند! درحالیکه برعکس دستور داده بود که مسگران بعد ازین تمام شب باید مصروف باشند، روز دیگر شیخ عارض شد که مسگران از امر شاه خلاف ورزی نموده تمام شب مرا از مطالعه باز داشتند در حالیکه مسافه بین البلدین چهار منزل بعد داشت.

قوه باصره آن بحدی بود که از مسافه چهار فرسخ که معادل ۱۹۳۰۸ متر جدید میباشد مگس را دیدن میکرد.

چنانچه روزي نزد علاء الدولة رفت دید که علاء الدولة دور بین را عیار نموده متوجه يك سوار چهار فرسخي میباشد این سینا گفت که چهار فرسخ مسافت را دیدن کار ساده است بدور بین ضرورت ندارد علاء الدولة گفت بین که این سوار چه علائم دارد؟ این سینا گفت که شکل و سیمای آن چنان است و رنگ اسپ آن چنین است و فلان نوع لباس دارد و باخوردن شیرینی مصروف است.

علاء الدولة گفت که از شیرینی خوردن آن چگونه اطلاع یافتی؟ این سینا گفت که چند عدد مگس در ماحول دهانش بالنوبه پرواز میکنند که در موسم تموس مگس ها با شیرینی علاقه دارند .

حافظه آن نیز در نهایت سرعت وحدت بود زمانیکه وارد اصفهان شد کتاب قانون از نزدش در همدان مانده بود علمای اصفهان خواهش کردند که قانون را برای شان درس گوید تمام قانون را از حفظ تقریر کرد تا اینکه روز هره تدریجی آنرا سامعین املاء کردند زمانیکه قانون را از همدان آوردند بعد از مقابله دانستند که یکحرف هم بین النسختین معایر دیده نمی شد .

ازجمله روزي بایک عالم لغوي در کشتي مصاحب بود عالم لغوي کتابي نوشته بود که نزد علاء الدولة تقدیم نموده جائزه آنرا بگیرد این سینا در بین کشتی این کتاب را از نزد عالم یکمرتبه به سرعت مطالعه کرده بود زمانیکه این عالم نزد علاء الدولة باکتابش تشریف آورد این سینا درین لحظه نزد علاء الدولة حضور داشت، علاء الدولة باین سینا خطاب نموده گفت این کتاب را بین اگر قابل جائزه باشد بدهم این سینا درمورد کتاب چیزی گفت آن عالم لغوي انکار نمود، این سینا گفت که من این کتاب را از حفظ دارم آن عالم گفت که از حفظ نداری علي الفور چند صفحه از اول هکذا از وسط و آخر آن کتاب را قرائت کرد

عالم لغوي خجالت شده واپس رفت و بعداً اصل قضیه را حضور علاء
الدوله تشریح کرد که عین شی در نبراس کتاب عقائد حاشیه ص ۳۸ و
ص ۳۹.

بنقل از قصص العلماء مذکور است و هكذا در قسمت باصره آن شائع
است که ستاره را در روز میدیده و گاهی نبض بیمار را توسط تار که
بکسر آن را در گوش خود میگرفته تشخیص میکرده و الله اعلم .
بهر صورت در فلسفه و طب سر آمر اقران بوده و علم طب آنروزی
راجنبه علمی داده به مرتبه نضج و تکامل رسانیده وارد مرحله جدید
نمود و آثار آن سالهای متمادی در مراکز علمی اروپا در ردیف نصاب
درسی تدریس میشد.

اگر محقق بذل توجه شود طب جدید در واقع ثمره اغراض ابن سینا
است موصوف بر علاوه طب در علوم منطق و طبیعیات و الهیات و
ریاضیات و موسیقی و روانشناسی يك استادچیره دست بوده که صیت
جلال و کمالش در مقام عالم طنین افکنده ابن سینا نه تنها از اکابر بلغ
و اعیان این سرزمین بوده بلکه در ردیف بزرگترین مفاخر و نوابغ جهانی
مانند ارسطو باخط جلی و درشت ثبت تاریخ میگردد و در کشور های
مختلف جهان شفاخانهای بنام ابن سینا شهرت دارد علت آن همان است که
علم طب را در آن عصر به درجه تکامل رسانیده بود و بر علاوه از لحاظ
ادبیات نیز مقام بلند دارد و بزبان مادری اش نشر و نظم دري آن مشهور
است از جمله این دو رباعی را بوي نسبت داده شده است.

كفري چو مني گزاف آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهرچومن یکی و آنهم کافر

پس در همه دهریک مسلمان نبود

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
 يك موي ندانست ولي موي شكافت
 اندر دل من هزار خورشید بتافت
 آخر بکمال ذرهء راه نیافت
 اما نمونه شعر عربی آن ازینقرار است که میگوید:
 هبت نسّم و صالکم صحرا
 بحدائق المشوق فی قلبی
 فاهتز غصن العقل من طرب
 فتأثرت دار من الحساب
 چونکه ولادت و نشو و نماي آن در سر زمین بخارا شده است از آن رو
 بنابر تأثیرات محیطی اشعار ترکی نیز سروده است که میگوید:
 دوشنبه شنبه کونی کیتمه شرقه
 نه یکشنبه نه جمعه کونی غربه
 سه شنبه چهار شنبه کونی زنههار
 شمال کیتمه ای صادق شیرین بار
 جنویه قلمه پنجشنبه ده نیت
 قلبدر بوعلی بویله وضیعت
 مدوح نهایت آشفته ملاعبت عمل جنسی بود بالاخره رغبت و معاشرت
 نسوان باعث سوء مزاج آن گردید (۱) و بر علاوه به مرض قولنج نیز

(۱) از بعضی اکابر میشنوم که این سینا کثرت پیش آمد عمل جنسی را شدیداً
 تقبیح نموده؟ شاید که این عکس العمل وی در آن مرحله بوده که کثرت ملاعبت
 باعث انحطاط نیروی جسی و فکری آن شده بود و الامجریاتی را که بوی نسبت شده
 اگر حقیقت داشته باشد معلوم میشود که درین عمل سخت فانی بوده است.

مصاب شد در حالیکه خود آن یگانه متخصص این مرض بود که نوح سامانی و شمس الدولة رامعالمه نموده حائز صلات و مقام عالی وزارت شده بود بالاخره چاره سازان در علاج کار خود بیچاره شد

هرچند در اوائل چندان به صحت خود اهتمام نداشت اما بعد از اصابت مرض قولنج که از امراض تخمین لاعلاج و نهایت خطیر آن عصر بشمار میرفت در يك روز هشت مرتبه خود را حفته کرد از اثر این حقتات پی در پی در قسمتی از امعاء آن زخم تولید شد و بر علاوه مرض صرع نیز بروی عارض شد بعد از این روز بروز انحطاط قوای جسمانی اش پیشرفت نمود. و مرض دیگر آن که در نیراس ص ۳۹۰ « کتاب عقاید » مذکور است موصوف به شرب خمر نیز معتاد بوده.

نه تنها این سینا بلکه اکثر و اغلب حکماء باین نوشابه مکنی بام الخبائث مبتلا بوده اند.

درین حالت که آخرین ادوار حیاتش را طی میکرد و نهایت ضعیف و ناتوان شده بود که علاء الدولة عازم همدان شد شیخ را حسب المعمول باخود همراه داشت تا اینکه در اثنای راه مرض قولنج آن دوباره عود کرد و وقتی که وارد همدان شد قرار تجارب طبی دانست که زیاده ازین مداوا سود مند واقع نمی شود من بعد بیشتر به معالجه نپرداخت و غسل نموده توبه کرد اموال و اجناسی که داشت همه را بفقراء و مساکین بخشید و در هر سه روز یکمرتبه ختم قرآن مینمود.

در نیراس « کتاب عقائد » ص ۳۹۰ علاوه میکند که « در اواخر عمرش قرآن را حفظ نموده مشغول به عبادت شد و مظالم را بر صاحبانش مسترد نمود اما اینها زمانی مفید حال آن تمام میشود که از عقائد سوء فلسفی اش نیز تائب شده باشد » بالاخره در روز جمعه مصادف به اول رمضان ۴۲۸ هـ ق موافق ۳۸۷ هـ ش به عمر ۵۸

سالگي فلسفه و حکمت را همگان در همدان وداع گفته چشم از جهان پوشيد.

جامي عليه الرحمة در نفحات الانس در ذيل حالات شيخ مجد الدين بغدادى واقعه اى را نقل ميکند که در حاشيه نبراس ۱۹۱ ملخص آن بنقل از نفحات نیز مذکور است نگارنده اينک اصل عبارت جامي رح را بعينه از نفحات نقل ميکنم و بالله التوفيق .

«شيخ مجد الدين بغدادى فرموده که در واقعه يى از حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم پرسيدم که ماتقول في حق ابن سينا؟
قال صلي الله عليه وسلم هو رجل اراد ان يصل الي الله بلا واسطتي فحجبتة بيدي هكذا فسقط في النار.

من اين حکايت را پيش استاد مولانا جمال الدين چلپي ميگفتم او گفت عجب و بعد از آن فرمود که از بغداد بشام رفتم تا از انجا بروم روم چون بموصل رسيدم شب در مسجد بودم چون در خواب شدم ديدم که کسي ميگويد که آنجا نمي روي که فائده گيري من نظر کردم جمعي ديدم که حلقه زده بودند و شخصي در ميان ايشان نشسته و نوري از سروي باسماں پيوسته ، وي سخن مي گفت و ايشان مي شنيدند گفتم اين کيست ؟

گفتند مصطفي صلي الله عليه وسلم من پيش وي رفتم و سلام گفتم جواب گفتند و مرا در حلقه جاي دادند چون بنشستم پرسيدم که يا رسول الله ما تقول في حق ابن سينا؟

فرمود که رجل اضله الله علي علم ديگر گفتم ما تقول في حق شهاب الدين المقتول؟ گفت هو من متبعيه ، بعد از آن گفتم از علماي اسلام نیز بيرسم که ماتقول في حق فخر الدين الرازي؟

گفت هو رجل معاتب گفتم ماتقول في حق حجة الاسام محمد

الغزالي؟

گفت هو رجل وصل الي مقصوده گفتم ما تقول في حق امام الحرمين
 گفت هو ممن نصر ديني گفتم ما تقول في حق ابي الحسن الاشعري؟
 گفت انا قلت و قولي صدق الايمان يمان و الحكمة يمانية. و بعد از آن
 كسيكه نزدك من بود مرا گفت ، ازین سوالها چه ميكني دعائي
 درخواست كن كه ترا فائده كند بعد از آنگفتم يا رسول الله مرا دعائي
 بياموزا

فرمود كه قل اللهم تب علي حتي اتوب و اعصمني حتي لا اعودو
 حيب الي الطاعات و كره الي الخطيات بعد از آن از من پرسيد كه بكجا
 ميروي؟

گفتم بروم ، فرمود كه الروم ما دخله المعصوم.

ومن از واقعه باز آمدم در الحجا غرفه بود مولانا موفق الدين كواشي بود
 و در آخر عمر ضرير گشته بود بزيارت وي رفتم پرسيد كه تو كيستي؟!
 بگفتم جمال الدين گفت از كجا ميآئي؟ گفتم از بغداد ، گفت بكجا ميروي
 ؟ گفتم بروم گفت بروم ميروي گفتم بلي ، گفت الروم ما دخله المعصوم من
 متعجب شدم و دست در دامن او زده گفتم مگر شما در مجلس دوشين
 حاضر بوديد؟! گفت دعني دعني ، و دست از وي باز داشتم و باز
 گفتم..»

ابو المؤيد بلخي (۳)

اين شاعر شيوا بيان ما از ان عده شعراي نامدار است كه عموم تذكره
 نگاران از آن بحث و بيان نموده اند.

واشعار نغز و پر آب و تاب آن در كتب لغات جهت استشهاد و

توضیح المرام نقل شده است .

از شاه نامه منشور آن در مجمل التواریخ و تاریخ سیستان و ترجمه تاریخ ابن جریر و تاریخ طبرستان و قابوس نامه تذکر داده شده است خصوصا در تاریخ سیستان يك قسمت این شاهنامه نقل شده است کتاب دیگری بنام عجایب بحر و بر نیز ازو است و با احتمال غالب این همان عجائب البلدان است .

یوسف زلیخای منسوب به فردوسی نیز ازو است و بنام فردوسی بر عکس غلط شهرت یافته است و این دو بیت در مقدمه آن شاهد این مدعی است که، میسراید .

این قصه را پارسی کرده اند

بدودرمـعانی بگسترده اند

یکی « بوالمؤید » که از بلخ بود

بدانش همی خویشتن را ستود

مؤرخین گفته اند ابو المؤید اول شخصی است که داستان یوسف زلیخا

را نظم کرده .

و در بعضی تذکرها اولین نثر دري این داستان را نیز از وي میدانند

بهر صورت موصوف از شعراي معروف اواخر قرن چهار هجریست

بجز تاریخ وفات نوح بن منصور که ۳۸۷ هـ است دگر کدام اسنادي

از تاریخ رحلت و حیات آن در دست نیست آنهم ازینقرار است که کتاب

عجائب البلدان را بنام نوح بن منصور نوشته بوده .

وشاهنامه آن که قدیمترین شاهنامه ها است قبل از ۳۵۲ هـ معروف

بوده ، و نمونه شعري آن که با اختیار ما قرار داشته این است که میسراید .

نیبذی که نشناسی از آفتاب

چو با افتابش کنی مقترن

چنان تابد از جام گوئی که هست
 عقیق یمن درسهیل یمن
 انگشت را زخون دل من زند خضاب
 کفی کزیلای تن و جان هر کس است

آجری بلخی (۴)

از شعرای پارسامنش و فقر مشرب بلخ است زمانی در اوج حکمرانی جهانگیر یا اکبر وارد هند میشود در آن عصر شعرای ورزیده و مقتدر بطور عموم بدربار شاهان بسر میبردند مداحی و قداحی همه در یاری بود صلوات و جائزات و افر از طرف شاه برای این عنصر که از اطراف و اکناف عالم بدر بار خوانده میشد نقد وقت شان بود از آن رو مداحی شاهان مرض شعرا بود آجری که مرد خداجوی و متقی بود مدح شاهان نمی کرد لذا مردم هند اوراد بیوانه میگفتند با احتمال غالب مسقط الرأس این شاعر عارفان همان ده قلعه آجری است که بعضی منشیان قله هاجری نیز نوشته اند، این یک فرد از گفتار اوست .

ننوشت یار نامه بسویم روان نکرد

قاصد نیافت یارقم ازمن دریغ داشت

ادای مزاری (۵)

میرزا عطاء الله که به شیخ عطاء الله نیز شهرت داشته پدرش شیخ حبیب الله پسر خلیفه صاحب دارالامان است ادایک شاعر صوفی مشرب و پارسا منش بوده اکثر اوقات آن صرف تحقیق و تدقیق پیرامون مثنوی

مولاناى بلخى رح و منطق الطير شيخ فرید الدین عطار رح میشده
است وفات آن در سال ۱۳۳۰ هـ ق = ۱۲۸۸ هـ ش در مزار شریف بوده
ابیات ذیل تراویده فکری اوست.

بعد ازین دست من و پیوسته در دامان صبح

فیض ها باشد مخمزد در بهارستانی صبح

دیده را از خواب غفلت صبحگه بیدار کن

غافلان خفته محرومند از احسان صبح

اشک حسرت صبحگه از دیده خونبار

گر بها خواهد ز تو لعل لب خندان صبح

هر دعا در صبحگاهی هست مقبول اله

باب رحمت می کشاید هر شبی دامان صبح

نعمت فیض از لبرخوان خود چسبیده است صبح

ای ادا هر شب شوا صدق و یقین مهمان صبح

ارسالان بلخى (۶)

از شعراى مقتدر عصر عبد المؤمن خان شیبانی است موصوف در
تاریخ گفتن « قید تاریخ » مهارت کامل داشته وی بعد از مراجعت از سفر
حج وارد هند میشود و ملازمت در بار اکبر پادشاه را اختیار میکند
بطور قطعی تا بعد از سا ۹۷۷ هـ ق حیات داشته و در زمان ولادت
جهانگیر در هند حضور داشته تاریخ آنرا چنین می سراید..

نمود از برج دولت آفتابى

که نورش تافت از مه تابماهی

بحمدالله که روشن شدز نورش

چراغ دود مان پادشاهی

خرد از بهر مولودش شریفش

یکی افزود بر «ظل الهی»

اسلام بلخی (۷)

از آن عده شعرای بلخ است که حالات آن نهایت پیچیده و مبهم است
تنها يك بيت آن در تذکره ها بنام آن دیده میشود که این است .

نه تار عمر محکم و نه تار دوستی

افسوس ازین دورشته که بسیار نازک است

الف ابدال بلخی (۸)

این شاعر شیوا بیان ام البلاد در انواع شعر مقتدر بوده علی الخصوص
در هزل و هجا در اوائل او ان شاعری اش مطیعی تخلص داشته و در اخیر
الف ابدال را اختیار نموده است الف ابدال بنا بر داعیهء بلخ راترک گفته
عازم اصفهان شده است و در زمان سلطان یعقوب در آن جا بسر میبرده و
بعد از تسلط شاه اسماعیل صفوی نیز نزیل اصفهان بوده وفات آن نیز
درین شهر اتفاق افتاده است این يك مطلع نمونه کلام اوست .

داردنیا نه مقام من ثابت قدم است

من و آن دار که دروازهء ملک عدم است

املاي بلخي (۹)

ملا محمد املا بن علاؤالدین بن عزیز بن شیخ سیف الدین بن هارون
خواجه از عشیره عرب میباشد.

که در سنه ۱۱۰۰ یا ۱۱۰۱ ولادت یافته و بعد از تحصیل علوم
متداوله آن سامان طرف بخارا رفته و در آنجا خانقاهی بنا کرده به کسب
اشتهار طریقه صوفیه و درس حقایق و عرفان و ارشاد و سلوک مصروف
بوده و در سرودن اشعار تصوفی نیز قدرت کافی داشته دیوانی را نیز
ترتیب داده است که بعضی نسخ مخطوطه آن هنوز در نزد بعضی
اشخاص کتاب دوست یافت میشود و در سال ۱۱۶۲ در بخارا جهان فانی
را وداع گفته این چند سطر تراویده قریحه اوست.

عرش مجید اعظم پروانه دل ما

حوران پاک سیرت فراش منزل ما

جبریل وقت پیران در بوستان دلها

فرسوده پای لنگ است افتاده در گل ما

عقل دوصد فلاطون کوشد بفکر صد سال

یک نکته حل نسازد از شرح مشکل ما

از فیض خاکساری املا بجوش وحدت

یک شبنمی است دریا در طرف ساحل ما

امید بلخي (۱۰)

مشهور به میرزا نیاز که از بلده باستانی بلغ برخاسته و در شعر از

تلامیذ ملاشهادت بشمار میرود امید مدتی وظیفه دیوانی شهر بلخ را عهده دار بوده وفات آن در سنه ۱۱۵۵ اتفاق افتاده است ابیات ذیل زاده طبع اوست.

تاگشت شمع رویتو از انجمن جدا

پروانه درفراق جدا سوخت من جدا

هریک زیاد زلف ورخش میخورند خون

ریخان جدا بنفشه جدا یاسمن جدا

ازیک کرشمه که توکردی بکوه و دشت

مجنون جدا هلاک شدوکوهکن جدا

امیر خسرو بلخی (۱۱)

ابوالحسن امیر ناصر الدین خسرو بن امیر سیف الدین محمود از شعرای اوائل قرن هفتم هجریست این نابغه عصر باتفاق اکثر و اغلب مؤرخین از عشیره ترک است تنها داراشکوه در سفینه الاولیاء از هزاره بلخ میدانند، در تاریخ فرشته ۷۵۷ ج ۲ می نویسد که «گویند سلطان مشائخ» نظام الدین اولیاء» را در حق امیرخسرو عنایت مفرط بود و بارها میگفت که در قیامت هر کسی به چیزی فخر کند، فخر من بسوزسینه این ترک است، یعنی خسرو و هم شیخ قدس سره ویرا ترک الله میگفت».

چنانچه خود امیر خسرو درین مورد میگوید:

برزبانت چون خطاب بنده تر الله رفت

دست ترک الله بگیرو هم به اللهش سپار

چون من مسکين تورا دارم همينم بس کند

شيخ من بس مهربان و خالقم پروردگار
جامي عليه الرحمة در نفحات الانس نیز او را مانند سائر تذکره
نگاران از اترک نواحی بلخ معرفی میکند، قرار یقول دیگر او را از
شهرکیش « قبة الخضراء » بخارا معرفی شده است اصلاً این قول آتش
کده آذر است و لو الحی در تاریخ قطغن ۴۲ میگوید که این قول اصلی
ندارد چنانچه از تحقیق جامی رح بلخی الاصل بودن آن دانسته شد ابو
الوفاء رستاقی مؤلف تاریخ قطغن از قبیله لاجین گفته است و بعداً لاجین
را تعبیر به نهرین میکند که ایندم یکی از ولسوالی های پر نفوس ولایت
بغلان است هر چند نهرین نظر بقدامت و وسعت بلخ قدیم از ساحات بلخ
است اما این سخن که نهرین تصحیف لاجین باشد بنزد من یکنوع تکلف
و استبعاد در معنی کلمه است.

۱- نهرین اگر بفتح را گرفته شود دارای حقیقت واضح و مبرهن است
که بلده باستانی نهرین از قسمت فوقانی شهر که ایندم بنام دو آبه شهرت
دارد آبیاری میشود و نهرین در عربی ترجمه دو آبه است .

۲- قبلاً گفتیم که اکثر مؤرخین ویرا ترک میدانند که جامی علیه
الرحمة در رأس آنها قرار دارد در حالیکه رستاقی لاجین را نام قبیله
تعیین کرده درین صورت اگر لاجین تصحیف آلچین گرفته شود کدام
اشکال باقی نمی ماند زیرا که آلچین نام عشیره معروف ترک است که تا
ایندم در نواحی قندوز و امام صاحب اینقوم بهمین نام شهرت دارند .
و از گفته مرشدش نظام الدین اولیاء و شعر خود خسرو که صاحب
البیت است همان ترک بودن آن راجح است .

اصل قضیه بلخی بودن آن ازینقرار است پدر امیر خسرو امیرسیف
الدین که از امرای محلی بلخ بود در مقابل صاعقه مغل تاب مقاومت

نياورده بطرف هند رهسپار شد امير خسرو در ۶۵۱ هـ ق در قصبه مؤمن آباد « پتيالي » از توابع « سنبهل » واقع هندوستان چشم بجهان كشود.

زمانيكه امير سيف الدين راه هجرت را پيش گرفت از بلخ برآمده چندي در سنگچارك اقامت نمود و بعدا از طريق بلخاب و دره صوف و باميان وارد غوريند شد مدتي در غوريند نيز سكونت داشت تا اينكه از مسير پروان و كابل به صوب هند رفت.

از رفتن آن طرف سنگچارك دانسته ميشود كه در نواحي قريب بلخ سكني داشته والا از نهرين بطرف غوريند و كابل طريق نزديكترى در اختيار آن بود..

بعد از اينكه در پتياله هند اقامت گزيد عماد الملك كه از امراي حكومت دهلي بود دختر خود را بامير سيف الدين بنكاح داد امير خسرو از همين دختر بوجود آمد پدرش در سن ۸۵ سالگي در يكي از جنگها بشهادت رسيد خسرو با وجود صغر سن جانشين پدرش.

شيخ عبد الحق محدث الدهلوي در اخبار الاخبار ۹۹ بنقل از سير الاولياء آورده هنگاميكه امير خسرو بدنيا آمد پدرش اورا در جامه پيچيده نزد مجذوبي برد مجذوب گفت آوردي كسي راكه از خاقاني هم دو قدم پيشتر ميرود.

امير خسرو يكي از استادان بزرگ فارسي در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم هجري بشمار ميرود در انواع شعر آثار ارزنده آن تاكنون در اختيار شائقين قرار دارد باندازه كه شيخ عبد الحق محدث دهلوي اورا در اخبار الاخبار ص ۹۹ علي الاطلاق به شعراي متقدمين و متأخرين ترجيح ميدهد.

جامي عليه الرحمة در بهارستان گفته است در انواع شعر از خاقاني

پيروى ميكرده اما در قصيده مادون او بوده و درغزل مافوق از خاقانيست
استادان و نقادان ديگر بر خلاف حضرت جامي رح گفته اند كه قصائد او
از غزلياتش عاليتر است.

عده بر آنند كه در لفظ و معاني از خاقاني رح و سنائي رح پيروى
كرده و در نوع غزل سبك حافظ رح را تعقيب نموده است ،
اما عموم سخنوران بر آنند كه او موجد طرز و روش خاص است و
مؤسس سبك خاص هندي ميباشد.

خواجه نظام الدين اولياء قدس سره در حق آن گفته است
خسرو كه بنظم نثر مثلش كم خواست

ملكيت ملك سخن خسرو راست

آن خسرو ماست ناصر خسرو نيست

زيرا كه خدائي ناصر خسرو ماست

خسرو در ايام صفارت بامولانا سعد الدين خطاط كه در نزد آن خوش
نويسى را ياد ميگرفت در مجلس خواجه اصيل نام باخواجه عزيز الدين
دانشمند ديگري ملاقي شد مولانا سعد الدين با خواجه عزيز الدين
خطاب نموده گفت كه اين پسر ك تو بگفتار آمده معلوم نيست كه كلام آن
موزون است يا غير موزون خواجه عزيز الدين قطعه شعري را به خسرو
تقديم كرد وي آنرا باواز و لهجه شعري قرائت كرد كه تمام مجلس بي
اختيار بگريه آمده تحسین کردند. باز گفت از شاعري او امتحان كنيد ،
خواجه عزيز الدين كلمات نامتناسب و پراكنده مانند مو، بيضه ، تير ،
خربوزه را باو تقديم كرد كه در شعري كه في البدیه ميگريد دخيل نمايد
خسرو علي الفور گفت :

هر موي كه در وجد زلف صنم است

صدبيضه عنبرين بر آن موي ضم است

چون تير بدان رازدلىش زيرا كه

چون خربوزه دندانش درون شكم است
 خواجه عزيز الدين از استماع شعر و قريحه سرسار آن در حيرت ماند.
 و بعد خواجه عزيز باو گفت بايد كه در شعر خود را سلطاني لقب
 كني كه با سلاطين رابطه داري از بجهت در ابتداء سلطاني تخلص ميكرد
 چنانچه از غزليات تحفة الصغرا و هويدا است.

خسرو چنان مرد سخي الطبع بود كه در جود و كرم چون حاتم طائي
 شهرت داشت بارها ديده شده كه تمام مال و متاعش را ايشار نموده كه بجز
 پيراهن چيزي نزد وي ديده نشده است .

بارصفيكه هميشه باحكام و در باريان ميزيست ولي در طي مراحل
 سير وسلوك و حقايق و عرفان بحدي رسيده بود كه خواجه نظام الدين
 اولياء مرشدش باو مباحثات نموده ميگفت: اميد است كه در روز جزا
 خداوند مرا بسوزسينه اين ترك درگذرد.

سعدى عليه الرحمة در حين سياحت بشوق ديدن امير خسرو بدلهلي
 رفته است و از صحبت همدىگر مستفيض شده اند و در ميان اين دو فرد
 سخنور اعتقاد و صميميت كامل برده چنانچه خسرو در قران السعد بن
 گفته است .

نويت سعدى كه مبادا كههن

شرم نداري كه بگوئي سخن
 خسرو زمانيكه باسلطان محمد قآن مشهور بخان شهيد بسر ميبرد
 قآن از جمله لشكر تيمورخان يكي از امراي ارغوخان بنيزه هلاكوخان
 حكمران ايران در ملتان شهيد شد درينوقت نظام مملكت برهم خورد و امير
 خسرو را با امير حسن دهلوي كه درين معرکه شركت داشتند اسير گرفته
 ببلخ بردند و مدت دو سال در بلخ اسير بود درين مدت مرثيه هاي سوز

انگیز این حادثه را از بلخ نوشته بصوب دهلی میفرستاد عزیزان مقتولین با شوق و سوز تمام اشعار آنرا در عزای از دست داده گان شان میخواندند و زار زار میگریستند که اشعار آن در دهلی آنروزی در هرخانه زمزمه میشد. بعد از اینکه از اسارت مغولان رهائی یافته واپس بدلهلی آمد مرثیه منظوم خان شهید را بدربار پدرش غیاث الدین بلبن در محفل عام قرأت نمود اهل دربار بلبن همه از استماع آن مبهوت شده مدتی بیهوش ماندند و شخص بلبن آنقدر گریست که بالاخره از صدمه آن ترك حیات گفت.

مؤلفات آنرا جامی علیه الرحمة در نفحات الانس نود و نه ۹۹ کتاب گفته است و در علم موسیقی نیز مهارت داشته رساله بنام پنج گنج درین علم نوشته است و بعضی آلات و مقام ها را از خود نیز در موسیقی اختراع کرده است.

و در انشانگاری « علم انشاء » نیز برتبه استاذی رسیده است و کتابی بنام رسائل الاخبار تألیف دارد که سرتاسر قواعد انشاء را در آن توضیحات داده است.

مجموع اشعار آن از چهار لك بیشتر و از پنج لك کمتر میباشد.
۱- دیوان اشعار آن که شامل انواع مختلف شعر است « غیر از مثنویات » خود آن در پنج دفتر مرتب نموده و هر دفتر آنرا نام جداگانه گذاشته است.

الف: تحفة الصغر مشتمل آن مقدار اشعار که از سن ۱۶ الی ۱۹ سالگی سروده است.

ب: وسط الحیات از ۲۰ الی ۳۴ سالگی.

ج: غرة الكمال از ۳۵ الی ۴۳ سالگی.

د: بقية نقیة مربوط به دوران پیری.

هـ: نهايه الكمال مربوط به سالهاي آخر حيات.

بقيه آثار شعري آن

۲- قرآن السعدين

۳- منظومه دول راني .

۴- تاج الفتوح.

۵- نه سپهد

۶- تغلق نامه

۷- مطلع الانوار

۸- شيرين و خسرو

۹- مجنون و ليلي

۱۰- آيينه سکندي

۱۱- هشت بهشت

اما آثار نثر آن ازینقرار است

۱- خزائن الفتوح.

۲- افضل الفوائد

۳- رسائل الاعجاز

۴- پنج گنج.

۵- رسائل الاخبار.

۶- اعجاز خسروي در پنج جلد که در سنه ۷۱۹ باقام رسانيده

مشمول اصول و قواعد نثر نويسي است که صدها اختراع ازخود در انجا

نشان داده است و غيره .

جامي عليه الرحمة در نفحات الانس ميگويد: « بعد از وفات سلطان

مباركشاه خلجي بخدمت و ملازمت شيخ نظام الدين اوليا قدس سره

پيوست و رياضات و مجاهدات پيش گرفت که چهل سال صوم دهر داشت و

گويند که بهمهراهي شيخ خود شيخ نظام الدين بطريق طي ارض حج

گذارده است و پنج بار حضرت رسالت مآب صلي الله عليه وسلم را در خواب دیده است» در اخبار الاخبار ص ۹۹ آورده که هرشب در وقت تهجد هفت جز قرآن تلاوت میکرد خلاصه کلام، همچنانکه زندگی امیر خسرو تابع زندگی پیرو مرشدش بود مرگ وی هم پس از چندی، بعد از مرگ مرادش اتفاق افتاد، گوئی حیات و ممات وی تابع حیات و ممات شیخ بود، عشق و علاقه امیر خسرو قدس سره بخواجه نظام الدین بدانجا بود که بعد از فوت خواجه تامدتها خبر مرگ خواجه رابه او نرسانیدند، وقتی هم که از واقعه مطلع شد مرثیهء جانگدازی سرود و سر نالجم شش ماه پس از مرگ مرادش در سال ۷۲۵ هـ ق به عمر ۷۴ سالگی فوت کرد و در جوار مزار شیخ نظام الدین اولیاء واقع در دهلی بخاکش سپردند انا لله و انا الیه راجعون.

این چند ابیات پر شور و گداز که در اوج ولوله عشق وطنظنه محبت باسوز و شوق تمام سروده شده است نمونه شعری آنرا نمایندگی میکند که استماع نمائید:

کافر عشقم مسلمانى مرا درکار نیست

هرگ من تارگشته حاجت زنار نیست

از سر بالین من برخیز از نادان طبیب

دردمند عشق را دارو بجز درمان نیست

شاد باش ایدل که فردا برسر بازار عشق

وعدهء قتل است گرچه وعده دیدار نیست

ماغریبان را تماشای چمن در کار نیست

داغهای سینهء ما کمتر از گلزار نیست

ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباح

ما خدا داریم و ما را نا خدا در کار نیست

خلق میگوید که خسرو بت پرستی میکند

آری آری میکنم باخلق عالم کار نیست

مخمس ابیات متذکره از نگارنده « ابو الاسفار علي محمد البلخي »

طالب عشقم مرا با اهل دنیا کار نیست سوز عشقم کی تواند آنکه عشقش کار نیست

جاذب جذب الستم درجهانم کار نیست کافر عشقم مسلمانی مرا درکار نیست

هرگ من تار گشته حاجت زناز نیست

در میان از ماومن چیزی نباشد جز حبیب راه و رسم عاشقان اینست ای مرد نجیب

درگلسان خرد بشنوده ام قول عجیب از سر پالین من بر خیز ای نادان طبیب

دردمند عشق را دارویجز دیدار نیست

این سخن تکرار میکن از سر و پرکار عشق گر خدا خواهی برو مستانه در گلزار عشق

ماملنگان الهیم درسرو پیکار عشق شاد باش ایدل که فردا بر سر بازار عشق

وعده قتل است گرچه وعده دیدار نیست

دردمند عشقم و کارم بجز اینگار نیست درد او درمان نیاید آنکه عشقش کار نیست

منصب عشق است اینجا کار هر بیکار نیست ما غریبان را قماشای چمن درکار نیست

داغهای سینه ما کمتر از گلزار نیست

هرکرا دردی نباشد رویگو اینجا مباح منکرین در نعره ما میکند هر جا تلاش

در تخیر مانده زاهد بازگو اینجا مباح ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباح

ما خدا داریم مارا ناخدا در کار نیست

دلق میپوشند بعضی خود پرستی میکند جامه و دستار را هر دم درستی میکند

بلخي بیچاره هر جادل درستی میکند خلق میگوید که خسرو بت پرستی میکند

آری آری میکنم باخلق عالم کار نیست

امینی بلخي (۱۲)

ابو سراقه عبد الرحمن بن احمد البلخي معروف به امینی از شعرای

بزرگ عصر سلطان محمود غزنوی است بگفته صاحب مجمع الفصحاء

ص ۸۹ ج ۱ پدرش پیشه نجاری داشته این است چند بیت از يك قصیده او
 زره پوش ترك من آن ماه پیکر
 زره دارد از مشک برماه انور
 که دیده است زلف مسلسل زره پوش
 که دیده است ماه منور زره ور
 بمشك اندرش تیر و بهرام و زهره
 بمه اندرش سوسن و مشک و عنبر
 بنزدیک من آمد کمر بسته روزی
 یکی جامه پوشیده یکرنگ اخضر

انوري بلخي (۱۳)

دوش میگردی شمار عاشقان انوري را در حساب آورده اي
 « انوري »

اوحد الدین محمد بن محمد الانوري یا علي بن اسحاق ویا علي محمد
 بن اسحاق و ازین قبیل علي بن محمود بن اسحاق نیز گفته شده و او حد
 الدین علي بن وحید الدین محمد نیز گفته اند اما او حد الدین ووحید
 الدین هر دو از اسماء القاب است.

تخلص شعري آن در بدو حال خاوري بود و بعداً حسب خواهش
 دوستانش تخلص انوري را اختیار نمود که جد آن نیز در لقب شعري
 بانوري شهرت داشته در تذکره الشعراء دولتشاه آورده که با التماس
 استاد خود عماره این تخلص را پذیرفت.

اما اکثر تذکره نگاران بر آنند پس از آنکه بدر بارسلطان

سنجر سلجوقى مقرب شد سنجر اين لقب را بوي اختيار نمود .

مولد انوري

مولد آن باتفاق همگان از دهیست که بنام بدنه واقع در جنب مهنه از توابع دشت خاوران است و در آن زمان این ساحه قسمت شمالي خراسان را تشکیل میداد که عبارت از مهنه و ابیورد-۱- « باورد » و نساء بوده و بنام خابران نیز شهرت دارد اصل به معناوي خاور میباشد الف و نون در آن زائد است.

خاوران از قدیم الایام زادگاه فضلاء و مهد ارباب علم و عرفان بوده چنانچه انوري گفته است قطعه

تاسپهر صیت گردان شد بخاک خاوران

تاشیانگاه آمدش چار آفتاب خاوري

خواجه چون بوعلی (۲) شادان وزیر نامدار

عالمی چون اسعد (۳) مهنه زهر شیني بري

(۱) در دائرة المعارف اسلامي آورده که ابي ورد درین زمان در ترکستان روسيه قرار دارد که عين شي در حاشیه طبقات الصوفیه سلمی ص ۷ نیز موجود است.

(۲) مراد خواجه ابو علي احمد شادان خاوراني وزیر دانشمند طغرل بيك بن ميکائيل سلجوقی است. (۳) مراد استاد اسعد مهنتي است از روستاي مهنه از فحول علمای عصر سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقیست که یکبار در حضور سلطان محمد باحجة الاسلام امام محمد غزالي رح مناظره نمود مسکوت غزالي قرار گرفت.

صوفي صافي چوسلطان طريقت بوسعيد (۱)

شاعر قادر چو مشهور خراسان انوري

سبب رجوع انوري از فلسفه به شعر و شاعري

انوري در ايام شباب در مدرسه منصورية طوس «مشهد کنوني» مصروف علوم رياضي و حکمت و نجوم و موسيقي و منطق بود و روزگار فلاکت بار و افلاس نقد وقت آن شده بود باندازه که بخرج اليوم درمانده بود.

در اثنای این حال که بدروازه مسجدی تکیه زده نشسته بود و برحال پریشان خودفکر میکرد که موکب سنجری در نواحی رادکان نزول کرد انوري دید که مرد محتشمی با اسب و غلام و ساز تمام میگردد پرسید که این کیست گفتند مرد شاعر است این شخص حکیم معزی شاعر دریاری سلطان سنجر سلجوقی بود.

انوري گفت سبحان الله پایه علم من بدین بلندی و من چنین مفلوک و شیوه شاعری بدین پستی و او چنین محتشم؟

بعزت و جلال ذو الجلال که من بعد اليوم بشاعری که دون مراتب منست مشغول خواهم شد و در آن شب بنام سنجر قصیده ای گفت که مطلعش ازینقرار است.

(۱) مراد حضرت شیخ ابو سعید ابو الحیر است که در سنه ۳۵۷ هـ ق در مهنه خاوران بدنیا آمد اصل نام آن فضل الله بن ابی الحیر است مرصوف بعد از تعلیم علوم مبادی فقه را در مدت ده ۱۰ سال از نزد ابو عبد الله حفري و امام ابو بکر قفال که هر دو تن نزیل مرو بودند تحصیل نمود و علم حدیث و تفسیر را در سرخس از امام ابو علی زاهرین احمد قرائت نمود و بعد از حصول رتبه علمی از پیر ابو الفضل محمد بن حسن سرخسی در طریقت بیعت نمود و از اعلم مشائخ گردید باندازه که در عصر آن تمام مشائخ مسخرویی بودند در فن رباعی مقام شامخی دارد وفات آن نیز در مهنه در ۴۴۰ بوده

گردل و دست بحر و كان باشد
دل و دست خدايگان باشد

تقرب انوري بدربار سلطان سنجر سلجوقي پادشاه معاصر آن

در آن وقت چنين معمول بود كه هر شاعر شعرش را قبلا به حكيم معزي شاعر در باري سلطان سنجر تقديم ميكرد و بعداً حسب خواهش معزي در وقت معين به نزد سلطان مدحيه و قصيدتي كه داشت قرائت ميكرد.

معزي در نزد سنجر چنان معزز بود كه در تخت شاهي باوي توأم مي نشست.

اما همواره ميكوشيد كه کدام شاعر و مداح و قصيده سراي ديگر نزد سلطان قرب و منزلت پيدا نكند .

از جهت آنكه روزي به مقام و مرتبه وي کدام خسران و نقصان وارد كند از جمله نيرنگ آن در مقابل شعراي قادمين اين بود كه معزي حافظه نهايت قوي داشت هر مضمون قصيده كه نزد سنجر قرائت ميشد بيبك مرتبه شنودن به حافظه مي سپرد و علي الفور بعد از قرائت شاعر نزد سنجر سبقيت نموده ميگفت كه اين قصيده از گفتار من است اين شخص بدروغ ادعا نموده است قصيده را از مطلع تا مقطع آن قرائت ميكرد .

اكيده ابراز نموده ميگفت كه اين قصيده كه از گفتار من است پسر من هم در حفظ دارد حافظه پسر آن چنين بود هر مضمون را به دو مرتبه شنودن حفظ مينمود درين فرصت بعد از خودش پسرش هم قرائت ميكرد .

در مرتبه سوم علاوه مينمود كه حتي غلام من هم اين شعر را در

حفظ دارد حافظه غلام آن چنان بود که بعد از سه مرتبه شنیدن همه را از حفظ میخواند .

شعراى معاصر آن ازین لطائف الحیل معزى در حیرت مانده بودند نمى دانستند که بکدام طریقه شعری را تقدیم سنج کنند تا باور کند که زاده طبع معزى نیست.

انوریکه شخص مدبر بود برحل این عقده تدبیری پیش رو گرفت که ازینقرار است .

لباس های نهایت کهنه و کثیف بصورت مجانین در بر کرده نزد معزى رفت و گفت که من مردی شاعرم در مدح سلطان بیتمی چند گفته ام توقع دارم که شعر من در حضور سلطان قرائت شود .

معزى گفت آنچه را که گفته ای بخوان انورى شروع کرد که :

زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه

زهى میر زهی میر و زهی میر

معزى گفت اگر مصرع دوم رازهی ماه و زهی ماه و زهی ماه بخوانی بهتر است تا این بیت مطلع قرار گیرد .

انورى در پاسخ گفت تو نمى دانی که شاه را میر ضرورتست .

معزى تمسخر آمیز گفت که فردا بدربار حاضر شو تا من حال ترا بسطان عرض نموده اجازه بگیرم .

انورى فردای آنروز در لباس و اشعار قلب موضوع نموده با لباس های نفیس و موقر بدربار حاضر شد معزى برای سلطان گفت شخص مسخره ای که او حد الدین نام دارد ابیات غریب گفته عازم ملاقات است .

چون انورى بمجلس حاضر شد معزى دید که لباس آن مخالف دبروز است دانست که این شخص از فریب و تزویر کار گرفته اما هیچ تدبیری درین فرصت اندک نتوانست که طرح کند و گفت قصیده را که درمدح

سلطان گفته اى بخوان .

انورى قصیده طویلى را که قبلا مطلع آنرا به عنوان .

گردل و دست بحروکان باشد

دل و دست خدایگان باشد

متذکر شدیم، شروع به خواندن کرد و بعد از قرائت دوبیت متوجه بطرف معزى شده گفت ادعانکنى که این قصیده از طبع من است اگر چنین است باقى ابیاتش را بخوان و الا اعتراف نما که این ابیات نتیجه طبع من است.

معزى ازین لطائف الحیل انورى سخت خجالت شد و انورى اشعارش را از مطلع تا مقطع در حضور سنجر زمزمه نمود سنجر که شخص فهمیده و سخن شناس بود قدرت انورى را در شعر دانست ازو پرسید که ذوق ملازمت دارى یا جهت طمع آمده اى انورى فى البدیه گفت :

جز آستان تو ام در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

درین وقت نعره تحسین از هر گوشه مجلس بلند شد و نیز آشکار شد که معزى با سایر شاعران معامله خراب داشته .

معزى که به تشویش افتاده بود گفت شما اشعاری را بخوانید که دیروز مطلعش را خوانده بودید که عنوان مطلع آن زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه بود که قبلا بآن اشاره شد.

انورى گفت شعر بنده همین بود که خواندم من بعد انورى را شاه سخت نوازش میکرد و از مقرین خود تعیین نموده صلّه و عطایای زیادی باو انعام نمود. و همیشه از یرى در سفرهای سنجر همراهی میکرد. در تاریخ جهان کشاد و غیر آن آورده وقتیکه در سنه ۵۴۲ هـ ق سلطان سنجر بر خوارزمشاه حمله برد انورى درین سفر معیت داشت اولتر در قصبه هزار

اسپ که از توابع خوارزم است حمله برد و در موقع محاصره قلعه هزار
اسپ انوری این رباعی را برای کامیابی سنجر سرود و بر تیری نوشته
داخل قلعه پرتاب نمود.

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست

وز دولت و اقبال جهان کسب تراست

امروز بیک حمله هزار اسپ بگیر

فردا خوارزم و صد هزار اسپ تراست

رشید الدین وطواط (۱) از شعرای نامدار خاندان خوارزم شاهیان که

در زمره محبوسین مانده بود در جواب انوری این رباعی را واپس بر تیر
نوشته حواله نمود.

ای شه که به جامت می صافست نه درد

اعدای ترا زغصه خون باید خورد

گر خصم تو ای شاه بود رستم گرد (۲)

یک خرز هزار اسپ تو نتوان برد

(۱) وطواط نام خفاش است که بفارسی شب پره میگویند این اسم لقب رشید
الدین محمد بود شاید که از صفارت چشم آن پابین نام مسمی شده باشد و الله اعلم
ممدوح مؤلف کتاب حدائق السحرفی دقائق الشعر می باشد و فات آن ۵۷۳ هـ ق است
، کتاب وی پس از ترجمان البلاغة محمد بن عمر را دویانی قدیمترین اثر فارسی در
فنون ادبیه بشمار میرود.

(۲) گردبضم اول بروزن برد شخص دلیر و پهلوان رامیگویند

چنان چالاک بسود آن ورقه گرد

که نعل را از پی اسپان میبرد

دیدي که چه گفت زال بارستم گرد

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

سنجر بعد از فتح قلعه فرمان داد که وطواط را هفت توتہ کنند يکي از اهل مجلس گفت که وطواط شخص کوچک است فقط دو توتہ بايد کرد انوري که از بخل و حسد پرهيز داشت و هر کس را بقدر لياقت آن مي شناخت در نزد سنجر معذرت نموده و وطواط را از امر اعدام نجات داد. چنانچه در مدح آن قصيده طولاني انشاء نموده که نمونه مطلع آن ازبقرار است

اي در هنر مقدم اعيان روزگار

در نظم و نثر اخطل و حسان روزگار

نابوده چون تو اختر در برج شاعري

نابوده چونتر گوهر درکان روزگار

و ازین قبيل باحکيم معزي نيز بعد ها مناسبات خوب پيدا کرده بود چنانچه گفته است.

لايق حال خود از شعر معزي يکدوسيت

شايد ار تضمين کنم آن هست تضمين صواب

اندرين مدت که بود ستم زديدار تو فرد

جفت بودم باشراب و با کباب و بارباب

بود اشکم چون شراب لعل در زرين قدح

نالہ چون زير رباب و دل بر آتش چون کباب

سويه علمي انوري

قبلاً گفتيم که انوري يك عالم فلسفي بوده و در اعماق امواج علوم رياضي و حکمت و موسيقي و نجوم شنا نموده ، بهتر است که از خود آن نيشنويم:

گرچه در بستم در مدح و غزل يکبارگي

ظن بمرکز نظم الفاظ معاني قاصر

بلکه بر هر علم کز اقران من داند کسی
 خواه جزیی گیر آنرا خواه کلی بگذرم
 منطق و موسیقی و هیأت شناسم اندکی
 راستی باید بگویم با نصیبی واقرم
 وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل سلیم
 گرتو تصدیقش کنی بر شرح و بسطش حاضرم
 وز طبیعی رمز چند از چند بی تشویر (۱) نیست
 کشف دانم کرد اگر حاصد نباشد ناظرم
 نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم
 و در همی باور نداری رنجه شو من حاضرم
 این همه بگذار باشم مجرد آمدم
 چون سنائی (۲) هستم آخر گزیده همچون صابرم (۳)

(۱) تشویر بمعنای اشارت کردن و خجل ساختن و اضطراب و آشوب مشهور است.

(۲) اشارتست به حضرت ابوالمجد مجلدود بن آدم معروف به حکیم سنایی غزنوی که از شعرا و صوفیه معروف قرن ششم هجری بشمار میرود وی در اواسط قرن پنجم و بقولی در سال ۴۷۳ هـ ق در غزنین تولد شده جامی روح در نفعات الاتس وی را مرید حضرت خواجه یوسف همدانی میگوید مملوح یا پندر رضی الدین علی لالا پسر عمر برده کتاب حذیقه الحقیق (۱) و سیر العباد (۲) و عقلمنامه (۳) و عشقنامه (۴) و کارنامه بلخ (۵) و تحریریه القلم (۶) و طریق التحقیق (۷) از آثار شعری آن بشمار میرود باندازه که مولانا بلخی در مشوی گفتار آنرا طرح و شرح میکند و نیز خود را خوشه چین خرمن وی دانسته میگوید:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از بی سنائی و عطار آمدم

هفت شهر عشق را عطار گشت

ماهتوز اندر خم یک کوچه ایم

سنائی بعد از اینکه در تصوف گزائیید به سفر مکه رفت و پس از بازگشت از سفر حج واپس در غزنین مراجعت کرده در سال ۵۳۵ یا ۵۴۵ یا ۵۲۹ از جهان وداع کرد زیارت آن در غزنی نهایت شهرت دارد.

(۳) اشارتست به شهاب الدین صابر ادیب و شاعر معاصر انوری که اصالتاً ترمذی میباشد.

شعر و انوري

رتبه شعري آن بحدي در جهان طنطنه انداخت كه شعراي معاصر و ما بعد آن هريك تقريظات شان را بنظم و نثر تقديم در بار انوري نمودند كه ما از ايراد تمام آن معذرت خواسته فقط چند نمونه شعري را براي تان تقديم ميكنيم.

در شعر سه تن پيمبرانند

هرچند كه لا نبي بعدي

ابيات و قصيده و غزال را

فردوسي و انوري و سعدي

مير غلام علي آزاد بلگرامي در خزانه عامره از قول عزيزي چنين

آورده .

درشعرسه تن پيمبرانند

قوليست كه جملگي بر آند

فردوسي و انوري و سعدي

هرچند كه لانيبي بعدي

درجاي ديگر عين همين مضمون دوم را به هاتفي شاعر معروف هروي

نسبت داده شده .

شيخ ابو القاسم انصاري در كتاب سلم السموات انوري راچنين مدح

ميکند

من نميدانم كه اين گونه سخن را نام چيست

نه نبوت ميتوانم خواندش نه ساحري

قاضي نور الله شوشتري در مجالس المؤمنين در مدح انوري ميگويد .

كليم طور سخن انوري كه آورده است

چو آفتاب جهان سخن بسزير نگين

حکیم شاه محمد قزوینی در ترجمه مجالس النفایس انوری را به لقب امام الشعراء خطاب نموده جامی رح نیز در بهارستان از مدح وی بی تفاوت نمانده .

الغرض در شعر و شاعری چنان بلند پرواز بوده که اقتفاء و اتکاء به عنصری (۱) و فرخی (۲) راننگ دانسته و عنصری را مدیحه خوان خویش بشمار آورده .

ای بزرگی کز پی مدح و ثنای تو همی

روز و شب بر ما ثنا گوید روان عنصری

لیکن از انصاف خواهی هیچ حاجت نیست خود

تا طریق فرخی گوئی و طرز عنصری

نجوم و انوری

یکی از مهمترین اتفاقات زندگی انوری پیشگونی وی و بطلان آنست که چه وی باستناد اقتران سیارات شش گانه (۳) در برج میزان پیشگونی کرد که در ۲۹ جمادی الاخر سال ۵۸۲ هـ ق و یا ماه رجب

(۱) رک حرف عین همین کتاب، شماره ۷۴۵ .

(۲) اشارتست به ابو الحسن علی بن جولغ سیستانی معروف به فرخی شاعر در باری سلطان محمود در حدود ۴۲۱ الی ۴۲۸ در اوج جوانی وفات نموده .

(۳) یعنی سیاره سبعة غیر از زهره - دائرة المعارف مهر داد مهرین ص ۲۱۴ . اما در حبیب السیر و هفت اقلیم بر عکس قرآن سیارات سبعة در سوم درجه میزان سال ۵۷۱ هـ ق مذکور است

همین سال جهان از اثر طوفان و وزیدن بادهای سخت بنابودی ویرانی کشیده خواهد شد.

انوری درین امر خطیر تنها نبود بلکه یکعده ستاره شناسان معروف آن عصر نیز باوی همکاری بودند و درین نظریه باهم باتفاق رسیده بودند. تنها چیزیکه این حادثه را به انوری نسبت میداد این بود که انوری شاعر و منجم در باری سلطان سنجر بود و در بین سائر منجمین معاصرش سویه صدارت اینگونه واقعات را عهده دار بود و به عبارت دیگر منجم باشی و یا استاد بزرگ این فن بشمار میرفت.

از بدی اتفاق در آن روز اثری از باد آشکار نشد و بطلان حکم وی ظاهرگشت و شعرای معاصر و رقیب انوری بطعن و طنز و نقد پرداختند از جمله این شعر است.

گفت انوری در اثر بادهای سخت

ویران شود سراچه و کاخ سکندری

در روز حکم او نوزیدست هیچ باد

یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

این بیت بالفاظ متقارب سروده شده است و نام قائل آن نیز به یک شخص تعیین نشده گاهی فرید کاتب و گاهی فتوحی مروزی و عده بطور مبهم بنام بعضی فضلا از آن تذکر داده اند که اختلافات آن ازین قرار است.

۲- گفت انوری که از سبب بادهای سخت

ویران شود عمارت و کوهسار برسری

۳- می گفت انوری که درین سال بادهای

چندان وزد که کوه بجنبند توینگری

بگذشت سال و برگ نجیبید از درخت

یا مرسل الريح تو دانانه انوري

۴- گفت انوري که از جهت باد هاي سخت

ویران شود عمارت و که نیز بر سري

باندازه که در آن شب موعود که مردم از هول آن بامرسلطان سنجر

منازل مناسب و تحت الارضي تهیه دیده بودند نسیمی هم نوزید شخصی

برمناره مسجد جامع مرو چراغي را درین شب افروخته گذاشت بادي

نوزید که آترا خموش کند و خرمند ها درین سال از فقدان باد در حوالی

مرو و خاوران تا سال آینده باقی مانده بود.

قبلا متذکر شدیم که انوري در ضرب الاجل این امر خطیر منتفرد

الرأی نبود اما از دیگر منجمین معاصر بیشتر مبالغه مینمود ازین حیث

فردای آن شب سلطان سنجر انوري را احضار نموده عتاب کرد که چرا چنین

حکم غلط صادر میکنی!

انوري معذرت خواسته در پاسخ گفت که قرآن سیارات گاهی تدریجی

اثر میگذارد من بعد از خطای خویش خجل شده از دربار سنجر فاصله

گرفت و در مذمت افلاک و نجوم چنین سرود.

دهر و افلاک و نجم و ارکان

همه شورند و این زمانه شرر

خود جهان خرف ندارد خیر

تا که هست از وجود خیر خیر خبر

تا نداری امیدخیر که نیست

حامل ذکر او قضا و قدر

انوري و بلخ

سبب تاريخ ورود انوري در بلخ نهايت اجمال پذير بوده اما اينقدر مسلم است كه باخ دران روزگار پايتخت دومي سلطان سنجر سلجوقي بود و چراغ علم و فضل دران شمع شب افروز بود طنطنه علم و عرفان از اين مهد فضل و دانش باقصاي بلاد عالم شهره آفاق شده بود نغمه هاي توحيد از قرا و قصباتش در فضا طنين مي افكند از اين حيث محدثين و فقهاء و فضلاء و شعراء از هر گوشه قلمرو اسلامي آرزوي آنداشت كه نزيل اين سر زمين مرد آفرين باشند.

باز هم قابل تذكر است نوابي در رساله خویش كه پيرامون حالات انوري تأليف نموده ميگويد وقتيكه سلطان سنجر در قسمت مسئله نجومی كه قبلا از آن بحث نموديم از انوري رنجيد.

« انوري از خطاي خویش خجل شده راه بلخ در پيش گرفت و در بارسلطان را بكلي ترك داد »:

۱- دانسته ميشود كه انوري مصادف به همين واقعه كه تاريخ آنرا قبلا قيد نموديم تازه وارد بلخ شده باشد.

۲- احتمال ميرود كه قبلاً در بلخ سكني داشته و بعد از بي التفاتي سلطان سنجر واپس طرف بلخ مراجعت نموده باشد.

اما امين احمد رازي در هفت اقليم « نام كتاب آن » درين زمينه بر عكس چنين ميفرمايد « و انوري چون استشمام رائحه بي التفاتي سلطان نمود ترك ملازمت كرده در نيشاپور بسر مي برد تا بعد از چند گاه جمعي باعث شده فرمان طلب جهت وي حاصل كردند او چون بر مضمون فرمان آنها (۱) يافت اين قطعه در معذرت گفته استغفار خدمت خواست.

(۱) در اصل مأخذ همچنين بوده و اگر « اطلاع » بر آن علاوه شود صلاحيت تقدير دارد.

کلبه کند رو بروز شب
جاي آرام و خورد و خواب من ست
حالتي دارم اندران که از آن
چرخ در عين رشك و تاب من ست
خدمت بادشاه که باقي باد
نه به بازوي (۱) خاک و آب من ست
و چون سالي چند ازین برآمد عزمت بلخ نمود»

يورش اهل بلخ بر عليه انوري

زمانیکه انوري مقیم بلخ بود يك قطعه شعر مشتمل بر هجوبلخ و مدح مرو هرات و نیشاپور از طرف اثير الدين فتوحی مروزي شاعر خواجه ناصر الدين ابو الفتح که از رقبای سرسخت انوري بود در بلخ انتشار یافت که انتساب آن ظاهراً از زبان انوري حکایت میکرد میگویند حکیم معزی «قبلا تصادم آنرا با انوري نقل نمودیم» درین هجونامه دست داشته.

اهل بلخ که همیشه حامین عفت این شهر باستان بودند قرار تایید هفت اقلیم انوري را (۲) معجز بر سرش افگندند و بر گرد بازارش

(۱) بازوي خاک و آب، از بازوقوت و نیرو مراد است. جِخاک و آب اشارت است باصل تخمیر آدم از آن چهار عنصر آب و باد نیز میباشد. و دیگر این گفتار وي درینجا اختصار شد اصل آن در دیوان انوري دیده شود. و ایضا در رابطه به گوشه قناعت و ترک خدمت سلطان میگوید.

کیمیای تراکنم تعلیم که در اکسیر و در صناعت نیست،
رو قناعت گزین که در عالم کیمائی به از قناعت نیست
(۲) بکسر میم روی پوش.

بگردانيدند تا آخر بوسيله التفات اقضي القضاة حميد الدين از آن
كلفت بازروست و بقيه ايام را در همان شهر و مقام بپايان آورد « بعد از
اينكه انوري توسط قاضي القضاة بلخ از هجوم اهالي بلخ نجات داده شد
سوگند نامه منظوم جهت برائت خویش تقديم اهالي بلخ نمود و اين سوگند
نامه از حيثيکه طويل است ما جهت استشهاد چکيده آنرا از ديوان انوري
از صفحه ۳۰۱-۳۰۵ اينک نقل ميکنيم:

اي مسلمانان فغان از دور چرخ چنبري

وزنفاق تير و قصد ماه و سير مشتري

کار آب نافع اندر مشرب من آتشيست

شان خاک ساکن اندر کلبه من صرصري

خير خيرم کرد صاحب تهمت اندر هجوبلخ

تا همي گويند کافر نعمت آمد انوري

قبه اسلام را هجواي مسلمانان که گفت

حاش لله ! بالله ارگويد جهود خيبري

آسمان ار طفل بودي بلخ کردي دايبگيش

کعبه داند کرد معمور جهان رامادري

افتخار خاندان مصطفي در بلخ ومن

کرده هم سلماي اندر خدمتش هم بوذري

پس چه گويي هجو گويم بلخ را کزهر درش

گردرايد ديونهد از برون مستکبري

دي کسي در نقص من گفت اين غريب شهر ماست

بلخ گفت اينهم کمال اوست چند از منکري

او غريب اندر جهان باشد که از رتبت مرا

آسمان هر ساعتی گوید جهان ديگر ي

خاک پای اهل بلخم کز مقام شهرشان
 هست بر اقران خویشم هم سري هم سروري
 حبذا تاريخ ابن انشاء که فرمانده ببلخ
 رأيت طغرل تيگيني بود وراي ناصري
 مدح قاضي القضاة قاضي حميد الدين بلخي ازگفتار انوري :
 صدي، که از و دولت و دين جفت ثباتست
 آن خواجه، شرعست ، که سلطان قضاست
 آن عقل مجرد، که وجود بکمالش
 هم قاعدهء جنبش و هم اصل ثباتست
 از نسبت او دولت و دين هر دو حميدند
 اين داند و آن ذات که داند که چه ذاتست
 اوصاف بزرگيش چه اصلي و چه ماليست
 کان را همه اسباب فلك فرع و زکاتست
 گردون بکفايت بکف آورد رکابش
 آري چه کند ؟ کسب شرف کار کفاتست
 توفان حوادث اگر آفاق بگيرد
 برسد او باش، که کشتي نجاتست
 اي آنکه جهت پايهء جاه تونيابد
 جاه تو جهانيست که بيرون زجهاتست
 اي قبلهء احرار جهان ، خدمت ميمونت
 بر ذمه احرار چو صوم و چو صلاتست
 تو کعبهء آمالي و در قافله شکر
 هرجاکه رود ذکر تو گويي عرفاتست

گردست بشطرنج خلاف تو برد چرخ
 دربازی اول قدمش گوید: ماتتست
 در خدمت میمون توگو راه و فازن
 آنرا که زسیلی اجل بیم وفاتتست
 ای کلک گهر بار تو موصوف بوصفی
 کان معجزهء جمله اوصاف و صفاتتست
 آتش که برو آب شود چیره بمبرد
 گرچه فلکش دجله ونیلست و فراتتست
 کلک تو شهابیست که هرگز نمیرد
 وین حکم نه حکمیست که محتاج ثقاتتست
 فرخنده قدرم تو که کمتر اثری زو
 تمکین ولاتتست و مراعات رعایتتست
 اقبال جناب تو مرا نشوونما داد
 ابرست قدوم تو و اقبال نباتتست
 من بنده چنان کوفتهء حادثه بودم
 گفتمی که عظامم زلگد کوب رفاتتست
 بوسیدن دست تو در آورد بمن جان
 درقلزم دست تو مگر آب حیاتتست
 تا مقطع دوران فلک را بجهان در
 هر روز بتوقیع دگر گونه براتتست
 بادا بمراد تو، چه تقدیر و چه دوران
 تا بر اثر نعلش فلک دور بناتتست
 وین خدمت منظوم که درجلوهء انشاد
 دوشیزه شیرین حرکات و سکناتتست

زان راوی خوش خوان نرسانید بخدمت

کز شعر غرض شعر، نه آواز رواتست
 انوری از بسکه حوادث متعاقب الوقوع روزگار را دچار شده زمانی
 باین حد میرسد که میگوید
 هر بلاتی کز آسمان آید
 گرچه بادیگرا ن روا باشد
 بزمین نارسیده میگوید

خانه انوری کجا باشد

خانه اخری انوری که فعلا در آن قرار دارد در جنب زیارت احمد
 حضوری (۱) میباشد و در سال رحلت آن تذکره نگران اختلاف دارند
 منجمله ۵۸۲ و ۵۸۵ به صحت نزدیکتر است .

(۱) ابو حامد احمد بن حضوری بلخی از اکابر واعیان مشایخ خراسان و از طبقه اولی
 است مؤرخین بطور قطعی آنرا بلخی الاصل گفته اند موصوف با ابو تراب نخشی و
 حاتم اصم صحبت داشته و با ابراهیم ادهم و ابو حفص حداد و بایزید نیز ملاقات نموده
 و در علم تفسیر شاگرد ابو عبد الله باهلی ترمذی است که استاد صاحب سنن ترمذی
 و محدث صدوق است در فضائل بلخ ۲۲۲ آورده « امام الحرمین » ابو المعالی جوینی
 م ۴۷۸ « بر بالای منبر می گفت که هر که راقضای حوائج دینی باشد به تربت شداد
 حکیم برود و هر کرا « حاجت » دنیاوی باشد به مشهد شیخ احمد حضوری حاضر شود »
 وفات آن در سنه ۲۴۰ هـ ق در بلخ بوده که تا ایندم مشهور و معروف است و مدفن
 طفلك حلوفروش که مولانا ازان در مثنوی شرح دارد نیز در جوار آن شهرت دارد
 والله اعلم .

زیاده تر احوال شیخ احمد در حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی و طبقات سلمی
 ۱۰۳ و طبقات امام شعرانی ۹۵ ج ۱ شرح وسط داده شده است .

آواره بلخي (۱۴)

ابو عبد الله بن محمد البلخي مشهور به آواره ياپرورده از شعراي
چيره دست عصر آل سبکتگين ميباشد متاسفانه از کثرت حادثات بجز
چند بيت ديگر آثار آن ديده نمي شود منجمله اين دو بيت است
گر برکشم اين فروشده پاي از گل
هرگز ندهم به هيچ نامردم دل
بيخوابي را بديده بريستستم
وزديدن خواب بي هوده رستستم

باباي بلخي (۲۵)

مولانا باباي بلخي از علماي معروف و شعراي شيرين کلام قرن دهم
بلخ باستان به حساب ميرود افسوس اينجاست که غير از مذكر احباب در
ديگر هيچ کتابي تاکنون از ان ترجمه نديدم اين مطلع نمونه شعر اوست :
مژگان تو دود از دل پردرد بر آورد
تيرت زتن خاكي من گرد بر آورد

بدايعي بلخي (۱۶)

محمد بن محمود البلخي در بعضي تذکره ها محمود بن محمود
البلخي نيز ديده شده بهر صورت مولد آن همين بلخ باستان است موصوف

از شعراي مقتدر زمان مین الدولة سلطان محمود غزنوي است از آثار آن
 نظم پند نامه انوشیروان است که در بحر متقارب بنظم آورده است «
 فعولن فعولن فعولن فعول» این چند بیت از گفتار آن است.
 سپاس از خداوند چرخ بلند
 که دردل ننگجد ازوچون وچند
 جهان آفرین کردگار سپهر
 فروزندهء پیکر ماه و مهر
 نگارنده گنبد کوزپشت
 نمایندهء راه نرم و درشت

باطني بلخي (۱۷)

الحاج مولانا باطني از شعراي معروف روزگار بلخ است اما متاسفانه
 بجز مطلع ذیل دیگر آثار و احوال آن در تذکره ها دیده نشده است.
 بسکه داري تنگدل اي غنچهء خندان مرا
 جان زدل آمد بتنگ و دل گرفت ازجان مرا

باهر بلخي (۱۸)

میرباهر برادر میر چوچک بلخي ملقب به علمي که در حرف عین ازان
 تذکر میشود، باهر از شعراي دور استرخاني ها است در شعر و شاعري
 صاحب استعداد قوي بوده غزل ذیل از گفتار اوست :
 بشام غمت دود آهي که دارم
 ازان است روز سياهي که دارم

بدعوي عشقت چنان سـربلندم
 که بر عرش سايد کلاهي که دارم
 نهم پشت طاعت بديوار هـجرت
 همين است پشت و پناهي که دارم
 زيـداد خويان بداد دلم رس
 توني درجهان پادشاهي که دارم
 طريق وفا پيشه کردم چـو باهر
 همين است سوي توراھي که دارم

بيخودي بلخي (۱۹)

مشهور به مولانا بـيخودي گذشته از شعر و شاعري از علماي جيد بلخ بوده متأسفانه صرصر حوادث بجز مطلع ذيل ديگراز آثار آن مابجانگذاشته:

گر ابروي ترا نشدي ماه نوغلام
 ايام هرگزش نتهادي هلال نام

بياضي بلخي (۲۰)

مرد قلند مشرب و پارسا منش بوده از انرو اشخاصيکه از حقيقت داعيه و حال آن اطلاع نداشتند به لقب ديوانه بياضي نيز ياد ميکردند موصوف در نيمه قرن يازده در بلخ ميزيسته اين مطلع از گفتار اوست:

اي زشانه زلفت راميل عنبرافشاني
 زلف عنبر افشانت مايه پریشاني

پارسای بلخی (۲۱)

شیخ الاسلام عبد الهادی پارسا که به سه واسطه نسبش به خواجه محمد پارسا میپیوندند پدرش ابو نصر پارسای ثانی نام دارد موصوف از مدرسین و فضایی زمان عبید الله خان شیبانی است و هم وجیبه شیخ الاسلامی بلخ را عهده دار بوده پارسا با وجود گرفتاری امور درس و افتاء گاه گاهی شعر نیز میسروده و این مطلع که برای خیر مقدم عبید الله خان گفته است ازوست:

شکر میگویم که خان عرصه دوران رسید

خان دین پرور عبید الله غازی خان رسید

پارسا تا سال ۹۵۰ هـ ق که مرقد جدش خواجه ابو نصر پارسارا اعمار مجدد نموده در قید حیات بوده که ازین قطعه سلطان محمد شاعر دیگر بلخی بر می آید:

عبد الهادی خواجه نیکو کردار

فرموده بتامرقد آبای کیار

هرگه بطواف مرقد خواه روی

از «مرقد خواجه» سال تاریخ شمار

تابی بلخی (۲۲)

از شعرای برجسته عصر امام قلی خان والی بلخ بوده و باوی میزیسته متأسفانه بجز يك بیت دگر آثار شعری آن یافته نشد و آن بیت

این است:

بسکه رخنه شد از بس گریستم بیتو
 زسنگ سخت ترم منکه زبستم بیتو

ترابی بلخی (۲۳)

از شعراى اواسط قرن یازده بلخ است بعد از اکتساب قسمتی از علوم در دام شعر سرائی مصروف شد اما از صحبت سلاطین که یگانه مرض شعراى آن سامان بود تردد داشت و موقر زیست میکرد با اینهمه باری در بدل قصیده ایکه مطلعش ازینقرار است.

ای گفت طورسختاید بیضادگر

همچو خورشید بخاک سیه اندازد زر

اورا امام قلی خان یکمرتبه بزرکشیده صله داد ترابی اصلاً از محله خواجه خیران است که عبارت چهار باغ کنونی روضه مزار شریف است این محله را تل خیران و تل علی نیز گفته اند مدرسه خواجه خیران در غرب مسجد روضه کنونی تا قبل از اعمار مجدد چهار باغ بر حال بود فعلاً در محل آن يك صفة مربع بانشان محراب دیده میشود .

ثاقب بلخی (۲۴)

میرزا خدا داد ثاقب که در بدو حال میرزا سپس مولوی و بعداً خان تخلص میکرد به بالاخره به ثاقت قناعت نموده است ثاقب بعد از تحصیل مبادی علوم متداوله آن عصر جهت فرا گرفتن تحصیلات عالی وارد بخارا

میشود و در آن دیار باسخنوران و شعراء علاقه تمام داشته و در ردیف آنها بدربار عبد الاحد خان پادشاه بخارا پذیرفته شده مورد احترام و ستایش قرار میگیرد ثاقب در انواع شعر يك استاد متین و مقتدر بوده اما آثار شعری اش در حیات خود آن جمع آوری نشده است مرحوم مولوی خسته بعد از وفات آن اشعار شور انگیز و جذاب آنرا ترتیب و تردیف نموده است وفات آن مصادف به روز سوم عیدقربان ۱۳۵۹ هـ ق اتفاق افتاده است موصوف چندی قبل از وفاتش رباعی ذیل را انشاء نموده است که جای بسیار تعجب و تحیر است.

بگذشت بهار و عید قربان آمد

روز خوش و وقت خوش بسامان آمد

هرکس بره توگوسفندی گشته

ثاقب بره تو خود به قربان آمد

ثاقب عروج و نزول اسلام را در يك قصیده مطول بنظم آورده بانگ

حبرئیل نام نهاده است .

جارویی بلخی (۲۵)

از شعرای دور سلطان حسین است شعر نیکوی آن در بلخ شهرت وافر داشته ابیات ذیل از گفتار اوست.

صدره سرم بکوی توگرخاک در شود

کی شوق پای بوس تو از سر بدر شود

ای شمع امشب از سر بالین من مرو

یکشب چه شد بروی تو ام گر سحر شود

وله

جاروويم و بسته كمر از پي خدمت

درشام و سحر خاك درت رفتم و رفتم

جا نثار بلخي (۲۶)

از شعراي مقتدر و خوش كلام بلخ الحسنا است موصوف بامور رسمي و اداري وظيفه دار بوده و مدتي حاكم سنگچارك گرديد و همدرانجاديوان اشعارش را كه مدون ساخته از نزدش به سرقت رسیده است ابیات ذیل مشتی نمونه خروار از گفتار اوست.

رسید موسم گل بر نیامدم کاسی

بهار میگذرد ساقیا بده جامی

بملك جرم عجایب هراست فصل بهار

نشین ببزم و بکن چند ایامی

بشرط آنکه دوسه چیز بایدت موجود

می سروود و بت شوخ سیم اندامی

بگیر جام می از دست ساقی گلرخ

ازان می که ازو پخته میشود خامی

هر آنکسیکه سکونت پذیر جرم شود

ز جرم رست اگر چند دارد اجرایی

جاهد مزاري (۲۷)

عبد الصمد «جاهد» فرزند میرزا نظام الدین «نظام» از سلالة انصاری که تولی روضه مزار شریف را اینقوم عهده دار بوده اند این عشیره اصلاً

به نظر من از احفادمت بن ابى ابوب انصاري است كه بگفته داراشكوه در سفينه الاولياء مت در ردیف لشكر احنف بن قيس وارد صفحات شمالي افغانستان آنروزي « خراسان » شده و بعد از احنف در هرات سكونت پذير شده است حضرت خواجه عبد الله انصاري ويكعه انصاريان هندوستان مانند علامه بحر العلوم و علامه ابو الحسنات عبد الحى الكهنوي از اولاد همان مت ميباشند.

بهر صورت جاهد يك شاعر كم عدیل و يك خوش نويس دلپذير بوده گذشته از شعر و شاعري در تاريخ ادبيات دري و تحولات ادوار ادبيات افغانستان بحيث يك استاد لايق بشمار ميرفته و فات آن از « دوختم قران » برآمد كه مشتمل ۱۴۰۱ هـ ق = ۱۳۶۰ هـ ش ميباشد اين است نمونه كلام او:

نقاب از رخ بيفگن مشك ساكن طره مورا

دماغ آشفته كن دلده گان طاق ابرو را

تو آن شوخي كه از طرز تبسمهاي شيرينت

فكپاشي كني دلهاي عشاق ستم خورا

زحيرت محو گشتم كز فسون آن چشم فتانت

دهد تعليم رمخوردن بوحشت چشم آهو را

مصور گر كند رسم نزاكتهاي اندامت

كجا نازو ادا در قيد آيد خامهء مورا

شكست دل زسنگ جور بيدادت بدان ماند

كه از بشكستنيها طبع بالذ طفل بدخورا

حارثي بلخي (۲۸)

شیخ الاسلام حارثی البلخی از علمای جید و متدین بلخ است عوفی
 زمان آنرا در یافته خود را شاگرد آن میداند و قرار يك روایت سند حدیث
 از حارثی گرفته است عوفی میگوید « در عالم سخن رتبه او را چنان
 یافتم که در حوصله بیان نمی گنجد » موصوف بزبان فارسی و عربی شعر
 میسروده این دو رباعی نمونه از گفتار اوست.

یارب من تشنه جام خون چند کشم

بارستم چرخ نگون چند کشم

از بهر دولقمه که هم داده تست

من منت هرناکس دون چند کشم

حال باری در آتشم تاچه شود

خاکست همیشه مفرشم تاچه شود

باناخوشی دهر خوشم تاچه شود

تومیکش و من همیکشم تاچه شود.

حبیب بلخي (۲۹)

سید حبیب الله از سادات میر حیدری بلخ است در قرن سیزده در بلخ
 اشتغال پیری و مریدی داشته گاه گاهی شعرهم میسروده غزل ذیل نماینده
 عناوین تصوفی اوست:

جداذ فکر جهان شوذکر سبحان باش

گدای او شو و برتخت فقر سلطان باش

به آب دیده بکن شستشو رخ خود را
 زگره هاي پياپي چو ابر نيسان باش
 زخوف سخت مرنجان دل ضعيفانرا
 بهرکه مينگري همچو غنچه خندان باش
 زخوف فوت حبيبا چه ميشوي بيدل
 بخنده جان بده و در رضاي سبحان باش

حجت بلخي (۳۰)

درخت توگر بار دانش بگيرد
 به زير آوري چرخ نيلوفري را

« ناصر خسرو »

ابو معين ناصر بن خسرو بن حارث بن عيسي بن حسن بن محمد بن
 موسي بن علي بن موسي الرضا.
 که بالقباب حجت و ناصر خسرو و حجت خراسان و داعي الدعاة و امير
 ناصر و شاه ناصرو.... شهرت دارد.

ولادت:

ولادت آن در ذي قعدة ۳۹۴ هـ ق به سرطان يا اسد ۳۵۲ هـ ش
 مصادف به پنجمين سال سلطنت محمود غزنوي در شهر کوچك
 قباديان (۱) بلخ واقع در تاجكستان كنوني بوده كه بلخ آنروزي بناير

(۱) ابن بلده باستاني در رسم الخط بعضي منشيان بنام قواديان نيز تذكر داده شده
 كه متصل الاعمال به ترمذ ميباشد اين حوقل سياح معروف اسلام در كتاب صورة
 الارض ميگويد كه از قباديان رودنگ زيادي به هند تجارت ميشود مقدسي قبر و
 نفت و زفت و فيروزه آنها نيز توصيف نموده اما گذر قباديان واقع مزار شريف از
 تسميات بعدي است.

توسعه که داشت قبادیان و حوالی آن سر زمین را در قلمرو خود تشکیل میداد.

بهتر است که بلخی الاصل بودن وی را از گفتار خود آن استماع فرمائید

حکمت راخانه بود بلخ وکنون

خانه ویران زیخت واژگون شد

ای باد عصر گرگذری بردیاریلخ

بگذر بخانه من و بجوی حال من

محدوح در عمر نه سالگی قرآن را حفظ داشت بقیه ایام تحصیل آن قراریکه خودش دررساله وقائع احوال خود نوشته بطور ملخص ازینقرار است.

« بعد از آن « نه سالگی » مدت پنج سال دیگر تعلیم لغت و صرف و نحو و عروض و قافیه مشغول گشتم و سه سال دیگر تتبع نجوم و هیأت و رمل و اقلیدوس و مجسطی نمودم و از هفده سالگی تا پانزده سال دیگر اوقات بعلم فقه و تفسیر و اخبار و ناسخ و منسوخ و وجوه مختلفه مصروف داشتم..... و بسیار از کتب فقه و اخبار خواندم و قریب به نهصد تفسیر بعضی بتلمذوبرخی بمطالعه گذاشتم و درسن سی و دو سالگی زبان اصحاب هر سه کتاب یعنی توریت و المجیل و زبور آموختم و این هر سه کتاب را بفضلای این زمان درس گفتم و مدت شش سال درین کتابها فکر کردم.»

و نیز درین رساله معترف است باینکه منطق اکبر و قانون اعظم و طب و ریاضی و شکل صد درصد و تسخیرات و نیرنجات و کتاب قسطاو لو قاوتام دقائق فلاسفه را بوجه اکمل عالم بوده بالاخره درین علوم باندازه توغل داشته که در دنیای آنروزی در مزایا و زوایای فلسفی هیچ کس

رامسلم نبوده باندازه که در وصف کتاب زاد المسافرین که مهم ترین آثار فلسفی آنست در ضمن این شعر افلاطون را مدیحه خوان خود اعلان میدارد.

زتصنیفات من زاد المسافر

که معقولات را اصل است و قانون

اگر برخاک افلاطون بخوانند

ثنا خواند مراخاک فلاتون

و نیز اولین شخصیت که فلسفه را در شعر دري لباس نظم می پوشاند و بعد از اتمام دوره تحصیل مدتی در عصر غزنوی ها در مقامات عالیة دولتی به عنوان دبیر و ادیب ایفای وظیفه مینموده .

و هکذا در عصر سلاجقه در مرو مقر حکومت ابو سلیمان چغری بیگ داود بن میکائیل به حیث مستوفی (۱) مسئولیت دولتی داشته .

دوران سیاحت

و بعد ازین به کلی از کاروبار دنیا قطع علاقه نموده به سیر و سیاحت آغاز نموده در مدت هفت سال اکثر بلاد ایران و ارمنستان و بلغارو آسیای صغیر و حلب و طرابلس و شامات و جزیره العرب و قیروان و سودان را پای پیاده طی نموده که مجموع بگفته خود آن به ۲۲۲۰ فرسخ میرسد که عبارت از ۱۰۷۱۵۹۴۰ متر میباشد ازملتان تا قیروان و از مصر الی بدخشان همه را جولان کرده و در ادوار حیاتش باسلطین و حکام وقت چون سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود و طغرل آلب

(۱) در رساله احوال خود نوشته که سه مرتبه بمقام وزارت نیز فائز شده است ۱-

ارسلان و در عراق با قادر بامرالله خلیفه ۲۵ عباسی و در مصر با مستنصر قائد فاطمی و بااحتمال غالب باملک شاه سلجوقی مصاحب شده .

نتایج و ثمره فلسفه آن

در آن ایام تحصیل علوم فلسفه و منطق بیشتر و بیشتر از همه از خصوصیات شیعه اسماعلیه بود که بنام های فاطمی و باطنی نیز شهرت داشتند همچنان که بقایای آن در عصر ما در افغانستان بنام کیانی « منسوب به سید کیان » و در پاکستان در صفحات چترال بنام آغاخانیه شهرت دارند .

تنها انجمن سری اخوان الصفا و خلان الوفا در اواسط قرن چهارم هجری که از اقشار شیعه مذهب بصره و عراق تشکیل یافته بودند برای برهم زنی عقاید مسلمین توانستند ۵۱ عدد رسائل را از نظریات و خرافات فیثاغورث و احکام نجوم و اعمال الحروف و در ممالک اسلامی انتشار دادند .

و در رأس بنیان گذاران آن میتوان عبید الله بن میمون القداح الباطنی را نام برد که مانند ناصر یک داعی سرسخت کیش اسماعیلیه بود . ناصرو خسرو « حجت بلخی » که در آن عصر خود را او حدالدهر و استاد چیره دست فلاسفه میدانست که واقعا چنین بود آخر الامر فلسفه در ذهن آن بکنوع اضطراب ایجاد کرد همین بود که بعد از مطالعات اسفار و اسفار زیاد وارد مصر شده بعمر ۴۴ سالگی نزد مستنصر قائد شیعیان اسماعیلی « فاطمی = باطنیه » که ۱۹ سال بیشتر عمر نداشت بیعت نموده دفع عطش و اضطراب نمود چنانچه میگوید :

مستنصر از خدای دهد نصرت

زین پس به اولیای شیاطینم

برجان من چو نور امام زمان بتافت
لیل اسرا بودم و شمس الضحی شدم

و بعد از اینکه دست و پای مستنصر را بوسیده از طرف آن بحیث يك داعی و سیاح اسماعیلی بلقب حجت و داعی الدعاء و..... ملقب شده عازم بلخ شد من بعد تا زمان ورود بلخ مدت پنج سال در نواحی و اکناف خراسان به توصیف مستنصر و دعوت اسماعیلی « باطنی- فاطمی » آغاز نمود این آراء و افکار نوین عجیب با فلسفه اش باعث آن شد که در هر شهر و دیار از طرف علمای اهل السنة مورد طرد و تهدید و عتاب قرار گرفته راه فرار را بر قرار جستجو میکرد .

باندازه که در نیشاپور در نزدیک موجی کفش خود را پینه میکرد و تازه وارد آن شهر شده بود هنوز کسی او را معرفت نداشت یکن از شاگردانش را اهل نیشاپور بسوء عقیدت گرفتار نموده اعدام کردند که قطعه گوشت آنرا بنوگ درفش موجی تماشا میکرد ازین سبب قرار عقیده که داشت از دست علمای اهل السنة به مستنصر توسل نموده میگوید.

مستنصر از خدای دهد نصرت

زین پس به اولیای شیاطینم

از اولیای شیاطن مرادش همین علمای اهل السنة میباشد

قرین این مضمون در هجو فقهای خراسان میگوید

این قوم که این راه نمودند شمارا

زآتش جاوید دلیلان شما اند

این رشوت خوران فقهاء اند شمارا

ابلیس فقیه است گر اینها فقهاء اند

از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت

فتنه همگان در کتب بیع و شراء اند

و ازینقبیل در مذمت علمای احناف میگوید:

باده پخته حلال است بنزد تو

که تو بر مذهب بو یوسف و نعمانی

کتب حیلت چو آب زیر داری

مفتی بلخ و نیشاپور و هری درانی

و نیز ازوست

جمله مقرند این خران که خداوند

پس از احمد پیغمبری نفرستاد

وانگه توگر زبوحنیفه بگردی

برفلک مه برند لعنت و فریاد

ورود آن در بلخ

قبلاً گفتیم که مدت پنج سال در اطراف و اکناف خراسان به ترویج مذهب اسماعیلی به صد ها لطائف الحیل پرداخت چونکه خراسان پهناور آتروزی اکثر و اغلب حنفی المذهب بودند بالاخره تبلیغاتش همه نقش بر آب شده در ورطه حیرت ماند.

درین وقت به فکر آن شد که شاید مردم بلخ که مسقط الرأس من است بدعوت همکاری نمایند ، زمانیکه وارد بلخ شد مردم سنی و پاکدامن سلاله آریای اصیل از گفتار و کردار آن قبلاً اطلاع یافته بودند درو دیوار بلخ بترنم صدا میکرد که ناصر را در بلخ جای اقامه و اباته باقی نمانده است.

علمي که مجادله را سبب است

نورش ز جراع ابو لهب است

این فلسفه دني که تراجان است

فضلات فضائل یسوان است

راهي یمگان

بعد از اینکه در بلخ جاي سکني برایش باقي نماند و در سائر بقاع خراسان نیز هنگامه شده بود عازم بدخشان میشود.

درین وقت که از طرف فقهای بلخ نیز مطرود قرار گرفت بیاد خانه و کاشانه که در بلخ داشت متأثر شده این بیت را میسراید:

حکمت را خانه بود بلخ و کنون

خانه ویران ز بخت واژگون شد

اي باد عصر گر گذري بردیارسبلخ

بگذر بخانه من و بجوي حال من

القصه وقتیکه باقلب ملو از آرزو و آمال وارد بدخشان میشود درین سر زمین کهن و مرد آفرین علما و فقهای چیره دست آن برهبري حکیم نصر الله بدخشي که از کیف و کان ماضي این حجت ناحجت اطلاع کافی داشت نیز بر علیه آن قیام میکنند بالاخره راه یمگان را تعقیب میکند بامید آنکه تا بتواند اشخاصی را دران کوهسار به کیش اسماعیلی جلب و جذب نماید.

از قضا مدت ۲۸ سال در غار یمگان بآب و گیاه قناعت کرده و همد رانجا بتاریخ ۴۸۱ هـ ق = ۴۴۰ هـ ش مایوس وار از جهان میگردد بعضی تذکره نگاران گفته اند که بعد از بلخ به مازندران رفت و از انجا عازم یمگان شد.

ناگفته نماند که در تمام این سیر و سفر برادرش ابو سعید بن خسرو در خدمت و ملازمت وی بوده که در آینده از آن بحث داریم.

زمانیکه درین غار بسر میبرد از اثر سرمای شدید و وضع ناهنجار خویش بجان رسیده میگوید:

دوشینه شبی که برف تادوشم بود

زانو چو عروس نو در آغوشم بود

پوشیدنی نبود غیر از چشم

چیزیکه بزیر سرنهم گوشم بود

الحق درین مدت که درمگان بسر میبرد یکعده مردم کوهی و بدوی دور از فرهنگ و ثقافت را در بند خود آورده به کیش اسماعیلی سوق میدهد میگویند که بقایای آن مردم هنوز در بعضی مناطق جبالی بدخشان و بعضی ساحات مشهد کشم و اکثر حوالی چترال که مشرف به میگان است به سر میبرند.

این آقای بی حجت از حیثیکه در علوم رمل و جفر و نجوم و حساب و هندسه و حکمت و نیرنجات سخت وارد بود و کارهای عجیب از وی سر میزد و بر علاوه در ظاهر صوفی و پارسامنش بود.

عده آنها اوجدالزمان و عارف و موحد میگفتند و عده بر عکس دهری و ملحدو قائل تناسخ و معتقد به قدم عالم میگفتند.

حقیقت این است که يك شخص نهایت فلسفی و داعی کیش اسماعیلی بوده فقط اما همواره از نیرنجات و احضار روحانی و عمل دوائر مجریه و علم الحروف و قرآن سیارات و امثال آن در مقابل خصومش کار میگرفته باندازه که قبرش را نیز توسط نقش ۱۳×۱۳ که برای برادرش تلقین کرده بود درغار میگان معدوم ساخته بزمین یکسان نموده بود که این واقعه در جهان سابقه ندارد و به مرض شراب نوشی و نظاره خوب رویان

نيز مبتلا بوده چنانچه در مقدمه ديوان آن طبع تهران ص ۱۶ که از روي نسخه تصحيح شده تقى زاده چاپ شده شراب نوشي آن در جوزجان توضيح داده شده است

ودر قسمت عشق مهرشان که با پسر پادشاه مصر عشق بازي داشته در رساله (۱) پيرامون حالات آن و چراغ انجمن ۵۵ طبع هند بار اول چنين مذکور است « ودران مصر » مراتعلقي نزد پسر پادشاه مصر بهم رسیده بود و تسخير آن کرده بودم بنوعيکه در هيچ وقت از مطالعه ملاطفت و التفات اومحروم نبودم و مضمون اينمقال بمسامع آن مهر سپهراقبال مي رسانيدم

ما عشق ترا بباد گار آورديم

برخاک تو عجز و انکسار آورديم

ناگاه غمت در دل ما کرد نزول

جان پيش رهن بهرنثار آورديم

ازين واضح تر در قسمتي از ديوانش چنين ميسرايد.

گاهي ز درد عشق پي خوب چهره گان

گاهي ز حرص مال پس کيمياشدم

اين بود فشرده احوال ناصر خسرو بلخي که ادوار حيات آن پرجنجال ترين قضايای تاريخي را در بر گرفته است اما زيارت معروف به شاه ناصر اولياء در مرکز مشهد بدخشان قبر ابو سعيد برادر آن است « چراغ

(۱) اين رساله بقلم خود ناصر تحرير یافته است و البته غير مرات در مطابع مختلف جهان به طبع رسیده است ابو الوفاء عبد الحکيم و لولجي « رستاقی » که از خوش باوري خود را حامی ناصر قلمداد کرده اين رساله را بتمامها در چراغ انجمن نقل کرده است.

المجمن ص ۶۳» و مدفن خود آنرا همین برادرش قرار توصیه و تلقین آن توسط نقش ۱۳×۱۳معدوم نموده است هیچ مؤرخ تاکنون از آن تعیین و تشریح ندارد و اگر بالفرض تعیین مکان هم کرده باشند خلاف قول برادرش میباشد که آن سویه صاحب البیت را دارد .
آثار آن

منگریدین تن ضعیفم زانکه درسخن

زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا

« ناصر خسرو »

- ۱- دیوان اشعار عربی که ایندم مفقود است
- ۲- دیوان اشعار فارسی مشتمل ... ۱۱ بیت
- ۳- کلیات اشعار مشتمل ... ۳ بیت.
- ۴- زاد المسافرین که قبلا وصف آنرا از خودش نقل کردیم.
- ۵- سفرنامه یگانه کتاب آنست که باعث اشتهار آن گردیده و بزبانهای مختلف جهان ترجمه و تکثیر شده است.
- ۶- وجه دین در فقه اسماعیلی تألیف شده .
- ۷- خوان اخوان.
- ۸- دلیل المتحیرین.
- ۹- روشنایی نامه مبحث این کتاب که بطرز مثنوی سروده شده است مشتمل افکار فلسفی آن میباشد.
- ۱۰- سعادت نامه.
- ۱۱- اکسیر اعظم در منطق و الهیات.
- ۱۲- المستوفی یا المستوفی کتاب جامع آن در فقه اسماعیلی که در حیات ناصر فقهای خراسان تعمه حریق نمودند.
- ۱۳- بستان العقول.

۱۴- كنز الحقائق كه در آن از دقائق مذهب اسماعيليه بحث نموده است.

۱۵- دستور اعظم در فلسفه است كه بيش از چند ورق نمي باشد.

۱۶- آفاق نامه بزعم خودش در تصوف درست نموده است كه حاوي طريق زهدكيش اسماعيليه ميباشد.

۱۷- قانون اعظم كه در علم سحر و نيرنجات جمع آوري نموده است .

۱۸- كشايش و رهايش مشتمل ۳۰ سوال و جواب در فقه اسماعيليه.

۱۹- جامع الحكمتين .

۲۰- رساله حكمي مشتمل ۹۱ فقره جوابات تفلسفي و طبيعي

و نحوي.

۲۱- تفسير قرآن كريم موافق خواهش پادشاه ملحد گيلان كه به گفته خودش از طرف آن اجبار شده بوده و بالاخره پادشاه را توسط احضار روحاني و طلسم اعظم مشرف به موت نموده راهي نيشاپور ميشود، و از يقبل ۳۰۰ تن ديگر راکه بگفته خودش از طرف پسر آن پادشاه به تعقيب وي بوده در ۲۱ فرسخي گيلان به مريخ التجا برده همه را تارو مار ميسازد .

حميدي بلخي (۳۱)

اسمش عبد الحميد تخلصش حميدي است تحصيلاتش را در ماوراء النهر بپايان رسانيده است و بعد از مراجعت از تحصيل كتب متداوله عربي را تدریس ميکرده و در سبک شعري مقتفي بیدل است وفاتش در سنه ۱۳۰۸ هـ ق است ، این چند بیت از طبع آن است .

عتاب چين جبينست مرازجان شيرين

مپيچ دامن گيسوزمن بحالم بين

طراوت خط سبزت بنویهار امید
 رواج ورونق ریحان و سنبل و نسرين
 امير کشور حسن ترامبارك باد
 سپاه غمزه و ناز و کورشمه و تمکين

حميدي بلخي (۳۲)

ميرزا عبد الحميد متخلص به حميدي اصلا از بلخ است جهت كسب
 تحصيل به شهر سبز ميروند وهمدرانجا متوطن و متأهل ميگردد موصوف
 در خط نستعليق مهارت كامل داشته و از طريق خوش نويسي كفاف
 المعاش ميكرده گذشته از علم و فضل و كمال و خطاطي شاعر خوش
 قريحه بوده كه شعر ذيل ازونمايندگي دارد:

نيست پيش تابش رويتوتاب آفتاب

روزكي آيد برون خفاش از زير حجاب

يك سخن گر از لب لعلش بهرمجلس رود

سرنگون گردد صراحي آتش افتد در شراب

ازتمناي بناگوش تو هرشام وسحر

ميروند بر گرد كويت ماه با صد اضطراب

زلفت از باد صبا هرگه عبير افشان شود

خون شود درناف آهو از خجالت مشكتاب

چاك زد جيب دلم جانم بخاك و خون سرشت

ناوك نازنگاه چشم مست نيم خواب

آنقدر ناليدم از جوش فراق عارضت

چرخ بردرياي اشكم گشت مانند حباب

نشونوي داد حميدي را و مسجروحش كني

دقتر درد و غمت هرچند سازد فصل و باب

حميدالدين بلخي (۳۳)

اقتضي القضاة حميد الدين عمر بن محمود المحمودي البلخي عالم و نحرير بيعديل آن عصر كه در زمان انوري بحيث اقتضي القضاة بر مسند قضاي بلخ ايفاي وظيفه مينموده موصوف بر علاوه فقاها و متانت در علوم ديني حكيم و شاعر شيوابيان است كه با انوري مشاعرها داشته و يكمرتبه انوري را از غضب مردم بلخ نجات داده است كه در ترجمه انوري از آن بحث نموديم.

مقامات حميدي از آثار همين حميد الدين است كه در اقصى غايات عالم آنروزي باحسن و ملاح و متانت طنين افكنده بود اين نويسنده از آن رو در تاريخ ادبيات فارسي شخصيت معروفست كه در مبحث نشر فني حتما از و كتابش نام برده ميشود درنام اين نويسنده اختلافات زيادي بچشم ميرسد بعضي عمر و برخي علي و عده محمود نوشته اند كه در فضائل بلخ و تاريخ ابن اثير و فوائد البهية و لباب الالباب و انساب سمعاني و جواهر المضية و لسان الميزان و اسماء المؤلفين و تاريخ قطغن نوشته ابو الوفاء عبد الحكيم و لوالجي « رستاقى » و دائرة المعارف آريانا ازان بحث شده اما تمام اين كتب در نام آن اختلاف النظر دارند، بعد از تحقيق و تدقيق مزيد در بين اين منابع دانسته ميشود كه كنييت آن ابو بكر و لقبش حميد الدين نامش محمود از دودمان محمودي بلخ است كه حظيره برون دروازه نوبهار بنام حظيره محموديان در آن عصر معروف بوده كه ايندم شارع عام از طرف جنوب از آن ساحه عبور نموده داخل بلخ

میشود و مدفن ابو سعد عمر محمودي بلخي استاد حديث امام سمعاني صاحب الانساب و ديگر محموديان بلخ دران حظيره ميباشد درينصورت عمر نام پدر آن است ازينقرار.

ابو بكر حميد الدين محمود بن عمر بن احمد بن محمد بن ابوذر المحمودي البلخي و الله اعلم بحقائق الدقائق كلها.

حكيم انوري شاعر معروف و مقتدر در بار بلخ در مدح مقامات وي گفته است:

اشك اعني دان مقامات حريري و سديع

پيش آن در ياي مالامال ازآب حيات

هرسخن كان نيست قرآن يا حديث مصطفي

ازمقامات حميد الدين شد اكنو ترهات

شاد باش اي عنصر محموديان را روح تو

روكه تومحمود عصري مابتان سومنات

موصوف تأليفات ارزنده از خود بجاگذاشته كه هر کدام آن در نوع

خود كم عديل است منجمله .

۲- حنين المستجير الي حضرة المجير

۳- وسيلة العفاف الي اكفي الكفاف

۴- روضة الرضا في مدح ابي الرضا.

۵- قدح المعني في مدح المعني .

۶- رسالة استغاثة.

۷- منية الراجي

۸- صفرنامه مرو بجز سفرنامه تمام آثار متذكرة آن نشر ميباشد. اين

رباعي ازگفتار اوست .

كى پست شود آنكه بلندش توكني
 شادان بود آندل كه نژندش توكني
 گردون سرافراشته صد بوسه دهد
 هر روز بدان پاي كه بندش توكني
 چكیده ازآبایات سفرنامه مروآن :
 باد مرواست يانسیم سمن
 اینكه وقت سحر رسيد بمن
 مرجبا اي نسیم عنبريال
 خرم و خوشتر از جنوب و شمال
 نگهت باده رزي داري
 بوي ياران مروزي داري
 چون بران روي وموي همرازي
 باتو درسازم ازچه غمازه
 اي نگاري كه زينت مروي
 چرخ راماه و باغ راسروبي
 ماه نومرتراسوار سزد
 عقد پروينت گوشوار سزد
 وفات آن بگفته و لوالجى درتاريخ قطغن ۵۶۰ هـ ق میباشد

حیرت بلخي (۳۴)

عبد العزيز بن قاضي عبد الغني متخلص به حیرت بلخي موصوف
 اكثر كتب متداوله رانزد پدرش در بلخ خوانده و بعد جهت ادامه و اكمال
 تحصیل عازم ماوراء النهر شده در بخارا و دیگر اماكن آن سرزمین

تحصیلاتش را فراگرفته و بر مناصب ریاست و قضاوت در بخارا موظف شده حیرت بر علاوه رتبه علمی شاعر مقتدری بوده اما گاه گاهی شعر میسروده که ابیات ذیل نماینده کلام اوست.

کبر در سروصل بر کف حسن او بردیده ها

راحت اندر دل همی بودیم از وصل نگار

هجر او در چشم ما آب و بدل آتش فشاند

بر کف ماباد و بر سر خاک کرد این طرفه کار

خاوند شاه بلخی (۳۵)

میرزا امیر خاوند محمد مصنف تاریخ معروف روضة الصفاء قراریکه مرحوم سلجوقی در تعلیقات مزارات هرات ص ۵۱ تأیید نموده این مؤرخ گرامی هرچند در هرات نشو و نما یافته است اما اصلاً بلخی است پدرش سید برهان الدین خاوند شاه بلخی نام دارد که از سادات صحیح النسب زیدی میباشد و سلسله نسبش با امام زید شهید منتهی میشود. سید برهان الدین بلخی از مریدان شیخ بهاؤالدین عمر چفاره گوی است و از خلص اصحاب آن بشمار میرفته از آن سبب در هرات اقامت داشته است باندازه که شیخ عمر وصیت فرموده بود که نماز جنازه اش را سید برهان الدین بلخی امامت کند حسب وصیتش نماز جنازه آنجناب را امامت کرد، خاوند شاه نیز در هرات بدنیا آمده و هم درین شهر نشو و نما یافته است خاوند شاه در علوم معقول و منقول مهارت کامل داشته و در آخر عمر انزوا اختیار کرده مدت یکسال بگازرگاه مصروف خدا پرستی بود بالاخره مریض شد و افس به شهر هرات آمد و مدت هژده ماه صاحب فراش بود تا

اینکه در دوم ذی قعدة ۹۰۳ هـ ق برحمت حق پیوسته در جوار ترتب
 شیخ بهاؤ الدین عمر چغارگی بخاک سپرده شد تاریخ نفیس روضة الصفا
 از شاهکارهای دقیق خاوند شاه است این مطلع از اوست:
 هرکه دست از آب حیوان شست خضر رهبر اوست
 هرکه از ظلمات نفس آمد برن اسکند راوست

خردیلخی (۳۶)

شاعر صوفی مشرب و متقی و پارسا منش بود از بلغ طرف هند رفت
 و همدرا نجا در سال ۱۱۶۱ هـ ق وفات یافت موصوف در علم ادب سخت
 وارد بود و در بقیه علوم متداوله آن سامان نیز بهره کافی داشت اشعار
 شیرین و موزون میسرود.

دوبیت ذیل نمونه کلام اوست:

دل پر خون شده مینای شراب لب کیست
 جگرم سوخت ندانم که کباب لب کیست

بوصف طرهء مشکین او چون نامه سرکردم
 سیاهی از سواد دودهء آه سحرکردم

خرگاهی بلخی (۳۷)

مولانا خرگاهی مؤلف کتاب نیرین فلك مشتمل بر واقعات دور
 سلطنت امام قلی خان و ندر محمد خان میباشد خرگاهی اصلاً از محله
 حصار شادمان واقع در تاجکستان کنونی از ده خرگاه تراشان است اما

نشو و نماي آن در بلخ انجام يافته و در زمان هشرخاني ها در همين شهر
عمرش را بسر برده و در شعر سرودن شوق و ذوق تمام داشته است اين
رباعي نماينده گفتار اوست .

ديوانگيم بکوه و وادي آورد

غم را بدل بجاي شادي آورد

عشق من اگر ترابه بيرحمي برد

حسن تو مرا به نامرادي آورد

خسته مزاری (۳۸)

يالبید قرن چهاردهم بلخ باستان مرحوم مولوي خال محمد خسته
مردعارف، پارسا ، حافظ قران کریم، شاعر، مؤدب ، مؤرخ، خطاط، و
نویسنده نهایت ماهر و بلیغ و پر قدرت و همه پسند که در ادوار تاریخ
عدیش کمتر مشاهده شده است.

این کهن مرد مجسمه فضل و کمال که اشتات فضائل او را احتواء
داشته مبادي علوم متداوله آنعصر را توأم باحفظ قران کریم در شهر
مزارشریف بانجام رسانیده و بعداجهت ارتقاي تحصيلات عالیة علوم و
فنون اسلامیة عازم هندوستان پهناور آنروزي میشود و در آنجا با شعرا و
خطاطان و ادیبان مختلف بر میخورد و با سخنوران آن محیط مشاعره ها
داشته تامورد تحسین اکابر و استاتید قرار گرفته و نیز دو اثر شعري اش
راکه بنام ۱- خمستان ۲- ورمزحیات است دران سرزمین بطبع رسانیده
شهره آفاق میگردد، زمانیکه واپس وارد وطن مألوفش میشود يك قسمت
عمر آن در مزار وبقیه اش درکابل سپري میشود درین مدت تألیفات
غزوي را بچاپ مي سپارد منجمله.

۱- معاصرین سخن

۲- یادی از رفته گان

۳- دبیرستان بلخي

۴- بوقلمون

و اثار ديگري که شايد مخطوطه آن روزي به طبع و نشر برسد. بر علاوه دو نسخه ديوان اشعار شعراي بلخ را نيز تصحيح و ترديد نموده است که ما از آن در دو موضع متعدد اين اثر توضيحات داديم از جمله گوهری و ثاقب که در حرف «گ» «ث» دیده شود. بالاخره بتاريخ ۱۳۹۳ هـ ق مشتمل جملهء مبارك « بختم قران » داعي اجل را لبیک گفته برحمت الهي پیوست و در مقبره شهداي صالحين کابل بخاک سپرده شد.

این رباعي که درین وقت باختیار راقم قرار گرفته بمضمون مشتى نمونه خروار از کلام شعري آن نمایندگی دارد.

گه در الم شتاوگه در غم صيف

کاهل بقلم شدیم غافل از سيف

نی توشه این نه برگ آن درکف ماست

بگذشت زما عمر گرامی صد حیف

خلقى بلخي (۳۹)

از شعراي مقتدر قرن دهم بلخ بشمار ميرود موصوف نهايت طبع روان داشته که اشعارش شاهد حال آنست از وفات آن ۴۲۶ سال ميگذرد سال وفات آن علي الاتفاق ۹۸۷ است که در همين سال بزيارت ادای حج نیز مشرف شده و مرقد وي در جوار روضه حضرت علي کرم الله وجهه

ميباشد اين دو بيت نماينده كلام شعري آن است.

اي سروناز دردل ماجانمىكني

جاميكني ولي بدل مائىمىكني

دلم تحمل بسيار دور ازان گل كرد

از آن گذشت كه ديگرتوان تحمل كرد

صاحب مذكراحياب وجه تخلص آنرا به خلقي چنين تعبير نموده كه با

عموم خلق زمانش بالطف خوش و زبان شيرين ووجه طليق رويه داشته از

آن رويه خلقي شهرت پيدا کرده

درويش بلخي (۴۰)

اصل اسمش محمد است درويش لقب شعري اوست در نيمه قرن دهم

مىزيسته و در زمان گستن قرابي شيباني مفتي بلخ بوده گذشته از علم و

افتاء از شعراي ظريف و خوش كلام آن عصر بشمار ميرود و مطايبات آن

بامولانا ابو الخير «عاشق» مشهور است زمانيكه گستن قرابي شيباني

دچار مرض رواني شد يكعهده علما و فضلاي بلخ رادر سنه ۹۵۰ هـ ق

بانواع زجر و شكنجه مبتلا كرد درين حادثه مولانا ابوالخير «عاشق» نيز

ازبلخ اخراج شد راجع باخراج عاشق مولانا درويش اين قطعه را انشا نمود.

اي مردم شهر شكر سلطان گوئيد

در شهر شما كدورت غير نمائند

چون لنگ ابو الخير بر آمد از شهر

تاريخ بجز «لنگ ابو الخير» نمايد

مولانا درويش تا حدود ۹۵۴ هـ ق حيات قطعي داشته احتمال ميرود

كه بعد از ان نيز سالي چند زنده بوده.

دقيقي بلخي (۴۱)

ابو المنصور محمد بن احمد دقيقي بلخي آخرين شاعر بزرگ دوره

سامانى بوده است و ميتوان گفت درميان سخنگويان دورهء سامانى پس از رودكي مقام دوم را داراست، روزگار شهرت او مصادف بوده با دوره سلطنت منصوربن نوح « ۳۵۰-۳۶۶ » شهرت عمده اين شاعر به واسطه شهنامه اوست که با مرنوح بن منصور هشتمين امير سامانى به نظم آن شروع نموده و درين کار پيشرو و فردوسي بوده است دقيقى قسمتى از شهنامه را پايان نياورده بود که در حوالى عمر سى سالگى بدست غلام خود کشته شد دقيقى غير از شهنامه قصايد و قطعات زياد ودل پسند ديگرى نيز دارد که از جواهر ادب دري بشمار ميرود، بدون ترديد دقيقى يکي از استادان علم و بزرگترين شاعر قرن چهارم است، فردوسي در روانى طبع و کشادگى زبان وي مى ستايد و او را در شعر و حکمت و شهنامه نويسى رهنماي خود ميخواند باندازه که يکهزار بيت دقيقى را در شاهنامه اش درج نموده عنصرى و فرخى نيز از مديحه سرايان اوست و بعضى قطعات او را استقبال کرده اند دقيقى در شهنامه خویش از عصر افسانوي قديم صحبت داشته در وصف نوهار ميگويد.

چو کشتاسب را داد لهراسب تخت

فرو آمد از تخت و برست رخت

بلخ گزين شد بران نوهار

که يزدان پرهتان بدان روزگار

مران خانه را داشتندي چنان

که مرمکه را تازيان اين زمان

بدان خانه شد شاه يزدان پرست

فرو آمد آنجا و هيكل بيست

اين ابیات که در شاهنامه فردوسي ديده ميشود اصلا از گفتار دقيقى

است و قبلا گفتيم که هزار بيت آنرا فردوسي در شهنامه اش جا داده است

و از يتقيبيل در گشتاسبنامه از اشعار اوست که ميگويد

چو گشتاسب بر شد به تخت پدر
 که فر پدر داشت و بخت پدر
 بسر بر نهاد آن پدر داده تاج
 که زبنده باشد به آزاده تاج
 منم گفتم یزدان پرستنده شاه
 مرا یزد پاک داد این کلاه
 بدان داد ما را کلاه بزرگ
 که بیرون کنم از رمه میش و گرگ
 سوي راه یزدان بسیارم چنگ
 بر آزاده گيتي نداریم تنگ
 چو آئين شاهان بجاي آوریم
 بدان را بدین خدای آوریم

دیوانه بلخي (۴۲)

این شاعر سبحان صفت بلخ در زمان سلطان حسین بایقرازنده بوده گذشته از شاعری به خطاطی و خوش نویسی نیز استاد بوده این يك بیت نمونه گفتار اوست:

میخواستم نظاره کنم نقش اودر آب
 ناگه نسیم آمد و نقشی بر آب شد

رابعه بلخي (۴۳)

رابعه دختر کعب ملقبه به زین العرب معاصر رودکی از فصیح ترین و قدیمترین شاعران زبان دری است که بنام رابعه قزداري نیز یاد میشود

موصوفه هزار سال قبل در ام البلاد بلخ ولادت یافته و اصلاً از عشیره عرب میباشد در عرب رسم است که دخترچهارم را رابعه نام میگذارند همچنانکه ترکان پسر چهارمش را چهارمی مسمی میکنند .

موصوفه بزبان فارسی و عربی شعر میسروده اشعار او در حسن لطافت و ملاحه و اشتغال بر معانی دل انگیز و فصاحت و حسن تأثیر معروف است .

در دائرة المعارف مهر داد مهترین ویرا نخستین شاعره زبان فارسی معرفی میکند و نیز درین دائرة المعارف ۲۲۷ میگوید و از عجایب آنست که وی اصلاً از نژاد عرب بوده است .

عوفی در لباب الالباب گفته است « او فارس هر دو میدان ووالی هر دو بیان بر نظم تازی قادر و در شعر دري بغالت ماهر و باغایت ذکاء خاطر وحدت طبع پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی » عموم تذکره نویسان اتفاق دارند که موصوفه با بکتاش نام غلامی از غلامان برادرش حارث عاشق بوده عاقبت کارش به عشق حقیقی رسیده . اما محقق نامی مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات الانس ویرا در ردیف زنان زاهده و صوفیه آورده و از قول شیخ ابو سعید ابو الخیر گفته است .

دختر کعب عاشق بود بر غلامی ، اما عشق او از قبیل عشق های مجازی نبود موصوفه در حسن و جمال و فضل و کمال و معرفت و حال ازوحیده روزگار بود .

شرح حال و چگونگی تحصیلات آن در هیچ يك از تذکره ها دیده نشد راجع به سرگذشت عشقی او در کتاب گلستان ارم نوعی تفصیل شده و شیخ فرید الدین عطار رح نیز در الهی نامه در حدود پنجم بیت راجع بوی نوشته است .

رابعه در قسمت بی گناهی خود و تهمتی که بوی نسبت کرده اند چنین

گوید:

مرا به عشق همی متهم کنی به حیله

چه حجت آری پیش خدای عزوجل

نیز می گوید

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد

بر یکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن

تابدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشتی

چون به هجر اندر به پیچی پس بدانی قدر من

در شعر اول از عشق انکار دارد و در شعر دوم اعتراف میکند دانسته

میشود که مرادش از انکار عشق همان عشق مجازست چنانچه در شعر

ذیل بیشتر توضیح نموده است .

عشق او باز اندر آوردم به بند

کوشش بسیار نامد سود مند

توسنی کردم ندانستم همی

کز کشیدن تنگ تر گرد کمند

عشق در بای کرانه ناپدید

کی توان کردن شنای هوشمند

عاشقی خواهی که تا پایان بری

پس باید ساخت باهر ناپسند

زشت باید دید انگارید خوب

زهر باید خورد و پندارید قند

مدفن رابعه را در بین همان حمام که به بهانه فصد از طرف حارث

برادرش در انجا کشته شده بود درین اواخر در بلخ در جوار مسجد ابو

نصر پارسا کشف کردند که ایندم اعمار جدید بران بنا کردند و کتیبه

سنگي نيز دارد كه بر عموم اهالي بلخ مشهور است .

رضاطعني (۴۴)

در ابتدا مجرمي لقب ميگردد سپس طعني را اختيار كرد در زمان امام قلبي خان مقيم مدرسه خواجه ابو نصر پارسا بود و به مطالعه علوم ديني اوقاتش بسر ميبرد بالاخره امام قلبي خان اورا وظيفه رسمي داده از بلخ آواره ساخت ولي اخيراً از كار دست برداشته درگوشه انزوا ميزيست تا اينكه در ۱۰۴۴ هـ ق از جهان وداع كرد اين رباعي نمونه از گفتار اوست .

آنروز كه چين بزلف سنبل دادند

نظاره روي گل به بلبل دادند

بايخيران ذوق تجمل دادند

باماخاري در بسدل گسل دادند

رحيمي بلخي (۴۵)

ميرزا عبد الرحيم بلخي اصلاً از بلخ است ولي در بخارا نشو و نما يافته شاعر آزاده و طبع خوش بوده در علم موسيقي مهارت داشته مخصوصاً طنبور را خوب مينواخته و ابيات نيكو ميسروده و فاتش ۱۲۷۰ هـ ق است اين چند بين از گفتار اوست

بسكه بيمارم زتاب هجر آن مژگان و چشم

بهر امدادم عصائي بايد از نرگس كنيد

مفلسانرا در قماش گاه خوبان راه نيست

اغنيا بهر خدا رحمي برين مفلس كنيد

رشحي بلخي (۴۶)

مولانا صالح مشهور به رشحي از اكابر واعيان قرن يازده ام البلاد بلخ بشمار ميرود با احتمال غالب معاصر ندر محمد خان است موصوف در آن سامان برتبه ملك الشعراي رسیده است اين چند بيت نمونه از گفتار آن است .

ملاف اي باغبان از حسن گل چندين چه ميگويد
مشخص ميشود گر ساعتی آن گلـسـذار آيد
وله

در دلت ميگذرد بيخودي مايناي
ياد ميآري ازين بيكس تنهاياني
منكه ميآمدم آنجا دل سوزانم ماند
هست آن آتش افروخته برجايانسي

زلفي بلخي (۴۷)

اين شاعر شيوا بيان اصلا از گذر دو آبه بلخ است مدتها بتحصيل علم مصروف بوده زماني در فرغانه و بخارا نيز اقامت داشته در شعر و ادب از شاگردان مشفقي است محققا كشف نشد كه مشفقي مروزي است يا بخاري بهر صورت از شعراي قرن يازده بشمار ميرود اين است نمونه از گفتار آن :

شاهاستم بحال گدا ميکني مکن

يعني مرازخویش جدا ميکني مکن

آن زلف را بدست صبا ميدهي مده

هردم هزار فتنه پياميکني مکن

سالک مزاری (۴۸)

مرحوم مولوي عبد الحی مزاری ملقب به سالک.

این راد مرد تاریخ که خاک عرفانبار بلخ باستان بنامش افتخار دارد در سال - ۱۳۳۰ هجری قمری مطابق ۱۲۸۹ هجری شمسی در محله کفش « کوشان » از توابع چهار کینت ولایت بلخ در یک خاندان شریف چشم بجهان کشود.

تعلیمات مبادی را از آخوند ملا شیر محمد مارمولی فرا گرفت سپس جهت بدست آوردن تحصیلات عالیة علوم و فنون متداوله اسلامیة نزد فحول علمای آنسامان تلمذ نمود.

از جمله مولوي سراج الدین قراتبگنی و قاضی رجب مارمولی وداملامیر محمود مزاری را میتوان نام برد که هر کدام آن در مرتبه خود از امتیاز خاصی برخوردار بودند. و بالاخره زمانیکه برتبه مولویت میرسید بقیه کتب متداوله را در حلقه درس مرحوم داملاقاری حبیب الله اند خوئی که از اعلم علمای آنعصر بود پایان رسانید و بعد از فراغت که دعای اساتید و اکابر گرفته شروع بتدریس نمود ابتدا در مدرسه بهاؤالدین تدریس مینمود.

این سالک مسالک حقایق و عرفان از بسکه در ترویج علوم اسلامی ذوق سرشار داشت مدتها در مدرسه بهاؤالدین و مدرسه خواجه خیران که

هر دو مدرسه در آن عصر در ساحه چهار باغ کنونی روضه حضرت علي کرم الله وجهه واقع بود در يك روز بالتوبه طلبه هر دو مدرسه را فيضرسانی ميکرد و از تدریس و تقریر دلپذیرش لحظه تکاسل ننمود. زمانیکه در گذراستالیفی واقع در سمت جنوب شهر مزار شریف مدرسه محمودیه را تأسیس نمود این زمان مصادف بدور اوج شباب موصوف بود سپس درین مدرسه انواع علوم و فنون متداوله قرن معاصر را باکمال جرأت و متانت و صلابت درس گفت و فضلاء زیادی ازین مدرسه برتبه مولویت رسیده نزد ایشان دستار فضیلت بسر بستند و اطراف و اکناف بلخ، باستانرامنور ساختند که از کمال تدریس آنها هر وادی گل بدامان و هر قصبه گهاریار بود.

راقم یکمرتبه در سال ۱۳۴۴ هـ ش به شرف صحبت آن رسیده بودم شخص مهیت و پر وقار بود صحبت خیلی ها جالب داشت گویی که خطابش در اعماق قلب مخاطب زرق میشد، همیشه اهل حقرا درست داشت پیوسته بداد مظلومان میرسید و در بناء مدارس و مساجد سعی بلیغ داشت که آمار دقیق ابنیه خیریه آن در اختیار نگارنده بطور حصر و قصر قرار ندارد، و بزبان عربی فصیح و روان تکلم میکرد گذشته از فضائل و محاسن فوق قریحه سرشاری داشت اشعار جالب و موزون و مقفی میگفت که اشعارش در اوج فصاحت و بلاغت قرار داشت، گاهی بسبک بیدل علیه الرحمة نیز اشعار گفته است.

قراریکه فضیلت مآب مولوی محمد عثمان سالک زاده معلومات دارد نسخه مخطوطه دیوان اشعار آن بعد از وفاتش باقی بوده که درین اواخر صرصر حوادث آن دیوان را با یکمقدار کتب قیمه سالکزاده نیست و نابود ساخته است، اینک ابیات ذیل تراویده طبع اوست که از متانت شعری آن نمایندگی میکند.

عاقبتها در مزاج خلق عنقا گشته است
 چون شرر در سنگ هستی خود تنها گشته است
 دم زدن با وضع مردم کی سزد با این زمان
 هر کسی مطلق عنان همرنگ دنیا گشته است
 هرچه دیدم در نظر عالم شده پرشور و شر
 وضع اهل این زمان یکسر مدارا گشته است
 همچو مجنون از سراغ وحشت لیلی می پرس
 هر طرف می تازم و عالم مدارا گشته است
 در دبستان کودکان لافی زمینی میزنند؛
 با کتاب فهم فهمیدم که زیستن رسوا گشته است
 هاله افتاده است بدور طبع ماه نازکان
 زین سبب اهل خرد دیوانه شیدا گشته است
 سالک از لایق و نالایق هم نوع می پرس
 امتیاز زاغ و بلبل خود هویدا گشته است
 مرحوم سالک بتاريخ ۲۹ رمضان المبارک ۱۳۹۵ هـ ق مطابق ۱۳۵۴
 هـ ش بعمر ۶۵ سالگی دارفانی را وفاع گفته به لقاء الله پیوست درین
 روز اهالی بلخ و مزار با عزاز و اکرام تمام تشییع جنازه ویرا استقبال کردند
 آرامگاهش در زاویه جنوب روضه حضرت علی کرم الله وجهه واقع مزار
 شریف قرار دارد.

سراج بلخی (۴۹)

ملقب به سراج الدین علا میباشد حالات مفصل آن در دست نیست تنها
 در مجمع الفصحاء ازو اینقدر تذکر شده که موصوف بلخی الاصل است و

از مداحين محمد خوارزم شاه بوده در فضل و كمال شهرت داشته شاعر و
نثر دان مقتدر آن عصر بوده از ابیات آن فقط این چندبیت از حوادث
مصون مانده است .

بغمزه ترگس مستش هلاك صديدل

بيوسه شكر نابش طبيب صديمار

ز درد و محنت و اندوه و رنج اوفرياد

ز كبر و عشوه و ناز و عتاب او زنهار

زسكه خيل خزان در چمن همي تازند

بماند چهره آبي نهان بزيرغبار

زكسوتيكه چمن را بهار يافته بود

نه رنگ ماند و نه بو و نه بود ماند و نه تار

سروش بلخي (۵۰)

ازمريدان مولانا محمد زاهد بلخي است تعليمات آن در بلخ و سمرقند
شده است در ابتدا خاكي تخلص شعري داشت حافظ كلام و عالم رباني
بود در انواع شعر اقتدار كامل داشت در علم فقه بعضي رسائل تاليف
دارد و چهار ديوان مكمل مشتمل بر قصيده و غزل.....ترتيب نموده
است شش مثنوي تحت عناوين ذيل نام گذاري کرده : ائينه و طوطي ۱-
گل و بلبل ۲- قاصد و مقصود ۳- ذره و آفتاب ۴- شمع و پروانه ۵-
سكندر نامه ۶- اين غزل از طبع سرشار اوست :

ماه من عارض نيكوي تو ميداني چيست

شوخ من نازكي خوي تو ميداني چيست

بردل سوخته صد جور و جفازتو رسيد
 سرومن هرچشم و ابروي توميداني چيست
 دل صد دل شده در فكر دهانت نكشد
 دهن غنچه خوشگوي تو ميداني چيست
 دل بيچاره سروش بسرزلف توشد
 ماه من هر شكن موي تو ميداني چيست

سقاى بلخي (۵۱)

اسمش بهرام است شخص پارسا منش بوده اكثر به سيروسياحت
 ميپرداخت باري ازبلخ به سر انديب رفت و مدتها در گورستان حضرت آدم
 عليه السلام به مجاورت پرداخت بالاخره بامرمرشدش شيخ بابودر بردوان
 رفت و درسال ۹۷۰ هـ ق سقاساتي اجل را در همانجالييك گفته جان به
 جاندار عالم تسليم كرد ديواني دارد متجاوز از سي هزار ۳۰۰۰۰ بيت
 كه بسا حقائق و دقائق رادران درج نموده است بيت ذيل تراويده طبع
 اوست.

نشاط زندگاني باغم مردن نمي ارزد
 حيات خضراگر خواهي بجان كندن نمي ارزد
 بعشرت گرنشيني سالها در بستر راحت
 بخشت زير پهلو در لحدخفتن نمي ارزد
 بعلم و فضل اگر علامه عالم شوي ايدل
 بيكخرف ازخط اعمال خود خواند ن نمي ارزد

اگر پشت فلک از بارطاعات توخم گردد

بمیزان حساب آخرسنجیدن نمسی ارزد

بجنت گرنباشد وعده دیدارش ای سقا

تمام حور و غلمانش بیکدیدن نمسی ارزد

سلطان بلخی (۵۲)

مولانا سلطان محمد بن مولانا درویش محمد مفتی که قبلا از بحث آن فارغ شدیم از شعرای ماهر و مقتدر قرن دهم در بلخ است مدتی مانند پدر نیز عهده دار دارالافتای ام البلاد بوده تا سال ۹۵۹ که اعمار مجدد زیارت خواجه ابو نصر پارسا را با تمام رسانیده بودند حیات داشته و قطعه تاریخ این اعمار از طبع اوست که میگوید:

عبدالهادی خواجه نکو کردار

فرموده بنا مرقد آبای کسبار

هرگه بطواف مرقد خواجه روی

از «مرقد خواجه» ۹۵۹ سال تاریخ شمار

این قطع در ترجمه شیخ الاسلام پارسای بلخی نیز گفته شده احتمال

می رود که بعد ازین تاریخ نیز مدتی حیات داشته باشد.

سمیع بلخی (۵۳)

صاحب مذكر الاحباب می نویسد که بعد از وفات سمیع رونق شعر و

شاعری مانند ملاسمیع در اقسام کلام منظوم وارد بود از قبیل غزل،

قصيده، مثنوي، رباعي و غيره

زمانيكه بديع سمرقندي استاد بزرگ ادبيات دري وشاعر مقتدر سمرقند در اخير عمرش در بلخ اقامت داشت سمیع را تربیت نموده باوج مقام شعر و شاعري رسانید و بعد از وفات سمرقندي عموم شعراي بلخ ملاسمیع را بحيث استاد شعر و ادب پیروي میکردند این استاد بزرگ شعر و سخن معاصر سبجانقلي خان میباشد، غزل ذیل نمونه طبع اوست :

به گریه سرزدل نکشد دود آه من

چون ابر کس میاد بروز سبیه من

چشمتم چومیل سرمه مرا خاک مال کرد

فریاد از تود لبر ظالم نگاه من

حال مرا دو زلف تو داند ولی چه سود

هستند این شکسته نمایان گواهان من

چون شمع گل فشانی من از نشاط نیست

آتش بجای آب چکد از نگاه من

از آفتاب روی بتان سوختم سمیع

روز جزا همین بس است عذر خواه من

سیدای بلخی (۵۴)

ملاسیدای بلخی معروف به سیدا از عشیره عرب بلخ است در ایام صفارت از بلخ به نسف «=نخشب= قرشی» رفته و در الحجا نشو و نما یافته و هم در الحجا در سال ۱۰۹۲ هـ ق جهان را وداع گفته است .

سیدا در شعر از شعراي نهایت فصیح و خوش بیان آن سامان به

جساب مىرود و ديوان آن بيش از ۳۰۰۰ هزار بيت را حاوي است نسخ
مخطوطه آن هنوز در نزد بعضي اشخاص يافت ميشود اشعار ذيل از طبع
آن نمايندگي ميكند:

زرشك خانهء من كعبه و بستخانه مىسوزد

تودريك خانه آتش ميزني صدخانه مىسوزد

تومي باغير مينوشي و ميگردم كيايت من

توشمع انجمن ميگردي و پروانه مىسوزد

ترا امروز همچون موي آتش ديده مي بينم

كدام آشفته برتفسير زلفت شانه مىسوزد

نمي ريزد كسي بر آتش بيتابيم آبي

بحالم آشنا مي گرید و بيگانه مىسوزد

به نيم جان من اي بيوفا بر من عظوفت كن

تو برگاه من آتش ميزني و دانه مىسوزد

نگاه گرم در ميخانهء ما از كه كمتر شد

مي از خم تا بر ايد شيشه و ميخانه مىسوزد

بياد آن گل روسيدا شمعي كه افسروزي

بگلشن بلبل و در انجمن پروانه مىسوزد

سيد محمد بلخي (۵۵)

بنام سيد محمد پرده دار نيز شهرت داشته عموم تذكره نگاران او را
بلخي ميدانند مع الاسف الشديد كه آثار و احوال آن از نظر تاريخ
نويسان ماضي دور مانده فقط اين يك بيت را بنام او ثبت کرده اند:

عیسی کلام من که دم از من دریغ داشت
بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت

سیلی بلخی (۵۶)

ملا سیلی و بقولی سهیلی است از شعراى نهایت مقتدر و موزون کلام
ام البلاد بلخ است محمود کتابدار بلخی مؤلف بحر الاسرار اورا معاصر
سبحانقلی خان میدانند عده معاصر ندرمحمد خان نیز گفته اند احتمال
می‌رود که هر دو زمان را یافته باشد و قول کتابدار بلخی قابل تأیید است
که معاصر سیلی بوده و در بحر الاسرار از وی بحث نموده اورا صاحب
دیوان مشتمل بر غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات و مثنویات
میدانند این چند بیت ذیل نمونه کلام شعری اوست:

زمن هرکس ترلا کرده مشتبی خون فرستادم

تردد اندکی کردم زخود مضمون فرستادم

مسیحادی تولی قرض داغی کرده بود ازمن

نهادم نام او خورشید و برگردون فرستادم

مرادم تانگردد دست فرسودلب انشا

یسویش نامه بیگانه از مضمون فرستادم

« تنبیه » در بعضی تذکره ها اورا ملا سیلی « مستقیم » نیز قید

کرده شده است امکان دارد که مستقیم لقب شعری وی بوده باشد و یا

اصلا همین کلمه را تخلص قرار داده باشد.

شريفى بلخى (۵۷)

شريفى لقب شعري اين شاعر بلخى است كه بنام شريف نيز نوشته اند اسم آن قرار تايبید مآثر بلخ صاحب ميباشد موصوف بر علاوه شعر و شاعري در علم طب و موسيقي نيز مهارت كامل داشته اين چند بيت نمونه كلام شعري آن است.

بسكه سيل غمت ازديده دمامم گذرد

روزهجر تو مرا چون شب ماتم گذرد

مرهم ريش دلم را زخدننگ مژه ساز

پيش از ان دم كه مرا كار زمرهم گذرد

لاله رويد ززميني كه بر آنجا گذري

بسكه خون دلم ازديده پرتم گذرد

آنكه در عالم سرمستي و رندي جاگرد

جاي آنست كه آن ازهمه عالم گذرد

مكن اندوه شريفى زغم و غصه دهر

روزگارست كه بي غم نفسى كم گذرد

شقيق بلخى (۵۸)

شقيق بن ابراهيم البلخى كنيبت آن ابو موسي است بگفته جامي رح ازمشايخ ازطبقه اولي است موصوف شاگرد امام زفر است و در صحبت امام ابو حنيفه و امام ابو يوسف نيز رسیده است .

ابو نعيم اصفهاني در حلية الاولياء ملاقات آنرا با امام موساي كاظم

نيز تأييد نموده .

در تصوف مرید ابراهيم ادهم است و حاتم اصم مرید اوست. در فضائل بلخ آورده که شقيق در سخاوت و شجاعت و زهد و فقاہت و علم و معرفت بي نظير بود و غازي و مرابط و مجاهد و عارف و گویند که اول کسیکه در زمین خراسان در علم و معرفت بي نظير بود و علم و معرفت بيان کرد شقيق بود»

حدیث نیز روایت دارد که در طبقات الصوفیة سلمی و غیر آن مذکور است اما آثار شعری آن فقط يك رباعي ازو مشهور است که گفته است :

صوفي که بخرقه دوزیش بازار است

گریخه بفر میزند خوش کار است

ورخواست طبع دست او جنباند

هریخه ورشته اش بت وزنار نیست

وفات آن در سال ۱۷۴ یا ۱۵۶ یا ۱۵۳ یا ۱۹۴ رخ داده تربتش در حوالی کولان « کولاب » در ناحیه ختلان و بقول صاحب فضائل بلخ میان ختلان و واشگرد « واشجرد » بوده که ایندم از شومان « دوشنبه کنونی » چهار فرسخ = ۱۲ میل فاصله دارد که به حساب متر جدید به ۱۹۳۰۸ متر میرسد که ۶۹۲ متر کم ۲۰ کیلو متر مسافه راتشکیل میدهد.

زیارتی که فعلا در بلخ بنام آن شهرت یافته قرار تأیید بعضی تذکره نویسان مدفن سرآن است هنگامیکه در ختلان بدرجه شهادت نائل آمد مخلصیش سر از تن جدا شده ویرا در بلخ انتقال داده در همین موضع دفن کردند . والله اعلم

شهاب مزارى (۵۹)

مرحوم محمد صديق شهاب پسر حضرت شيخ شهاب الدين كه در آينده
 قريب ازان بحث داريم، مرحوم شهاب مانند پدر والاگهرش تمام عمرش را
 براي تربيه روحاني ارادتمندان و مخلصين در پرتو طريقه عليه نقشبنديه
 مصروف داشته و بر علاوه شغل و مساعي طريقه عليه مرد اجتماعي و
 معزز و باتمكين بوده اشعار نكو و طبع روان آن باعث گرديده كه در جنب
 شعراء نيز لواء آن بر افراشته گردد اشعار آن كه اينك نمونه اش را تقديم
 تان ميكنم بيشتر جنبه عرفاني داشته:

ز شوق ديدن رويت شدم در پيچ و تاب امشب

زهجرت مينمودم تا سحر اختر شمار امشب

باين شوريده احوالي رسيده كارو بار من

نگارا حال بي سامان ما اينجا بيباب امشب

بسي اول بلطف خود مرا فرمودهء ممنون

مكن در آتش فرقت دل مارا كباب امشب

زنم از ديده آب اينجا برويم خاك مرگانم

بدرگاهت فتاده با چنين حال خراب امشب

بحمد الله ز الطافت دميده صبح اميدم

شهاب ازنگهت وصل توگشته كامياب امشب

شهيد بلخي (۶۰)

ابو الحسن بن حسن معروف به شهيد اصلا از قريه جهود انك بلخ است موصوف گذشته از شاعري كه بعربي و فارسي شعر ميسرود فيلسوف و متكلم هم بوده مباحثات آن با محمد بن زكرياي رازي مشهور است و رساله هم نيز در نقض عقیده رازي و ابطال رأي آن ازوي باقي است سال ولادت آن معلوم نيست و رحلت آن بااحتمال غالب ۳۲۵ هـ ق بوده از بعضي اشعار آن دانسته ميشود كه در اواخر عمر كهن سال شده و رودكي شاعر و دانشمند معروف باستادي آن اعتراف داشته و در مرثيه آن از رودكي مشهور است كه گفته است:

كاروان شهيد رفت از پيش

وان مـارفته گيروي انديش

از شمار در چشم يكتن كم

از شمار خرد هزاران بيـش

ياقوت حموي در معجم الادباء در ضمن شرح حال ابوزيد بلخي سه بيت عربي آنرا نقل نموده و از اشعار فارسي آن بسيار اندك باقي مانده منجمله در لباب الالباب پانزده بيت از آن ديده ميشود و در لغت فرس اسدي نزديك چهل بيت آن درج است از اشعاريكه باو نسبت شده دانسته ميشود كه شهيدغزل و مدح وهجا و حكمت را عميق وارد بوده و ديگر موصوف اكثر و اغلب عمرش را به مطالعه كتاب سپري نموده از جمله عرفي در جوامع الحكايات آورده روزي تنها نشسته بود و كتابي ميخواند جاهلي نزد او آمده سلام كرد و گفت خواجه تنها نشسته گفت اکنون تنها شدم كه تو آمدي.

اشعار آن از بسکه لطافت و ملاحظت خاصي داشته فرخي بدل آرائي و
نغزي اورا چنين مي ستايد :

ازدل آرائي و نغزي چون غزلهاي شهيد

وزدلاويزي و خوبي چون ترانه بوطلب

ونيز فرخي در وصف حسن خط آن ميگويد:

خط نويسد که نشناسند از خط شهيد

شعر گويد که نشناسند از شعر جرير

دقيقي در وصف آن ميگويد:

استاد شهيد زنده بايستي

وآن شاعر زنده چشم روشن بين

تا شاه مرا مديح گفتندي

بالفاظ خوشي و معاني رنگين

منو چهري دامغاني در مدح آن چنين گفته است:

از حکيمان خراسان کوشهيد ورود کي

بوشکوريلخي و بو الفتح بستي هکذي

اين است نمونه شعري آن که سروده است:

ابرهمي گرید چون عاشقان

باغ همي خندد معشوق وار

رعد همي نالد مانند من

چونکه بنالم به سحرگاه زار

دوشم گذر افتاد بويرانهء طوس

ديدم چغدي نشسته جاي طاووس

گفتم خير داري ازین ويرانه

گفتاخبر اين است که افسوس افسوس

اين رباعى از بسكه باربايعيات عمر خيام مشابهن كامل داشته شايد كه بعضى ها باربايعيات عمر خيام خلط كرده امتياز نتوانند در حاليكه رباعيات عمر خيام بهترين نسخه جامع و مانع آن بامقدمه داكثر فريد رخ روزن نخست در بهار سال ۱۳۰۴ هـ ش در برلين به طبع رسيده در حرف سين فقط دو رباعى دارد كه مخالف رباعى شهيد است :

۱- ازحادثه زمان آينده مترس

وزهرچه رسيد چونيست پاينده مترس

اين يكدمه نقد را بعشورت بگذار

از رفته مينديش و ز آينده مترس

۲- مرغى ديدم نشسته بر باره طوس

درپيش نهاده كله كيكائوس

باكله همى گفت كه افسوس افسوس

كوبانگ جرسها و چه شد نالهء كوس

شهيد بلخى (۶۱)

ملا محمد رسول شهيد از محله مارمل واقع در جنوب شرقي مزار شريف است اين محله تاكنون نام تاريخى اش را حفظ كرده است كه در معجم البلدان و انساب سمعاني نيز به همين نام ياد شده است شهيد در حدود ۱۲۶۱ هـ ق ولادت يافته است و بعد از تعليمات مقدمات و مبادي علوم وارد بخارا ميشود و هم در انجا بقيه تحصيلاتش را تمام ميكند گذشته از شعر و شاعري خطاط زيبا و خوش نويس بوده ديوان اشعار آن چندي قبل در پشاور به صرف مساعى شاعر و اديب قرن معاصر مولوي محمد حنيف « حنيف » بطبع رسيده توزيع شد غزل ذيل تراويده طبع

سرشاراوست:

شیوه اهل جنون درکوه و صحرا رفتن است
 عاشقی درکام ازدری مهیا رفتن است
 میرسد دل ازطپیدن عاقبت روزی بجای
 سیل را از هر طرف آخر بدریا رفتن است
 نیست برپودو نبود مامدارا آنقدر
 رفتن ما آمدن ایستادن ما رفتن است
 ازپی روزی دیدن نزد اریاب خرد
 همچو ماه مصر دنبال زلیخا رفتن است
 شبنم از همت به معراج فلك هامیرسد
 معنی معراج ازپستی بیلا رفتن است
 ای شهید عشق ازجور و غم دنیا منال
 این سرا را آمدن امروز و فردا رفتن است

شیخ مزاری (۶۲)

فضیلت مآب شیخ شهاب الدین مزاری از احفاد خلیفه صاحب دارالامان
 است وی مرید حضرت شیخ ابو الخیر است که عمویش نیز میباشد مرحوم
 شیخ در صفحات شمالی کشور اراقمندان مخلص زیاد داشته ، بدینواسطه
 موفقی شده است در نقاط مختلف مساجد و خانقا های عالی را اعمار نموده
 مرحوم بر علاوه شغل طرزت یکمقدار اشعار نیز سروده است که قریحه
 عالی و عرفانی آن از اشعارش پیدا است منجمله این نعت شریف است:

بدر فیض رسانت همه شاهان محتاج
 گردی از خاک قدومت سر شاهانرا تاج
 سرمه چشم ملک خاک کف نعلینت
 داده یوسف بجمال نمکین توخراج
 درک عقلم نکند جاه و جلالت هرگز
 شده یکپایه ز اقبال رفیعت معراج
 نوریخش دل و جان شعله رخسار تو شد
 شاهباز ثقلین و سراج و هاج
 این فقیر از کرم جود تو دارد امید
 از شفاعت بنما درد معاصیش علاج
 وفات شیخ ۱۳۶۱ هـ ق = ۱۳۰۰ هـ ش در مزار شریف بوقوع
 پیوسته است.

شیدای بلخی (۶۳)

مولانا شیدای بلخی از شعراى نهایت مقتدر و خوش طبع و لطیفه سرای بلخ است ، گذشته از شعر و شاعری در انواع علوم عقلی و نقلی مهارت کامل داشته و از مدرسین علوم متداوله آن سامان است صاحب مذکرا حباب معاصر وی است و باهم در بلخ صحبت و ملاقات داشته و خود را از شاگردان شیدا معرفی نموده است و درصفت شیداچنین مینویسد « مجمع الفضائل بود پیوسته با فادهء علوم عقلی و نقلی اشتغال مینمود درس علوم و مطالعه فقه و تفسیر او بینظیر مینمود مدتی این فقیر تحصیل نجوم و هیأت در خدمت او میکرد . »

از قول صاحب مذكر احباب دانسته ميشود كه شيدا در علم نجوم و هيات و فلکيات نيز يك استاذ مقتدر بوده قطعه ذيل از طبع شيدا است كه در وصف عمارت ارگ سلطان گستن قراسروده است وهم از معاصر بودن وي با گستن قرا دانسته ميشود كه شيدا در قرن دهم هجري قمرى ميزيسته.

در ارك قلعه بلخ عالي عمارتي شد

تا آب و خاك باشد بادا بقاي منزل

تاريخ و نام باني از من طلب چو كردند.

گفتم باهل دانش گستن قراي عادل

و نيز اين بيت كه بطور مطايبه در تتبع گلستان سعدي رح گفته شده از شيدا است :

تفاوت همين است اي محرم راز

كه شيدا زبلخ است و سعدي زشيراز

ضرغام مزارى (۶۴)

ضرغام الدين « ضرغام » بن شمس الدين از شعراى مقتدر و خوش كلام مزار شريف است موصوف پيشه عطاري داشت ديوان آن كه حاوي انواع شعر بود در اثناي حريق جادهء مسكوني آن در مزار شريف طعمه آتش گرديد وفات آن در مزار در سنه ۱۳۲۷ هـ ق است غزل ذيل نماينده كلام اوست:

الهي پرتو نور هدايت بخش جانم را

بحمد ذات پاك خویش جاري كن زبانم را

بيحر نظم مانند صدف كن دلنشين نظم

چو در جاده بگوش نكته آرايان بيانم را

ضعيف و خسته و بيچاره افتادم بدرگاهت
 توانائي كرم فرماي جسم ناتوانم را
 دلم را در وفا پروانه بزم سعادت كن
 بگردان شمع فانوس محبت استخوانم را
 غزال وحشي اقبال را صيد كندم كن
 رساني برنشان مدعاتيرنشانم را
 زدانهائي اگر ازجاده طاعت برون تازم
 بگردان ازره عصيان زلف خود عنانم را
 توستاري و ضرغام گنهگار از تو ميخواهد
 كه در محشر نسازي برملاعيب نهانم را

ضياء الدين بلخي (۶۵)

ابن شاعر شيوا بيان معاصر عرفي است و عوفي اورا در بلخ ملاقات
 كرده گذشته از شعرگوئي و شيرين بياني كه اشعارش ورد زبان اهل بلخ
 بوده واعظ و خطيب ام البلاد بوده و در وقت موعظه دستارش را بسيار
 پايان مي آورده در دفاع از پايان آوردن دستار باين رباعي قاصري راچنين
 تنبيه نموده است :

يكشهر حديث من واشعار من است

درهركنجي سخن زگفتار من است

گريش نهم يا پشش اي مرد سره

پالان خرتو نيست دستار من است

از قول وي كه يكشهر حديث من و اشعار من است دانسته ميشودكه

آثار آن نهايت زياد بوده .

ضيغم بلخي (۶۶)

مولانا سعد الدين ضيغم گاهي «گداز» نيز تخلص داشته وي معاصر امام قلبي خان است مدتي بدربار آن معزز بسر برده اشعار آن در فصاحت و شيوابياتي كم عديل بوده وفاتش را از كلمه «غم» بر آورده اند ابیات ذيل ازوست .

دوش كان شعله بيروانيگيم مي خنديد

عقل ديوانه به فرزانيگيم مي خنديد

آشنا يانه جبين در حرمش سودم ليك

چشم ادراك به بيگانگيم مي خنديد

عالم از رانحه بيخوديم مدهوش است

واي اگر غنچه ديوانگيم مي خنديد

عاجز بلخي (۶۷)

عارف الدين عاجز اصلا از خطه «مرد آفرين بلخ درخشان است پدرش در آن سامان از بلخ بطرف هند ميرود عاجز در هند بدنيا مي آيد عاجز از بسكه مرد سخنور و فاضل بود نزد اكابر و اعيان آن دربار مورد ستايش خاص قرار ميگيرد عاجز در آخر عمر از اثر مرض صعب و لاعلاج عاجز مانده در سال ۱۱۷۷ هـ ق مصروف استخراج تاريخ پدرودر حياتش ميگردد و از جمله «عارف الدين خان عاجز» اعداد ۱۱۷۸ را استنباط ميكند آرزو ميكند اي كاش يكسال ديگر زنده ميبودم كه

تاریخ استخراج شده مکمل میگردید از قضا بعد از یکسال موافق ۱۱۷۸ هـ ق مطابق آرمانش جهان فانی را وداع میکند این مطلع چکیده طبع موزون اوست:

سوخت یاد آن لب میگون دل بیتاب را
کشت آخر آتش یاقوت این سیماب را

عامل (۶۸)

یا عملاً از شعراى فصیح و روان قرن یازدهم ام البلاد بلخ است عامل در بدو حال در سلك مامورین در بلخ وظیفه رسمی و ادارى داشت زمانى رسید که همه راترگ گفته عازم هند شد و بعد از سیر و سیاحت هند واپس وارد بلخ شد این زمان مصادف به شور و ولوله اشتهار صایب شاعر نامى اصفهان بود که مردم اشعار آنرا در بلخ نیز رسانیده بودند درین وقت عامل جهت ملاقات صایب عازم اصفهان شد و با صایب ملاقات نمود اما صایب در عالم ناشناسى چندان پیش آمد خوبی باوى نداشت ولى بعد از درک حقیقت صایب حجره را برای او تخصیص داده دیوان خود را غرض انتخاب و اصلاح باوسپرد عامل منتخبى از دیوان صایب ترتیب داد سپس دوباره عازم هند شد و بعد از چندى از هند به شیراز رفت تا اینکه در حدود ۱۰۷۰-۱۰۸۰ در شیراز چشم از جهان پوشیده به لقاء الله پیوست این دو مطلع از گفتار اوست:

دل از کف داده و من هم زیاران میتوانم شد

بگردد میتوانم گشت و قربان میتوانم شد

خوش میدهد ز جلوهء مستانه کام خویش

آن سرو دارد آب روان از خرام خویش

عبدالقدوس بلخي (۶۹)

از شعراى زمان سبحان قلي خان است صاحب ذوق سليم بود بيشتر
بسرودن قطعات تاريخ علاقه و مهارت داشت در فتح محمود بيگ چنين
گفته است:

محمود تا اتاليق شاه يگانه شد
خوش ساعت سعيد و عجيب وقت نيك شد
دريك پورش دوفتح به يمنش خداي داد
تاريخ آن « دوفتح به محمودبيگ » شد

عبيد بلخي (۷۰)

خواجه عبيد الله بلخي شخص عارف و متقي و پارسا بوده اكثر عمرش
به سير و سفر گذشته و براي بدست آوردن حقائق و عرفان مسافرت ها
نموده تنها هژده مرتبه به حج بيت الله مشرف شده است .

در سنه ۱۱۳۰ واپس وارد بلخ ميشود و از كثرت شورش هاي داخلي
خسته شده دوباره به هند ميرود و مدتي در كشمير ميماند و در
سال ۱۱۳۷ عازم بحرين ميشود و در سال ۱۱۳۹ در مدينه منوره چشم
از جهان پوشيده عالم فاني را وداع ميگويد عبيد در شعر و ادبيات دري
مهارت كامل داشته زمانيكه در بحرين اقامت داشت اين غزل را از بحرين
براي محمد اعظم مؤلف واقعات كشمير ميفرستد .

زهرگلي كه وزد بوي او بمشامه من
زشامه دورنسامم كه شد شمامه من

بسوزن مژه از تارهای اشک رخم
 خیاطه ازلی بخیه زد بجامه من
 زهرگلی که ازوبوی او بمن نرسد
 زشامه دور نمایم که شد غمامه من
 زچار موجه طوفان نوح باکم نیست
 چو باد شرطه شود قائد سلاله من
 به کشتی که خدا ناخداست رفته عبید
 رسد به کعبه مقصود حج عامه من

عزت مزاری (۷۱)

ملاعزت الله « عزت » بن ایشان طوره خان بن خواجه خان ولادتش در شهر مزار اتفاق افتاده است و برای تحصیلات عالی عازم بخارا شد در علم طب آنروزی حذاقت داشت زمانیکه واپس به مزار عود کرد مصادف باغتشاش اسحاق خان در شیرآباد بود و بعد از چندی تدریس واپس عازم ماوراء النهر شد تا اینکه در سنه ۱۳۳۲ هـ ق وفات یافت در شعر وادبیات دري مهارت فوق العاده داشت این چند بیت تراویده طبع اوست

بیجمالت گل بچشم خار غیرت میزند
 سنبل از سودای زلفت فال وحشت میزند
 در شب هجران بیاد عارض آن تند خو
 موج مخمل برتن من نیش حسرت میزند
 شمع سان از بس بحال خویش کردم گریه سر
 هر حجاب اشک ازان جوش ندامت میزند

پرتوي از عكس رويت او قتاد آينه را
 خانه اش زانرولباب موج حيرت ميزند
 عزت مادر بخارا بابخاري كرده خو
 پشت پابرمسند اقبال وعزت ميزند

عطار بلخي (۷۲)

اين عطار غير از فرید الدین عطانی‌شاپوری است که در اواسط قرن
 یازده مقیم بلخ بوده و پیشه عطاری داشته و گاه گاهی شعر نیز
 میسروده که رباعی ذیل از طبع معطر این عطار است:
 ای گشته خجل آب حیات از دهن
 سرواز قدومه از رخ و سیم از بدنت
 صاحب نظری کجاست تادر نگر
 صدیوسف مصر در دل پیرهنت

علمی بلخي (۷۳)

اسمش میرچوچک و از جمله سادات است اصلاً از سرپل میباشد اما نظر
 بتوسعه و قدامت بلخ آنرزی آنرا در مآثر بلخ از بلخ تعیین میکند
 موصوف طبع روان و شعر جالب داشته غزل ذیل از طبع آن آگاهی میدهد
 زمان وی حتماً از شعرای دور استرخانی‌ها است:
 نکته سرلبش رازکسی کن تحقیق
 که نیکو یافته باشد خبر از کان عقیق

قدر زلف تو بدانند كسانى كه نكو
 كرده باشند عبارات مطول تدقيق
 نتواند چو خط تو بنوشت ارنكند
 نسخه خط ترا نسخ نويسان تعليق
 شوخ چشمى كه تصور نكند مهر و وفا
 كى كند حال دل زار اسيران تصديق
 علمى از حادثه دهر امان گر خواهى
 از خدا خواه كه الله ولى التوفيق

عنصرى بلخى (۷۴)

ابو القاسم حسن بن احمد بلخى متخلص به عنصرى بزرگترين استاد قصيده سرا و مديحه گوئى قرن پنجم هجرى است و در زبان فارسى هيچيك از شاعران قصيده پرداز و مدح سراى پيايه او نرسيده اند در سخن استاد در شاعرى چيره دست و در مدح ميانه رو است الفاظ اصيل و فخيم را در آستين و معانى بديع و منطقي و مضامين استوار و خرد پسند را در جيب دارد عباراتش در حد اعتدال و دور از حشو و زوائد است شاعر يست سيراب شده از سرچشمه حكمت ولادت آن در حدود ۳۵۰ هجرى است فرزند بازرگانى است بلخى الاصل و بعد از پدر پيشه بازرگانى داشته در سفرى دچار راهزنان شد و سرمايه اش از دست رفت بعد از اين واقعه در صدد تحصيل دانش برآمد و كسب علوم نمود گذشته از مقام والاى شعرى كه در بين چهار صد شاعر آن عصر لقب ملك الشعرائى را كسب نمود در علم فلسفه و رياضى فوق العاده وارد بود و مضامين

فلسفي را نوعي در شعر جا داده كه معاني آن در شعر مضمحل شده است بعد از اينكه توسط امير نصر برادر كوچك سلطان محمود بدر بار محمود راه يافت از نظر مراتب فضل و دانش و تفوق در ادبيات دري كه در آن عصر لسان رسمي آسياي ميانه و ساحات مفتوحه محمود بود مورد توجه خاص عين الدولة قرار گرفت و شعراي معاصر همه مسخروي بودند اشخاصي چون خاقاني و فرخي سيستاني و منوچهر دامغاني شعراي معروف و مقتدر مديحه سراي وي بودند، عنصر ي همواره از صله هاي گرانمايه و تشريف هاي فاخره سلطان محمود بهره مند مي شد باندازه كه چهارصد شتر در سفر همواره حامل ثروت و وسائل و لوازم آن بود و چهار صد غلام سيمين كمر در اختيار داشت و درين چهار صد شاعر در بار محمود مقام استادي داشت فلسفه دان مقتدر چون البيروني مصروف ترجمه آثار آن بود آوان و ظروف آن از نقره بيضا بود باري سه مرتبه دها ويرا بين الدولة از جواهرات گرانبها پر ساخته تقدير و تمجيد نمود .

ديوان قصائد آندر اصل حاوي سي هزار ۳۰۰۰۰ بيت بوده امروز زياده از دو هزار بيت از آن باقي است.

مثنوي هاي كه باو نسبت ميدهند يكي وامق و عذراء است اصل آن از بين رفته است تنها بعضي اشعار آن براي تمثيل در بعضي فرهنگ ها يافت ميشود .

ديگر عين الحيوه و شاد بهر است كه البيروني از فارسي بعربي نقل نموده عين الحيوه و قسم السرور ناميده است .

مثنوي ديگر آن خنگ بت و سرخ بت است كه بحوادث زمان از بين رفته است اين مثنوي را نيز البيروني به عربي ترجمه نموده حديث الصمني الباميان ناميده است .

وفات عنصر ي در ۴۳۱ هـ ق است كه وقت وداع از دنيا هشتاد و يكسال

عمر داشته .

موصوف درلف و نشر شعري و تقسيم و ترديد صنعت عجيبى داشته
چنانچه گفته است .

ياببندديا كشايد ياستانده يادهد

تاجهان باشد بود مرشاه را اين يادگار

آنچه بستانده ولايت آنچه بدهد خواسته

آنچه بنده دست دشمن آنچه بكشايد حصولو

اينك نمونه شعري آن بمضمون تابدار زلف در مدح بين الدوله محمود
غزنوي است كه در اختيار تان قرار دارد .

گفتم متاب زلف و مرا اي پسرمتاب

گفتا ز بهر تاب تودارم چنين بستاب

گفتم نهي برين دلم آن تابدار زلف

گفتا كه مشك ناب ندارد قرار و تاب

گفتم كه تاب دارد بس بارخ تو زلف

گفتا كه دود دارد باتف خوش تاب

گفتم چو مشك گشت دوزلفت برنگ و بوي

گفتا كه رنگ و بوي ازو برده مشك ناب

گفتم كه منخسف شده طرف مهت زجعد

گفتاخسوف نيست مه از غاليه نقاب

گفتم به لاله و گل روي تو دادرنگ

گفتا دهد به لاله و گل رنگ ماهتاب

گفتم چرا ستانده ماه ازرخ تو نور

گفتا كه ماه نور ستانده ز آفتاب

گفتم که از حجاب نیاری رخت برون

گفتا که ماه پر شود از شرم در حجاب

گفتم مصیب عشق تو ام وز تو بی نصیب

گفتا که بی نصیب ز تهمت بود مصاب

گفتم که چون بتاب کمانم ز عشق تو

گفتا کمان شد آری دعداز بی ریاب ؟

گفتم دلم بسوزد وز دیده خون چکد

گفتا که تانسوزد گل کی دهد گلاب

گفتم سحاب وار بیارم ز دیده خون

گفتا عجب نباشد باریدن از سحاب

گفتم که دودم ازدل و ابرم ز چشم خاست

گفتا که دود از آتش خیزد ، بخار از آب

گفتم چرا ببردی خواب از دو چشم من

گفتا بدان سبب که نبینی مرا بخواب

گفتم بخواب یابی با ناله هم‌رهی

گفتا که خواب بهتر باناله ، ریاب

گفتم که از دلم بنشان توشرار غم

گفتا شرار غم که نشاند بجز شراب

گفتم خورم شراب ، چگونه؟ صواب هست؟

گفتا ثنائی دولت سلطان خوری صواب

گفتم به ین دولت آن سید ملوک

گفتا بفر دولت آن مالک الرقاب

گفتم شه مغظم و سلطان نام جوی

گفتا امیر سید محمود کامیاب

عیسای بلخی (۷۵)

محمد عیسی ولد محمد نیاز بلخی پدرش از بلخ طرف بخارا رفت
محمد عیسی در سال ۱۲۴۲ هـ ق در بخارا تولد شد تحصلاتش رانزد پدر
بپایان رسانید و بتدریس مشغول گردید موصوف در شعر و ادب و علوم
عربی و خطاطی و تذهیب و میناتور و موسیقی مهارت داشته و در
سبک شعری از میرزا عبد القادر بیدل پیروی میکرده و بعضی ابیات
مشکل بیدل را نیز شرح کرده است ، وفات آن بعد از ادای فریضه حج در
سنه ۱۳۰۵ بوقوع پیوسته است غزل ذیل نمونه کلام او است .

باز از پنیمانه پیمانی بقلقل بسته ام

رنگ عیسی در هوای ساغر مل بسته است

ناکسیه‌باین که در هنگامه عرض و نیاز

بر عدم هم زحمت بار تنزل بسته ام

عضو عضوم زین چمن گلچین چندین ناله است

تهمت فریاد بر منتقار بلبل بسته ام

خاک هم گشتم همان گرد سرت گردنده ام

یعنی از این دور مضمون تسلسل بسته ام

محرم ساز ادب جرأت فروش ناله است

ای نفس خون شو که رنگی در تأمل بسته ام

خود فروشان در لباس فخر مینازند و من

اینقدر دانم که بر پشت خری جل بسته ام

در حریم حسن ربط چاک دل امروز نیست

از ازل این شانه را بر عقد کاگل بسته ام

نیست عیسی جلوه منظور اسباب دلم

یکقلم زین رنگهاچشم تغافل بسته ام

تنبیه : هرگاه کلمات مقصور مانند عیسی و موسی و مولی و معنی بچیزی نسبت داده شود درینوقت به سبب لحوق یای نسبت ظاهراً دوبادرنظرمیرسد زیرا که الف مقصوره نیز قبل از نسبت شکل یادداشت ازینجهت قامت الف را فوقانی کشیده نوشته میشود مثلاً اسم این شاعر قبل از نسبت بلخ عیسی بود و بعداً عیسا نوشته شد و الا چنین باید نوشت عیسی ی بلخی یای اول الف است ی دوم یای نسبت است و اگر عیسی بلخی نوشته شود همان شکل اول قبل از نسبت است که یای نسبت درینصورت دیده نمی شود . به شرط ادغام دران موجود است و فرق منسوب و غیر منسوب نیز معنوم است و تکتب ظاهراً دو یا « عیسی ی) نیز مستکره میباشد که اکثر منشیان ازین قاعده بی خبر مانده اند

غبار بلخی (۷۶)

ملا محمد ابراهیم غبار بعد از اینکه تحصیل علوم را در بلخ الحسنا ء فرا گرفت وارد هند شد از انجا بماوراء النهر رفت که مصادف به عصر عبد العزیز خان بود مدتی در سمرقند تدریس علوم میکرد و در آخر عمر مقیم بخارا شد در انجا نیز مصروف تدریس بود بالاخره در سنه ۹۲-۱۰ هـ ق در بخارا جهان را وداع گفته به لقائ الله پیوست موصوف در شعر نیز قدرت داشته ابیات ذیل تراویده طبع اوست :

بنفشه گرد سرش گشت و من پریشانم

که این شکسته زبان حرف زلف میگوید

همچون نگین ز نام تو پرشده‌هان ما
 تانام دیگری نسرود بسرزبان ما
 سودای سوختن زسرمانی رود
 چون شمع اگر سفید شود استخوان ما

فانی بلخی (۷۷)

از شعرای چیره دست و مقتدر بلخ است تعلیماتش را در بلخ فرا گرفته
 در شعر و ادب والای را ممتاز بوده .

موصوف از بلخ بطرف ماوراء النهر رفت و در خوقند پایتخت امیر عمر
 خان والی فرغانه شاعر معروف آن عصر اقامت اختیار نمود اما مانند سایر
 شعرای معاصر که در آن عصر شعر و شاعر همه در باری بوده بدربار شاه
 چندان گشت و گذار نداشت رتبه فانی در شعر و ادب بحدی رسیده بود که
 فضلی مُنگانی ملك الشعراي دربار امیر عمر خان در تذکره منظومش
 فانی را لقب استاذی میدهد .

فانی از شعرای بزرگ نیمه دوم قرن ۱۳ هجریست متأسفانه دیوان
 اشعار آن را صرصر حوادث بدست رس مشتاقانش باقی نگذاشته این
 چند غزل چکیده طبع موزون اوست:

گشت تادور آن قدر عنای یار از چشم من

میدهد در هر نفس صد لاله زار از چشم من

آنقدر چون نقطهء جواله ام در پیچ و تاب

گردکوی آن پری روشد حصار از چشم من

بر امید وصل چندان اشك باریدم نشد
 عبرتی بردنداهل اعتبار از چشم من
 شکر لله خستگان عشق رادر هر دیار
 عشرتی پیدا است چون فصل بهار از چشم من
 صد گلستان گرد گل آه من از قطرات اشك
 گل فروشند عالمی در هر دیار از چشم من
 چون صدا پیچیده ام در کوچه هریارسا
 نوحه گر بر هر سرکوه آبشار از چشم من
 دیده خونبار فانی گشت زب مهوشان
 رونق افزای تغافل چشم یار از چشم من
 فانی در فن قصیده از تمام اقرانش امتیاز کامل داشته و بارها در میدان
 مسابقه از آن ها مقدم شده است .

فایق بلخی (۷۸)

مولوی سید خیر الدین « فایق » پسر سید معصوم با احتمال غالب
 از امام صاحب بلخ است موصوف در سال ۱۱۸۸ هـ ق چشم بدنیا کشوده
 است و در سال ۱۲۴۲ به عمر ۵۴ سالگی جهان فانی را وداع گفته
 برحمت حق پیوسته این مطلع از طبع سرشار اوست .

کشیدن کی تواند شکل آن چشم پریرو را
 مصور موقلم سازد اگر مژگان آهو را

فدائی بلخی (۷۹)

از شعراى قرن دهم است ولادت و نشوونماي آن در بلخ شده است ، باري عزم سفر هند نموده ومدتها در هند به سير و سياحت بسر برده و بعد از مراجعت از سفر هند در كابل پيشه تجارت داشته اشعار ذيل نماينده كلام اوست:

قدتو نخل مراد است و نامراد منم
 كسيكه دامن مقصد زدست داد منم
 مراكسيكه زدل يكنفس نرفت تونوي
 ترا كسيكه نيامد گهي بباد منم
 فدائي ازغم و اندوه و نيك ويد فارغ
 درين زمانه بغمهاي يار شاد منم

فروغي بلخي (۸۰)

فروغي از شعراى صدر اول قرن يازده هجريست اصلا از بلخ است و در اندخوي سكونت داشته موصوف پس از اكمال تحصيل بهند رفت و مدتها نزيل آن ديار بود بالاخره در سنه ۱۹-۱۰ در محله شاه پور فوت نمود. سال رحلتش را از جمله « کرد در سال هزار و نزده از عالم وداع » يافته اند فروغي در شعر سرائي ذوق مفرطي داشته اين رباعي نمونه كلام اوست:

عشقم كه مرا بسرو سامان جنگ است
 كفرم كه مرا زدين و ايمان ننگست
 ني ني منم آن شيشه كه ازجوش طرب
 بر هر طرفي كه مي نهندم سنگ است

فریدالدین بلخی (۸۱)

از شعرای صاحب طبع سلیم و فکر رسا است در زمانش از سائر شعرای
آن قرن سبقت داشته اشعار دلنشین آن دران عصر در بلخ الحساء ظنین
افکنده است که ابیات ذیل ازو نمایندگی دارد.

بیتو مرا دیده در افشان بماند

دیده بشد نقش تو در جان بماند

آئینه بر داشتی از نیکوئی

چشم تو در آئینه حیران بماند

قاری بلخی (۸۲)

میر محمد اسماعیل بن میر شمس الدین معروف بقاری مدتها و جیبه
قضای بلخ را عهده دار بوده از انرو از مشاهیر بلخ بشمار میرود در
شعر نیز مهارت داشت و بعد از ادای قریضه حج در سنه ۱۳۲۶ هـ ق
جهان را وداع گفت بیت ذیل نمونه کلام اوست:

درین ورق که نمودم رقم مردام چیست

کسیکه صاحب هوس است پی برد بمراد

زمانه را گذار و اعتماد نیست بسعمر

بآن رفیق عجب کز رفیق ناسارد یاد

قاضي عبدالواحد صرير (۸۳)

قاضي در سنه ۱۲۲۴ هـ ق در بلخ ولادت يافته و جهت فراگرفتن علوم وارد بخارا گرديده موصوف شخص كريم الطبع و جواد و پارسا بود در علم فقه و فلسفه و تصوف سخت وارد بود در نظم و نثر عربي و فارسي قدرت كامل داشت در ماوراء النهر در بين مردم آن عصر بعزت و احترام وافر ميزيست گذشته از اشعار مکتوبات و منشآت نيز دارد در شعر و شاعري از ميرزا عبدالقادر بيدل پيروي ميکرده غزل ذيل نمونه کلام اوست:

عکس رویت کرده گلشن دستگاه آئينه را

هميرين معني برم پيشت گواه آئينه را

غير استقبال نازت نيست سامان غرور

اندکي درجلوه آبشکن کلاه آئينه را

گرکنم باجلوه طاقت گدازد رو برو

ميشود جوهر زبان عذر خواه آئينه را

برخسوف مه سبب جز دوري خورشيد نيست

بر سر افتد بي رخت روزسياه آئينه را

يکقلم مضمون نيرنگ خطت فهميدني است

کرده اينجا جوهر آب زيرکاه آئينه را

طبع غمازت همان در زير کلفت بهتر است

زنگ شد در عيب جوئي سد راه آئينه را

نیست جنس خود پسندی باب ارباب کمال
 یوسفی دارم که داند قعرچاه آئینه را
 جلوه مشتاق است حسن اوچه سازد کس سریر
 ورنه میگردم سیاه از دود آه آئینه را
 تنبیه: لقب قاضی صاحب را بعضی تذکره نگاران حریر و برخی صریح
 نوشته اند چونکه مراعات هردونام باعث تکرار يك شخصی در دوردیف
 میشد بناء به لقب قاضی تذکر داده شد.

قلیچ بلخی (۸۴)

مولانا قلیچ از علمای مشهور بلخ است اصلش ازده شیخ بلخ میباشد
 دائرة المعارف آریانا در حالات واقف بلخی ده شیخ را از مضافات بغلان
 تعیین نموده در حالیکه ده شیخ مودت وده شیخ تاش تیمور از توابع
 قریب بلخ است.

بهر صورت مولانا در سن صغارت وارد هند میشود و بعد از فرا گرفتن
 علوم و فنون متداوله آنروزی در بعضی نقاط هند مصروف تدریس
 میشود و بعد از مدتی حسب لیاقت خود در مسلك ملازمین جلال الدین
 اکبر پادشاه سلاله مغلی هند داخل شده به مقامات عالیة دولتی میرسد
 مولانا شخصی شب زنده دار بوده و با مطالعه کتاب و سرودن اشعار ذوق
 مفرطی داشته رباعی ذیل چکیده طبع اوست.

بدل طوقی که از هجران آن مه داشتم دارم

زیانی کز بیان درد کوتاه داشتم دارم

بیابان ها بریدم بر امید کعبه وصلش

همان افسردگی در بخت گمراه داشتم دارم

کاتب بلخي (۸۵)

شمس الدین محمد از دوستان نهایت صمیمی عوفی میباشد بر علاوه شعر و شاعری در خوش نویسی و حسن خط شهرت کامل داشته از آن سبب ویرا به کاتب بلخي نسبت داده اند موصوف مداح عین الملک و زیر سلطان ناصر الدین قباچه است از جمله این چند بیت از قصیده ایست که در مدح عین الملک انشاء نموده است :

ای لب لعلت مزاج آب حیوان یافته

یرجهان دلبری حسن تو فرمان یافته

روز عید از گرد یکرانت مشام عاشقان

نگهت مشک تبار از گرد میدان یافته

خال زنگی چهره را بر لعل جان بخشد خرد

نقطه از کفر بر رخسار ایمان یافته

در دریای ملاحظ صورت زیبای تو

اشکم اندر عشق خود هم رنگ مرجان یافته

کجلول بلخي (۸۶)

سید کمال کجلول قرار نوشته امیر علی شیر نوانی و تذکره آثار هرات در بلخ مسکن داشته و آثار وافیه دارد چنانچه اشعارش را پانصد هزار ۰۰۰ ۰۰۰ بیت دانسته اند و هم قصیده دو هزار بیتی داشته امیر شیر علی از آن همه آثار وی فقط یک بیت را انتخاب کرده است که

اين است:

اي روشني از ماه رخت ديدهء جانرا
برخاك تشانده قدت سروروان را

تنبیه: در دو منبع جداگانه لقب اين شاعر را کجلول يافتم محقق کشف نشد همين لقب صحيح است يادچار تصحيح شده است و اگر تصحيح رخ داده باشد احتمال دارد که کجکول ياکجولي بوده باشد و الله اعلم .

کشوري بلخي (۸۷)

مير عصمت الله بن مير عبد الله كشوري از شعراي صوفي مشرب قرن سيزده است كه اصلا از دهدادي است و در كمال عجز و فروتنی زندگي ميكرده وفات آن ۱۲۵۷ هـ ق است ديوان شعر آن خيلي ساده و روان بوده منجمله اين رباعي و دو فرد از طبع اوست:

در گلشن توحيد مرا راهنما

در عالم تحقيق مرا راهنما

ايدوست بمن بنگر ورحمي نما

يكذره بعشق خود مرا راهنما

لا ابالي راچه ميپرسي زتقوي زاهدا

هاي و هوياشده طريقت عاشق مستانرا

تاچند مرا سوزي هرگز نكني رحمي

منصور سردارم اي دلبر بي پروا

گوهرى بلخى (۸۸)

جناب والاتبارسيد محمد صديق خان پسر سيد محمد عثمان خان از سادات اصیل و معروف خطه باستانی بلخ الحسناء بشمار ميرود اين مرد مدبر و مدرس و مؤرخ و اديب و طبيب و شاعر و فلسفي و زيبا نويس که اشتاب فضائل اورا احتوا کرده بود در سال ۱۳۰۴ هـ ق = ۱۲۶۳ هـ ش در خطه باستانی بلخ چشم دنيا کشود حسب خواهش عيد الرحمن خان که با اينچنين اشخاص ضرورت مبرم داشت مدتھا در کابل بسر برد و در چهاردهي کابل اقامت داشت.

تا اينکه در سال ۱۳۲۳ با امر حبيب الله خان دوباره عازم بلخ شد و در مدرسه رئيس باشي علوم متداوله آن عصر را براي طلاب در س ميگفت و به خط نسخ و نستعليق مرتبه استادي داشت و يکتوع خط نستعليق را بدون رنگ و قلم توسط ناخن بروي کاغذ رسم ميکرد فوق العاده خوانده ميشد ملاحظ اشعار و فصاحت گفتار آن بحدي نغز و موزون بود گويا سحبان بلخ باشد گرچه اکثر اشعارش تلف شده معذ الک ديواني از ومانده که در حدود هشت هزار بيت را شامل است و مرحوم مولوي خسته آترا تدوين و ترديف کرده گوهرى در زبان فارسي و عربي و ترکي چه نظم و چه نثر توانا بود بالاخره در سال ۱۳۷۳ هـ ق = ۱۳۳۱ هـ ش عازم حرمين شريفين گرديد و در مدينه منوره برحمت حق پيوست و درجنت البقيع بخاک سپردند .

اينک نمونه طبع سرشار آترا استماع فرمائيد که گفته است:

باز دل يارب زشوق كيست درتاب وتب است
 ناله سنتور او آواز يارب يارب است
 طالع ما ازچه روچون زلف جانان شد سياه
 روز عمر ما سراسر از ازل گویا شب است
 عمرها را در پي گوهر بسر آورده ايم
 آنچه در عالم اگر ناياب شد آن مطلب است
 طبع مردم از طلوع صبح روشن ميشود
 روشني طبع من از خنده زير لب است
 سيب و آبي شد مقوي دل آزادگان
 نوش داروي دل عشاق سيب غنغب است
 ترك دنيا كار هر دون و لوند و لاده نيست
 گريداني مذهب عشاق ديگر مذهب است
 گوهری را سازش بامردمان نيك و بد
 ازكمال بردباري وسعتي درمشرّب است

لايق بلخي (۸۹)

حكيم لايق از شعراي قرن يازدهم است لايق علوم متداوله را در بلخ فرا گرفت بنا بر فضل و كمالي كه داشت بدربار امام قلي خان راه يافت اشعار نهايت شيرين و روان داشت كه اين مطلع از طبع سرشار او نمايندگي ميكند :

ميسرکي شود وصل تو اي آرام جان مارا
 من از خویشان تراينم تو از بيگانگان مارا

مخمور مزاری (۹۰)

محمد شریف «مخمور» از مجاورین روضه حضرت علی کرم الله وجهه است مخمور گذشته از شاعری و شیواییانی در نقاشی و لوحی مهارت کامل داشته اکثر نقاشی های داخلی روضه مبارک مزار شریف آثار دست اوست وفات مخمور ۱۳۳۶ هـ ق است غزل ذیل نمونه کلام اوست:

هر دم شهید خنجر بیداد کیستم

در خون طپیده بسمل جلاد کیستم

بریستون خراش دلم طعنه میزند

شیرین من بگویی که فرهاد کیستم

عمری خیال دره بیداد می کشم

پرس از دوزلفا شانه شمشاد کیستم

از بند بند من همه دم ناله می جهد

چون نی تمام عمر بفریاد کیستم

نسیان سرشت گوشه طاق تغافل

بیرون ز خاطر همه دریاد کیستم

مخمور را بکلبه خلوت گذاشتی

همدم دمی بخاطر ناشاد کیستم

مستفید بلخي (۹۱)

مشهور و معروف به ملامستفید ازقریه جگدلك بلخ است که ایندم
 مربوط حکومت آنچه میباشد مستفید زمانی در سمر قند به شغل طبابت
 معروف بوده و مدتی با عبد العزیز خان استرخانی در بخارا میزیست
 بالاخره از عبد العزیز خان رنجیده در بلخ بدربار سبحان قلی خان آمدو از
 معزین دربار آن گردید صائب اصفهانی شاعر معروف معاصر اوست
 این چند بیت جز ویک قصیده ازطبع اوست:

تاج آن سرکش که گردون داده زیب ازگوهرش

تازندروزی مهیا کرده سنگی برسـرش

هرکراشوکت قوی حسرت فزون تر بعد مرگ

شاهرا جزآه نبود حاصلی بعد ازسـرش

شه که از اخلاق نیکوسینه را نبود سرور

صاحب معنی دران صورت نخواند سرورش

ازجهان خواهش مکن پیش ازتوانائی خویش

بشکنند شاخ اربودپیش ازتوانائی برش

ازمضامین شعر مافوق دانسته میشود بعد از اینکه از دربار استرخانی

رنجیده این قصیده را انشاء کرده که در ضمن ازمسئولیت شاهان وبی

اعتباری عزووقار دوروزه دنیوی تنبیه نموده است .

معتصم بلخي (۹۲)

ملا محمد شريف بن ملا محمد رحيم بلخي متخلص به « معتصم »
 و « شيرين » معتصم در ماوراء النهر نشو و نما يافته بود خط نستعليق و
 جفر و اوقاف و شعر و ادب را فوق العاده وارد بود در زبان فارسي و عربي
 و تركي چيره دست بود و به هر سه زبان شعر ميسرود قصيده حضرت ابي
 بكر صديق و قصيده برده را بهمين سه زبان مخمس نموده است در اواخر
 عمرش طرف اسلامبول رفته بتجارت و نشر كتب اشتغال داشت و همدران
 شهر جهان راوداع كرد غزل ذيل از عنوان شعري آن گواهي ميدهد :

سراپاننگم از نيرنگ بي رنگي بنسيادم

زهستي تا عدم تكليف دست صنع ايجادم

ز ماتم خانه ام شد آنچنان يغماي و يراني

نميگرود بدست سعي اكنون هيچ آبادم

ز تمكين سخن چون كوه وقف گوش تسليم

لب پاسخ بحرف هيچكس نشنيده نكشادم

بخون دل زخويان جهان چون دست بردارم

مگر در مكتب عشق اين سخن داده استا استادم

دواندم ريشه اميدواري هادرين گلشن

ز تحصيل ثمر عمر يست همچون سرو آزادم

فلك را كرد چون ديوانگان سرگشته در عالم

جنون طوفاني بيداد هجران پيري زادم

زدل تاديده ام از مرده طبعي خانهء ماتم

شود آزرده خاطر معتصم هر كس كند يادم

معروفى بلخى (۹۳)

ابو عبد الله محمد بن حسن مشهور به معروفى از شعراى قرن چهارم است مولد آن باتفاق ام البلاد بلخ است موصوف با ابو الفوارس و عبد الملك بن نوح سامانى و امير ابو احمد خلف بن احمد سنجرى صفارى معاصر بوده و صحبت رودكى رانيزدر يافته :

اين است نمونه شعر آن:

اي آنكه مرعد و راصبرى و حنظلى

وي آنكه مردلى راشهدى و شكرى

آنجا كه پيش بينى بايد موفقى

و انجا پيش دستى بايد مظفرى

تنبیه: صبر بکسر اول مانند حنظل از ادویه سمیه طب قدیم است و حنظل همان تربوز ابو جهل است چه عجب نظم موزون که در نیم اول صبر و حنظل از سیمات نام برده شده و در نیم دوم از شهد و شکر که تقیض سم است.

مفید بلخى (۹۴)

ملا مفید بلخى - در بلخ ولادت اوست و در سمرقند اقامت آن مفید مدت زیادى در سمرقند با عزت و وقار کامل بسر میبرد مقام علمى آن برای همگان معلوم بود بالاخره از مردم سمرقند رنجیده واپس در مسقط الرأس محبوبش بلخ الحسنا مقيم شد اینوقت مصادف به دوران سجانقلی خان استرخانى بود قصیده در مدح سلطان استرخانى سرود

عاقبت از وهم التفات خوش ندیده عازم هند شد و در خطه سرسبز کشمیر اقامت گزیده مورد توجه عالمگیر سلاله مغلی قرار گرفت و در آنجا زمین و منزل مسکونی باو مساعد شد بعد ازچندی روانه ایران شد مدتی در مشهد اقامت نمود بالاخره از مشهد واپس به هند آمد و در سنه ۱۰۹۱ در ملتان جهان راوداع گفته به لقاء الله پیوست مفید بر علاوه که عالم معروف آن عصر بود صاحب دیوان شعر نیز بود و در سبک هندی مهارت کامل داشت تاریخ وفات آنرا سروش مؤلف کلمات الشعراء چنین بنظم آورده است:

مرد ملامفید درملتان

این سخن چون بگوش سروش خورد

برکشید آه و وسال تاریخش

گفت « ملا مفید بلخی ۱۰۹۱ مرد »

این غزل از طبع سرشار آن آگاهی میدهد:

بیتوام رنگ گل و لخت دل پرخون یکیست

پنبهء داغ بیاض و دیده گلگون یکیست

هرچه از ساغر کشیدم میکشم از چشم خویش

گرعبارت مختلف باشد ولی مضمون یکیست

نازکیهای خیال و حسن همراه تو اند

میوه طبع بلند و مصرع موزون یکیست

آتش يك مهر، ماه و چرخ را دارد کباب

دامن پرخون ما و دامن گردون یکیست

شهره آفاق خواهد ساختن آخر مرا

شعله طبع مفید و حسن روز افزون یکیست

این بیت نیز از مفید است:

شاید زرحم برسر بالین من رسد
خود را بهانه ساخته بیمار میکنم

مولانای بلخی (۹۵)

من ندانم فاعلات و فاعلات
شعر میگویم به از آب حیات

«مولانا»

جلال الدین محمد بن بهاؤ الدین محمد مشهور به سلطان العلماء که بنام بهاؤ الدین ولد و بها ولد نیز شهرت دارد ابن حضرت حسین خطیبی بن احمد که سلسله نیش به حضرت ابو بکر صدیق منتهی میشود. این دودمان اصلاً از قریه بهاؤالدین است که تا ایندم قدامت تاریخی اش را حفظ نموده در جناح شمال شرق بیرون بالاحصار بلغ واقع است و نهریکه این ساحه را آبیاری میکند نیز بنام نهر بهاؤ الدین شهرت دارد. که در حقیقت این قریه و این نهر منسوب به حضرت سلطان العلماء بهاؤالدین محمد والد مولانا است. و آثار خانقاه آن نیز درین ساحه تاکنون نمایان است که مولانا شناسان و مستشرقین خارجی یکی پی دیگری از آن کلبه باستانی دیدن میکنند. قرار تائید بعضی تذکره نگاران حضرت سلطان العلماء از خلفای حضرت شیخ نجم الدین

(۱) کبیرى بوده و درین خانقاه که امروز اشک دیدها بآثار مخروبه آن میریزد همیشه مصروف مقامات و مقالات عناوین تصوفی و عرفانی بوده که زمزمه شور عشق ازین سر زمین پر افتخار بفلک طنین می افکنده -

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن شهرست آنرا نام نیست

کتاب معرکه آزادی مولانا که بنام مثنوی شهرت دارد تاکنون زیاده از صد ۱۰۰ شرح بزبانهای مختلف جهانی بر آن نوشته شده است.

این کتاب از بزرگترین آثار عرفانی اسلام است و در حقیقت دریایی است از حکمت و معرفت و نکات دقیقه معرفه‌الروحي و اجتماعی و عرفانی که مایه مباهات بلخ باستان است.

یکی از اکابر دین که با احتمال غالب حضرت شاه عبد اللطیف بتانی میباشد به شرف رؤیای سرورکائنات صلی الله علیه وسلم مشرف شده در رابطه به مثنوی چنین حکایت دارد.

(۱) کنیتش ابو الجناح اصل نامش احمد است و بنام شیخ ولی تراش نیز شهرت دارد و از مشاهیر عرفای قرن هفتم بشمار میرود اکثر سلاسل اولیاء الله باو منتهی میشود طریقه آن بنام کبرویه شهرت دارد و از صحبت مشائخ ذیل مستفید شده است.

۱- شیخ زوز بهان الوزان المصری معروف به شیخ کبیر که شیخ نجم الدین کبری را 'باوی نسبت دامادی نیز حاصل شده بود این روز بهان غیر از شیخ روزبهان بقلی شیرازی متوفای ۶۰۶ است.

۲- امام ابو نصر حفده ۳- بابا فرح تبریزی ۴- عمار یاسر ۵- شیخ اسماعیل قسری قدس الله اسرارهم شیخ در زمان صاعقه چنگیز در خیوه خوارزم اقامت داشت و در مقابل مغولان مردانه وار رزمیده بدرجه شهادت نائل آمد تاریخ وفات آنرا ۶۱۸ هـ ق قید نموده اند زیارتش در خیوه «جرجانیه» واقع خانقاه آن است بعضی تذکره نگاران در نیشاپور نیز تذکر داده اند و الله اعلم.

انتي (۱) ارايت في نومي رسول

في يديه مثنوي وهويقـول

صنف كتب الكثير المعنوي

ليس فيها كالكتاب المثنوي

مثنوي مولوي معنوي

هست قران بزرگان پهلوي

مثنوي اوست قرآن مدل

هادي بعض و بعضي رامضل

مثنوي اودكان وحدت است

وحدت اندروحدت اندروحدت است

سه بیت اخیر دانسته نشد که از کدام شخص بوده (۲) معنی « بعضی رامضل » چنین است که منکرین این کتاب ازجاده صواب خلاف ورزی کرده اند از جمله حکایت است از یک عالم قشری که با مولانا و آثار آن حساسیت داشته روزی در یک دکان کتاب فروشی کتاب ضخیمی رامی بیند از کتاب فروش استفسار میکند که این کتاب بزرگ چیست؟ کتاب فروش درپاسخ میگوید کتاب مثنوست!

این عالم میگوید کتاب مثنوی « بشین دریدل تا » است ، یعنی کتابیست که قابل شنودن نیست.

(۱) پیامبر اکرم ص را در خواب دیدم که مثنوی در دست شان بود میفرمودند کتابهای معنوی بسیار تصنیف شده اما سویه مثنوی را ندارند .

(۲) بعضی ها شعر دوم را بر علاوه - من نمیگویم آن عالیجناب + نیست پیغمبر ولی دارد کتاب، از بهاؤ الدین گفته اند.

چند لحظه بعد تسخر کنان مثنوي را گرفته مي کشايد که اين نظم را در آن مي بيند.

ايسگ ملعون تووعو ميکني

مثنوي مارا تو مشنو ميکني

بر علاوه مولانا در قسمت اينگونه اشخاص ابيات زيادي سروده که ابراد تمام آن از قدرت مانيسست ، منجمله:
از خدا خواهيم توفيق ادب

بي ادب محروم ماند از فضل رب

بي عنايات حق و خاصان حق

گرملك باشد سياهستش ورق

مولانا در کودکی همراه پدرش از بلخ خارج شده عازم حج بيت الله شد و در اثنای اين سفر با فرید الدين عطار (۱) در نيشاپور ملاقات کرد
فرید

(۱) فرید الدين محمد بن ابراهيم نيشاپوري مشهور به عطار يا عطار نيشاپوري از اکابر اوليا قرن هفتم است آثار نظم و نثر آن مشهور است از جمله نثر آن کتاب تذکرة الاولياست که شرق شناسان با اهميت خاصي بران قائلند و از ينقبيل کتاب منطق الطير آن يك اثر ارزنده و شاهکار عرفاني است مولانا سخنان آنرا در مثنوي شرح نموده است و در وصف آن و سنائي چنين گفته است .

عطار روح بود و سنائي دوچشم او

مازبي سنائي و عطار آمديم

هفت شهر عشق را عطار گشت

ماهنوز اندر خم يك كوچه ايم

محمود شبستري مؤلف گلشن راز مي فرمايد:

مرا از شاعري خود عار نايد

که در صد قرن چون عطار نايد

در تصوف مرید شيخ مجد الدين بغدادیست و در صحبت قطب الدين حيدر که تربت حيدريه بآن منسوب و در آن شهر مدفون است نیز رسیده است .

خانه عطار در دو شعور اوست

هر کجا عشق است نيشاپور اوست

وفات آن مقارن صاعقه مغول در سال ۶۲۶ يا ۶۲۸ هـ ق بوده عطر الله روحه.

الدین عطار که سیمای درخشان این طفل را ملاحظه کرد با امید اینکه در آینده شخص متدین و صالح و پارسا خواهد شد يك اثر شعری خود را که اسرار نامه نام گذاشته بود بطور هدیه نثار مولانا نمود.

مولانا مبادی علوم را از پدر فراگرفت و بعد از وفات آن تاشام و حلب مسافرت نموده به بقیه تحصیلش ادامه داد.

و در تصوف نیز از پدرش کسب نموده بود و بعد از وفات پدر از صحبت سید برهان الدین محقق ترمذی که از خلفای برجسته و اسبق پدرش بود کسب مینمود.

و با صدر الدین (۱) قونوی نیز صحبت ها داشته قونوی که یگانه شارح افکار و اندیشه های عرفانی شیخ محی الدین (۲) ابن عربی است شاید اگر او نمی بود اقوال و آثار ابن عربی قابل درک نبود، مولانا توسط قونوی با افکار و آثار عرفانی ابن عربی آشنا شد.

گویند روزی مولانا وارد محفل قونوی شد قونوی از مسند خود حرکت کرد و آنرا به مولانا وا گذاشت که بر آن بنشیند مولانا ننشست و گفت فردا جواب خدارا چگونگی خواهد داد که برجای توتکیه زده بنشینم.

(۱) صد الدین محمد قونوی شاگرد و مرید و ریب ابن عربی متوفای ۶۷۲ یا

۶۷۳ که مولانا در قونیه عقیب وی نماز میخوانده.

(۲) شیخ الاکبر محی الدین بن عربی از پرشور ترین عرفای قرن ششم هجریست

اصلا از اهل اندلس و از سلاله حاتم طائی است وفاتش در سال ۶۳۸ هـ ق در دمشق شام رخ داده سلسله آن بیک واسطه به حضرت شیخ عبد القادر جیلانی منتهی میشود این شخص از بسکه دقایق عرفانی را عمیق و اغراق آمیز تشریح نموده وارد مرحله جدیدی شده از آن رو مقصرین همیشه و در هر قرن بر علیه وی قیام کرده اند، در دائرة المعارف آریانا طبع کابل اشتباه جبران ناپذیری درج شده که در بدل شیخ الاکبر ابن العربی از قاضی ابو بکر بن عربی شارح ترمذی و مؤلف احکام القرآن مکرریان نموده تألیفات ابن العربی از حصر و قصر بیرون است تفسیر آن که تاسوره مریم است به ۶۰ جزء میرسد در ذیل کشف الظنون ۱۱۴-۱۲۱ ج ۶ یکمده تألیفات آن مذکور است منجمله در حدود ۳۰ اثر آن تاکنون مطبوع است.

قونوي مسند را دور انداخته گفت مستديکه را ترانشايد مارانبايد مولانا در بدو حال مانند سائر علماي همطراز خود به تدریس اشتغال داشت تا اینکه روزي با شمس الدين (۱) تبريزي که مرد صاحب کمال بود در قونيه باهم ملاقات کردند من بعد مولانا آشفته اين مرد بزرگوار گردیده دست از وعظ و تدریس برداشت و مدت سه ماه باشمس درخوت بسر برد که باهم رازها داشتند .

مولانا ميخواست تا مقامات و منازل عاليترسير و سلوکش را از صحبت شمس باکمال برساند درين فرصت بعضي نا اهلان که از حقيقت اين داعيه اطلاع نداشتند شمس الدين را بدرجه شهادت رسانيدند .

ميگويند که علاؤ الدين محمد پسر مولانانيز درين حادثه شرکت داشته و بعد از چند روز فوت ميکند مولانا به جنازه اش حاضر نمي شود .

مولانا بعد از فراق شمس دچار غصه و بيتابي زيادي ميگردد باندازه که ديوان کبيرش را بنام شمس ميسرايد از بنجهت مردم به خطا افتاده ديوان شمس را از شمس ميدانند .

اما اشعار مثنوي را حسب خواهش حسام الدين چلپي که از خلفاي برجسته مولانا است آغاز ميکند .

علاوه برين دو کتاب آثار ديگري نيز از وي باقيست که عبارت از رباعيات و مجالس سبعه وقيه مافيه ويک مکتوبات است .

(۱) شمس الدين محمد بن ملکداد تبريزي که از اکابر اولياي معاصر مولانا بوده مدفن آن بطور قطعي معلوم نيست زيارتيکه در ملتان بنام شمس شهرت يافته آن شمس الدين سبزواري است و در غزني نيز شخصي ديگر است که بنام شمس شهرت يافته .

مولانا باندازه درکشف دقائق وحقائق تصوف وارد بوده که مثنوی آن در طی این قرون متمادی مورد تحسین جمیع اصناف صوفیه قرار گرفته که درحقیقت سوره اصول تصوف را دارد و به عبارت دیگر يك دائره المعارف جامع تصوف بشمار میرود از آن رو در طی هر قرن بیش از یکدو نفر حاضر نشده که مرام الکلام آنرا موافق دستور مولانا شرح و طرح کند.

اکثر شارحین این کتاب از حیث بلاغت و نکات و لغات و اغراق در ادبیات مرام الکلام را تشریح کرده اند .

و عده دیگری از حکایات و حالات دیگر اولیای ماضیه سخنان نغزونفیس راجع آوری نموده مصروف شرح و بیان آن شده اند. و در حقیقت هردو فریق از مآرب مولانا به مراحل فاصله گرفته اند که مولانا در جواب اینها میفرماید:

محرم این هوش جزبی هوش نیست

مرزبان را مشتری جزگوش نیست

سرپنهان است اندر زیر وبم

فاش اگر گویم جهان برهم نم

حرف درویشان بدزدد مرد دون

تابخواند بر سلیمی زان فسون

و جد و حالت که از سنن اکابر صوفیه است و قتیکه بر مولانا طاری میشود چنین میگوید.

اوست دیوانه که دیوانه نشد

این عسس را دید و درخانه نشد

درسماع جان هر تن چیر نیست

طعمه هر مرغی انجیر نیست

این همان مولانا بود زمانی که سلاطین غاصب و غدار برای حصول تخت و تاج و باج و خراج مصروف لشکر کشائی بودند، بابوریا نشینان چندونان جوین در تکیه قونیه توأم بانواع فقر و فاقه و افلاس در اعماق قلوب مردم طرزی راه یافته عشق و جذبۀ الهی را تربیت کرد که تا امروز چراغش فروزان و خوان کرم آن برای ارادتمندانش گسترده است و یادش بخیر میگذرد و آثارش در دانشکده های عالیة علمی تدریس میشود.

سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

این بود چکیده، از حالات مولانای بلخی که در ضمن نمونه شعری آن نیز آرایه گردید.

ولادت مولانا بقول محقق ششم ربیع الاول ۶۰۴ هـ ق = ۵۶۳ هـ ش در قریه بهاؤ الدین واقع در جانب شمال شرق بلخ باستان بوده که فعلا بیرون حصار قدیم به همین نام شهرت دارد.

وفات پنجم جمادی الاخرای ۶۷۲ = ۶۳۱ هـ ش در قونیه است که ایندم یکی از شهر های معروف ترکیه بشمار میرود.

وتاریخ رحلت آن هنوز طبق معمول از طرف حکومت ترکیه تجلیل میابد، سقی الله ثراه و جعل الجنة مشواه

مولانا محمد بلخی (۹۶)

از فضلائی نهایت معروف عصر بدیع الزمان است موصوف مدتها در شهر بلخ بمقام صدارت مؤظف بوده زمانی که میان بابر و عید الله خان محاربه شروع شد مولانا درین کار زار درسال ۹۱۷ بدرجه شهادت نائل آمد از آثار آن رساله ایست در فن معمی که نهایت درین مورد بحث

عمیق نموده و معمی خوان و معمی ساز خیلی ها دقیق بشمار میرود این بیت مشتمل اسم «یحیی» ازگفتار اوست:

چو روی خوب تو دیدم برون شد از دل من
محبت همه اشیا بغیر وجه حسن

میرمزاری (۹۷)

مرحوم میر نادر شاه ولد میرزمانشاه ولد سید پادشاه که سلسله نسبش به حضرت میرسیف الدین که مشهور به ایشان صاحب استالف میباشد می پیوندد.

القاب سادات کرام نظر باصطلاح هرمنطقه فرق میکند هرچند میررا محفف امیر گفته اند بر علاوه اینهم مانند آغا و پاچا و سید و ایشان یکی از القاب سادات کرام است که در بعضی مناطق خاصه باین نام شهرت یافته .

مرحوم سید نادر شاه در لقب شعری خود همین کلمه میر را بکار برده او در سال ۱۲۶۲ هـ ش = ۱۳۰۳ هـ ق در توب دره کوهدامن چشم بجهان کشوده و در عمر ۲۱ سالگی عازم مزار شریفشده مدت ۶۵ سال در جوار روضه حضرت علی کرم الله وجهه سکونت اختیار نموده و در نزد اهالی مزار و توابع آن به حیث یکمرد متقی و خداجوی و پارسامنش شهرت داشته. و در تصوف گرویده طریقه علیه نقشبندیه بانوریه است که توسط عارف نامی عبد الحکیم قندهاری سلسله اش بحضرت سید آدم بنوری میپیوندد چنانچه نقشبندی بودن آن ازین شعرش دانسته میشود:

بشور نقشبندان میر مسکن

لطایف سرسردرکار دیدم

ازین شعروى دانسته میشود که از حیات لطائف و کوائف خاصه آن محظوظ شده واقعا در طریقه نقشبندیه بعد از اتباع شریعت تمام دار مدار شان همان حیات لطائف است که بسلسله مراتب سالک این طریق از راه لطائف مقامات عالیة عرفانی راطی نموده به دائره لاتعین و اگر خدا خواسته باشد بلند تر از آن میرسند و کلاه و شجره بدون حیات لطائف قطعا مدار اعتبار نبوده. میر مرحوم در سال ۱۳۴۹ هـ ش به عمر ۸۷ سالگی داعی اجل را لبیک گفته به لقاء الله پیوست و در زاویه جنوبی روضه مزار شریف بخاک سپرده شد.

موصوف باوجود مصروفیت ارشاد و سلوک اشعارهای جذاب و عارفانه میسرود مخمسات آن بر اشعار شعرای ماتقدم معروف و مشهور است مجموعه اشعار آن تا سال ۱۳۶۱ هـ ش دومرتبه به طبع رسیده است این مخمس بر غزل جامی علیه الرحمة ازگفتار اوست:

ای خوش آنروزیکه عزم کعبه والا کنم صرف عمر خود بکوه خواجه طه کنم
دیده و دل درجمالت دانما بسیناکم کی بود یارب که رود ریشرب ویطی کنم
گه بیکه منزل وگه در مدینه جا کنم

مست و بیخورد درجمال دوست فارغ ازهمه باگروه عاشقان باشم علیهم مرحمه
حاصل عمر عزیز خود شمارم آنسدمه برکنارزمزم ازدل برکشم یکزمزمه
کزدوچشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم

بیخود و مجنون صفت وادی بسوادى همروان خون دل از دیده ریزان زاشتیاق هر سودوان
بی سروپا ازخیال خواجه کسروییان خواهم ازسودای پابوست نهم سر درجهان
بیایبایت سرنهم یاسر درین سودا کنم

ای هلال قرص مه از ابروانت منفعل پیش خورشید جمالت خاورگردون خجل
این دل پر حسرتم را سیدا ازغم بهل آرزوی جنست المسأوی برون کردم زدل

جنتم اين بس كه برخاك درت ماوي كنم

چند باشم از فراق ت خواجه من مبتلا سوختم از دوريت از سيد خير الوري

همتي فرما سانم نزد خود اي مصطفي يارسول الله بسوي خود مرا راهي نما

تاز فرق سر قدم سازم زديده پاكنم

جان هر كس بر سر كوي توشد فيروز شد خاك او اندر مزارت شمع شب افروز شد

آرزويت بر دل من ناوك دلدوز شدد صد هزاران دي درين سودا مرا امروز شد

نيست صبرم بعد از اين امروز را فردا كنم

عمر هاشد مير مسكينم زغم پرورده ني روز و شب انسدر تمنا تو دارم نعره ني

لطف فرما تاز مقصودم بيايم بهره ني هر دم از شوق تو معذورم اگر يك لحظه ني

جامه انسان نامه شوق دگر انشا كنم

مير منير بلخي (۹۸)

مير منير بن مير حسن بن قاضي منيركلان از شعراي قرن سيزده بلخ

الحسناء بشمار ميرود موصوف اباً عن جد قضاي بلخ را ارثي عهده دار

بوده .

در شعر نيز دست رس داشته اين چند بيت نمونه كلام اوست .

مارا طواف كعبه كوي تو آرزوست

دارم هدايتي طلب از يك نگاه تو

دارد اميد شريت شيرين شفاعتت

مير منير تشنه لب عذر خواه تو

ميرك بلخي (۹۹)

سيد عبد الله مشهور به ميرك بلخي از شعراي قرن يازدهم هجري در ام

البلاد بشمار مبرود شخصي باصلاح و تقوي بوده و در زمان ندر محمد خان و امام قلي خان عهده دار قضاي بلخ بوده بالاخره از بلخ عازم اصفهان ميشود و از طرف شاه عباس مورد احترام قرار ميگيرد ميرك برتبه استادي رسيده و از طرف شعراي معاصر مانند ناكام بلخي و امثال آن مورد ستايش قرار داشته و فاتش بعد از چهل سال اقامت در اصفهان در سنه ۱۰۶۱ هـ ق اتفاق افتاده است اينك نمونه اشعار آن است .

نه ديده قطره خون از جگر بر آورده

بديدن تو دل از ديدهء سر برآورده

بدورديده نه مرگان بود كه خارغمت

بياخليده و از ديده سر برآورده

زقد و چشم تو حيران صنع بيچونم

كه چون سرو تو بادام تر برآورده

بي نثاررخت ميرك زديده و دل

هزار دانه لعل و گهر برآورده

نائبى بلخى (۱۰۰)

نائبى اصلا از شعراي قرن يازدهم ام البلاد بلخ است و در سال ۱۰۹۵ وارد سمر قند شد درين سال محمد ذكريا شيخ الاسلام سمرقند در جوار زيارت حضرت خواجه عبيد الله احرار منزل عالي بنا كرد از شعراي معاصر سمر قند و نواحي آن خواست كه تاريخ اعمار ابن عمارت را در قالب نظم در آورند هر كس بقدر مجال كه طبع شعري داشتند درين مورد چيزي از خود ساختند اما شعر ساده و روان نائبى راشيخ الاسلام بر

همگان ترجیح داده بر دیوار کتابخانه اش نقش کرد که عبارت از شعر
ذیل است:

بامر حضرت ایشان عالی
عمارت یافت این بنای عالی
برای توی خواجه زاده تایافت
عجائب زینتی آرای عالی
کشاده باد دائم چون در فیض
برای مهمان درهای عالی
برای سال تاریخش یکی گفت
« مکان خواجه زکریای عالی »

نابغ مزاری (۱۰۱)

شمس الدین « نابغ » این شاعر جوانرگ در سال ۱۳۰۰ هـ ش = ۱۳۴۱ هـ ق در شهر مزار شریف چشم بجهان گشوده و در اوان صغارت پدر و مادرش را از دست داده است .

خودش به عمر ۲۱ سالگی در اوج جوانی در سال ۱۳۲۱ هـ ش ۱۳۶۲ هـ ق در کابل دنیا را وداع گفته است:

نابغ درین مدت عمر اندکش به عشق مهوشی دچار میشود قبل از اینکه بآن وصل شود بمرض سل مصاب شده به بسیار ناکامی چشم از جهان می پوشد اشعار شور انگیز و جذاب آن شاهد این مدعی است که گفته است:

نداري التفاتي هيچ بر احوال زارمن

تغافل تاكدام اندازه اي سيمين عذار من

به گلشن محشري برپاي مي كردم چوبلبل گر

بكف بودي عنان ناله بي اختيارمن

دلي بود آنهام ازكف رفت حيرانم چسان سازم

به نزد خوبرويان نيست ديگر اعتبار من

نمودم دي تمناي خلاصي دل اززلفش

بمن خنديد و گفتم اي بي خير باشد شكارمن

به نيرنگ و فسون و حيله ومكر و اداواناز

بر آورد آن بت بيسداد گر آخردمارمن

كجائي بيرخ خوب تو گلشن سر بسر خارست

گل من سنبل من غنچه من نوبهار من

نديدم نابغ اندرزندگي زان ماهرولطفي

مگر شمعي فروزد بعد مردن بر مزار من

ندیم بلخي (۱۰۲)

حاجي پادشاه خواجه بن ميرزا رحمت الله متخلص به ندیم در ۱۲۵۴ هـ ق درمزار شريف ولادت يافته است و در اندك مدت از علوم مروجه فراغت حاصل كرد و در دربار امير شيرعلي خان باعزت و وقار مقرب بود عبد الرحمن خان نيز باحترام او ميكوشيد ندیم، ندیم سردار اسحاق خان بود هنگاميكه اسحاق خان در مزار بغاوت كرده دچارشكست شد ندیم را عبدالرحمن خان به كابل آورد و مدت شانزده سال دركابل اقامت داشت تا اينكه در زمان امير حبيب الله خان دوباره بوطن بازگشت و درسال

۱۳۳۶ هـ ق در مزار شريف جهان را وداع گفت موصوف ديوان ضخيمي
دارد كه انواع شعر را احتوا کرده است ابیات ذیل نمونه افكار اوست:

من هر چه دیده ام زدل و دیده دیده ام

گاهی بود گله زدل گه ز دیده ام

بي نور مانده دیده چو گشتي تو دور ازو

بنشین بدیده زانکه تو نور دیده ام

كس نیست در قلمرو آفاق غير تو

آرام جان انیس دل غمکشیده ام

جز مهر دوست نیست مرا درد دل حزين

حاشا كه حب غير زدل جمله چیده ام

در حسن و در نكوئي و خوبي و دلبري

آفاق دیده ام چو تو هرگز ندیده ام

جانم بلب رسیده بسر وقت من خرام

صد جان فدایت اي صنم نور دیده ام

تا باد شاه عشق ترا گشته ام ندیم

پیراهن شکیب ز صد جادریده ام

ندیم سبعیات ابو نصر همدانی و انیس المجالس را ترجمه کرده است قبر آن

در جوار جد مادري اش خلیفه صاحب دارالامان در ساحه جنوب غرب

روضه مبارك مزار شريف میباشد.

نزار مزاری (۱۰۳)

الحاج محمد سلیم «نزار» در سال ۱۳۰۹ هـ ق = ۱۲۶۸ هـ ش در شهر

مزار شريف چشم بجهان كشوده و بعد از تعليم مبادي علوم عازم بخارا

شد و مدتها جهت فراگرفتن تعليمات عالي مقيم بخارا بود و بعد از آن قسمتي از عمرش را در كشورهاي عربي مانند سوريه و لبنان و سعودي در سیر و سياحت سپري نمود اين مدت زياده از پانزده سال به درازا كشيده زمانيكه وارد وطن مألوف خود گرديد در سال ۱۳۱۵ هـ ش موزيم بلخ را در مزار شريف تاسيس ميکردند درينوقت مناسب لياقت و تدبير نزار ريرا بحيث امر آن موزيم پذيرفتند موصوف درين قسمت گفته است .

چرخ كج رفتار چندي خون دل روزيم كرد

آه و فرياد و فغان وردشباروزيم كرد

عاملان ملك را وادار دل سوزيم كرد

هيكلم راديده و سر دفتر موزيم كرد

نزار بزبان عربي و فارسي و پشتو سخت وارد بودبدو زبان اخير تاليف نيز دارد نزار حافظه قوي داشت بشمول اشعار اكثر حادثاتي راكه در طول اين سيرو سياحت ديده و شنيده بود همه رامستحضر داشت اين نعت شريف تراويده طبع سرشار نزار است:

آنكه معراج سعادت طوف خاك كوي اوست

قبله حاجات محتاجان خم ابروي اوست

احمد و محمود ابو القاسم مداركائنات

بوالبشر را خلعت صفوت زآب روي اوست

از سواد ملك هستي تاشبستان عدم

هركجا مژگان كشاني سايه گيسوي اوست

سروباغ ام هاني نخل گلزار خليل ع

علم القرآن رموزي از صفات و خوي اوست

تيغ حكمش عالم اسلام را بخشيد جان

آپته انا فتنهايكلم بازوي اوست

دوستان هجر رسول هاشمي کردم نزار

قلب محزونم اسير حلقه هاي موي اوست

ناصر بلخي (۱.۴)

اين شاعر شيرين بيان دوره تحصيلاتش را در بلخ و بخارا پايان رسانيده مدتي در بخارا وظيفه قضارا عهده دار بوده و در زمان عبدالعزيز خان بادشاه بخارا در قضاي عسکري انتخاب شد اين رباعي نمونه گفتار اوست:

شهر خود دلگير و غريت بسينوا ميسازدم

من نميدانم کدام آب و هوا ميسازدم

من نميدانم که روز و روزي من از کجاست

سرگراني کار سنگ آسيا ميسازم

نظام بلخي (۱.۵)

ميرنظام الدين « نظام » پسر ميرزا کمال الدين انصاري از متوليان روضه حضرت علي کرم الله در مزار شريف بوده ولادت آن در سال ۱۲۷۹ هـ ق در مزار شريف اتفاق افتاده است وفاتش در اوائل ۱۳۴۰ هـ ق واقع شده است.

نظام يك سخنور عالي و خطاط زيبا بود خصوصاً خط نستعليق

را خوب مينوشت در علوم عربي بهره کافي داشت و در شعر و ادب ذوق

مفرطي داشت که غزل ذيل تراويده فکري اوست:

عیش دل خواهی بزیر چرخ نیلوفام کس
یکدل آسوده کو یک خاطر آرام کو
گردل و خاطر بجمعیّت گراید زاتفاق
دوست کو عهد وفا کو عزت و اکرام کو
دوستان چند هم زامداد بخت آمد بکف
پاس صحبت کو لحاظ و قید ننگ و نام کو
پاس صحبت هم میسر شد لحاظ ننگ و نام
عاشق ثابت قدم کورند درد آشام کو
عاشق و رندی بهم پیوست زامداد قضا
مطرب شیرین نوا کو ساقی خوکام کو
از تقاضای فلک ساقی و مطرب رخ نمود
طرف گلشن ماه روشن بزم نقل و جام کو
فرض کردم اینهمه روزی بهم آمد نظام
اعتمادی برجهان کوتکیه بر ایام کو

نظمی بلخی (۱۰۶)

ملاّتظمی بلخی از شعراى نهایت فصیح و روان عصر امام قلیخان است و زمان ندرمحمدخان را نیز یافته است از آثار آن دیوان حاوی بر قصیده و غزل و رباعیات یاقی مانده است و اخلاق محسنی را نیز بنظم آورده اما متأسفانه صرصر حوادث همه رانیست و نابود کرده تنها چند بیت در بعضی تذکره ها که باونسبت کرده اند موجود است منجمله این غزل ازوست:

اگر سر بر نسیم صبح سایم درد سرگردد
 وگردل بر گل جنت نهم داغ جگر گردد
 به تشخیص نفس آئینه بر رویم چه میدانی
 که بعد مرگ آه درد مندان بیشترگردد
 زسردن نیست باکم نظمی اما زین فغان دارم

که چون من رخت بریندم محبت دریدر گردد
 نظمی برتبه ملك الشعرائی نائل آمده اصل آن ازمنطقه بنام فرول ضبط
 شده باحتمال غالب فلول میباشد که نظر بتوسعه بلخ آنروزی فلول نیز از
 توابع بلخ بشمار میرفته واللہ اعلم و فات آن در ۱۰۳۳ هـ ق در بلخ است

نوید بلخی (۱۰۷)

از شعراى شیوابیان قرن دهم بلخ است در آغاز شباب برندی و بی باکی
 صرف عمر مینمود سپس توبه نموده شخص زاهد و متقی و پارسا شد در
 بلخ و بخارا و سمرقند کسب تحصیل نمود در خط نستعلیق دست توانا
 داشت و دردیگر انواع خط نیز شهرت داشت باری سفر هند نموده بدربار
 همایون رسید و مدتی بافضلا و ادبای هند بسر برد و در سنه ۹۵۱ هـ ق
 عازم حجاز شد در سال ۹۵۳ باسلام زیارت کعبه مشرف شد،
 نویدبیشتر شهرت به کلنگ نیز داشته سال وفات آن ۹۷۰ هـ ق است این
 غزل رشحه قریحه اوست:

بسته بر گل گره سلسله مشکین را
 سوخت جان من سودا زده مشکین را

نيازي بلخي (۱۰۸)

نيازي پسر مولانا سيد علي البلخي از شعراي نهايت مقتدر و باسليقه و قريحه ممتاز بلخ بشمار ميرود از آثار آن فقط يك مطلع در رياض الشعراء ذكر شده است كه اين است:

بروي آتئين ، زلف تو اي سيمين ذقن پيچد
بلي چون موي بر آتش نهي بر خويشتن پيچد

نيازي بلخي (۱۰۹)

ميرزا نيازي يا ملا نيازي پسر ملابرات اصلا از منگ قلعه علاقه داري حضرت سلطان سمنگان است اما بيشتر ادوار حيات آن در بلخ سپري شده است و در آوان جواني درده ولي ميدان بلخ سكونت داشته اين ده قرارگفته فضائل بلخ قبر حضرت ايوب عليه السلام را در آغوش دارد و تاكنون بنام باستاني اش معروف است .

نيازي يك شاعر هجاء و طنز گوي و حاضر جواب شهرت داشته اشعار نغز و مطايبه هاي فكري آن تاهنوز در بين اشخاص معمر و تجربه دار بلخ معنن روايت ميشود .

از جمله مشاعره آن باحاکم يا حکمران آنروزي بلخ است حاکم جديد الورود بلخ كه هنوز ملانيازي رانديده بود و خيلي ها طبع روان وسليقه موزون داشته اشعار شيرين و پرمحتوي ميسروده مردم اطلاع دادند كه

ماهم بنام نیازی شاعر مقتدري داریم باید که آنرا بشناسي تا نشود که روزي با او درگیر شوي حاکم شکل و سیمای آنرا غائبانه معلومات گرفت و این نیم فرد را برای تحقیر آن قبلا ساخت و نیم دیگر آنرا گذاشت اگر نیازی واقعا شاعر باشد علي الفور جواب باید کرد زمانیکه باهم مواجه شدند حاکم نیم فردش را خطاب نموده گفت:

توکه دجال نه اي چشم چیت کور چراست

نیازی في البدیه در پاسخ گفت:

توکه دیوٹ نه اي زن بسرت زور چراست

نیازی گذشته از شعر و شاعري يك خطاط توانا بود خصوصا خط نستعلیق را زیبا و سریع تر مینوشت.

دو دیوان شعر را بقلم خودش ترتیب داده یکی آن شامل هزل و هجو و طنز و نقد بوده بگفته بعضي ها پس از وفات آن روزي دريك محفل دولتي این دیوان را قرائت میکردند ناگه حاکم دولت آباد بلخ از کدام مضمون آن رنجیده خاطر شد تا اینکه این دیوان را در آب انداخت ، والله اعلم دیوان دوم آن که از هزلیات صاف بود نیز در عصر خود آن به خط زیبای خود شاعر نوشته شده است محققا کشف نشد که این دیوان ایندم در کجاست.

نیازی در زمان محمد علم خان نائب الحکومه آنروزي مزار حیات داشته و از طرف محمد علم خان مورد ستایش و احترام قرار داشته است و بیحیث منشی و ندیم همواره با او می بوده .

و العهدة علي الراوي میگویند زمانی گودام دارهم بوده و در وقت محاسبه باقی دار قلمداد شده است و اشعار ذیل را برای خیانت دیگر مسئولین و برائت خود در عریضه اش نوشته بمقامات آن سامان تقدیم نمود است از دهقان و دروگر و خوشه چین تا خود نیازی همه را در آن دزد

خوانده شده است .

گردش رنگيکه داره چرخ کجرفتار دزد

نيست بنياد توقف چرخ ميناکار دزد

سيزگاهي دانه رشوت نشد از مزرعم

فرد باطل دخل فاضل جنس کم طومار دزد

هيچ تخم راستي دهقان نکارد غير اشک

دزداگر ارباب ده نبود چرا بيکار دزد

فکرويران خامه حيران ثبت بيجا حرص بد

چون سلامت بگذرم يکجا نشنيد چار دزد

ابتدا اول دروگر دزد ثاني خوشه چين

بعد از ان پيمانه چي آخر ترازو دار دزد

هرمتاعي راکه مي بيني متاعش گزگريز

هرکجا بافنده دزد و مردم بازار دزد

از نيازي گر رود سهر و خطائي عيب نيست

درميان اينهمه دزدان منم ناچار دزد

واعظي بلخي (۱۱۰)

حکيم ابو بکر بن محمد البلخي معروف به « واعظي » شخص متقي و پرهيزگار بوده و در عصر خویش مبلغ و ناصح ام البلاد بلخ بوده قریحه نیک و طبع روان داشته بیشتر منقبت میسروده اینک چند بیت نمایند کلام اوست:

نه از زحل بدی ونه نیکی زمشتري

هست این همه زداور و نیک است داوري

هر نيك و بد كه هست ز تقدیر و حكم اوست
 نزدور دایر است نه از چرخ چنبري
 اندوه رنج و راحت و شادي و عـزو ذل
 درد و عنا و فاقه و مال و توانگري
 بخت جوان و دولت مسعود و روزسعد
 بد بختي و عناد و بلاويد اختري
 از فضل و عدل حق شمرگر شدت يقين
 نام هوازنامه اعمال بستري

واقف بلخي (۱۱۱)

میر فخر الدین « واقف » از سادات معروف بلخ است صاحب بحر الاسرار اورا از ده شیخ بغلان معرفی نموده که عین شی در دائرة المعارف آریانا نیز دیده میشود قبلا در احوال مولانا قلیچ « ۸۴ » از ده شیخ بحث نمودیم مگر این ده شیخ از توابع بغلان باشد که نظر بتوسعه و قدامت بلخ آنروزی بغلان از مضافات بلخ بوده.

واقف مدتی شیخ الاسلامی بغلان را عهده دار بوده رباعی ذیل از طبع سرشار آن نمایندگی دارد.

مرگ نیکو تر بود از غم دل بیستاب را

هر کرار نجی رسد راحت شمارد خواب را

گرچه سوزن سریه پیوند کسانت آرزوست

بایدت خوردن بسان رشته پیچ و تاب را

والهې بلخي (۱۱۲)

از شعراي دورگستن قرای شیباني است که در بلخ درس پیري به شعر و شاعري علاقه پیدا کرده و از دیگر شعراي معاصر مقام برتري حاصل کرده است فوت آن در سنه ۹۷۷ هـ ق است این غزل چکیده طبع اوست.

گرفتاري چومن در کنج محنت مبتلا اولي

بکوي عاشقي افتاده پاهاي حنا اولي

بدرد بي دواي عشق خرسندم که ميدانم

دواي درد مند عشق درد بسي دوا اولي

سري کز عشق خوبي نيست دروي شورو غوغائي

برآنم من که آن سرخاک به از تن جدا اولي

بطرف کوي خوبان خواهم از سر پاکنم هر دم

که در کوي پري رویان بسر رفتن زيا اولي

مکن اي والهې اندیشه از بي مهري خوبان

که خوبان جهان بي مهر خوشتر بي وفا اولي

وامق بلخي (۱۱۳)

مولانا وامق بلخي از شعراي مقتدر بلخ باستان است زماني براي سير و سياحت وارد هند ميشود توسط شيخ الاسلام حضرت شيخ علم الله بملازمات عبد الرحيم خان خانخانان ميرسد قصائد آبداري در مدح

خانخانان سروده که در مآثر رحیمی جایجا مذکور است این نعت شریف
از طبع روان اوست:

ذره سان تاخوشتن را از حساب افکنده ایم

رخت همت بر ساط آفتاب افکنده ایم

تشنه طبعان محبت رامری گشته ایم

خویشرا چون ابر رحمت در سراب افکنده ایم

ماودل رستیم از محنت مهم خویش را

تا بدرگاه شه عالیجناب افکنده ایم

احمد مرسل شه عرش آشیان کز صولتش

لرزه درجان کی و افراسیاب افکنده ایم

آن شهنشاه که گوید همتش در روز حشر

مازد فتر حرف عصیان از حساب افکنده ایم

هجری بلخی (۱۱۴)

مشهور به مولانا هجری میباشد وی مشرب خوش و طبع روان داشته
بتجارت، مشغول بوده وفاتش در تبریز وقوع یافته مدفنش در پشته
سرخاب تبریز میباشد مطلع ذیل تراویده طبع اوست :

غریب کوی توکس نیست این چنین که منم

غریب ترکه بخاطر نمی رسد وطنم

همت بلخي (۱۱۵)

غياث الدين همت يا همتي از شعراي عالمقام قرن يازده است و از استادان مقتدر زبان دري است همت اصلا از مردم سرپل ميباشد نظر بتوسعه بلخ آنروزي صاحب مآثر بلخ ويرا از بلخ و در ردیف شعراي بلخ ضبط نموده اين همت باهمت بعد از عمر خيام و شيخ ابو سعيد ابو الخير از جمله رباعي سرايان مشهور بشمار ميرود جلال الدين اسير که مرقد مکتب جداگانه در سبک هندي است از همت پيروي دارد و يك غزل اورا مخلص نموده است و مستشرقين غرب نيز گرویده رباعيات آن شده اند اين غزل از طبع سرشار و باهمت همت است:

آنچنانم که فلک گم شده راز من است

صیقل موج هواخانه براننداز من است

بسکه دلبسته صیادشدم پسنداري

حلقهء دام جگرگوشهء پرواز من است

ضعف در پرده بيالیدن من ميکوشد

حرف آئينه مگويند که غماز من است

تابخود دیده کشودم نفس از يادم رفت

چقدر خون شده دل به آواز من است

ميشود بال و پسر آئينه راز دلسم

تاخيال تو درين خانه سخن ساز من است

همت اندیشه ام از علم و ادب دست تهی است

هرکه از خود گذرد شعلهء ممتاز من است

يارى بلخى (۱۱۶)

ميرزا درويش يارى اصلا ازده چغديك مزار شريف است تحصيلاتش رادر بخارا بپايان رسانيده و هميشه شعراء و فضلاي عصر در شرف صحبت وي حضور داشتند صاحب طبع روان بوده وفاتش ۱۳۱۵ هـ ق است اين دو بيت نمونه كلام اوست:

۱- لب لعل ترا وقت سخن اين چهار محرم شد

شعاع خور، نثار در، شق غنچه ، مي صهبا

۲- فتنه ها ميچوشد از اطوار تحريك نگاه

زاهدان درگوشه ابروش رسوا كردني است

يارى بلخى (۱۱۷)

درمآثر بلخ آورده كه يارى اصلا از وزير زاده گان بلخ است در زمان ميرزا حسين زنده بوده و بامشرب فقر زندگي ميكرده مدفن آن نيز در بلخ است اين مطلع ازوست:

كسي نشان سرموئي مرازان ندهد

چنان بتنگم ازين غم كه كس نشان ندهد

يكتاي بلخي (۱۱۸)

ملايكتاي بلخي از شعراي قرن يازده معاصر امام قليخان هشرخاني است اين يكتاي سبحان صفت نهايت ذوق سليم وطبع سرشار داشته اشعارش دران عصر زبان زد صفحات جنگ ومعارك گرديده نمونه شعري آن بجز يك رباعي ويك فرد ديگر همه پراكنده صرصر حوادث شده است:
از گريه ما هر كجا طوفانيست

وز ناله ماست هر كجا افغانيست

بلبل كه بعلم ناله افلاطونيست

در مكتب ما طفل گلستان خوانيست

فرد

نگردد نرم از معزول گرديدن دل ظالم

همان سخاست دندانى كه افتد از دهان بيرون

يگانه بلخي (۱۱۹)

ملايگانه بلخي از شعراي نامدار ويگانه تاز عصر هشرخاني ها است كه در قرن يازده در بلخ ميزيسته در بعضي تذكره ها معاصر امام قلي خان نوشته شده و عده از شعراي دور سبحانقلي خان ميدانند اين مطلع از گفتار اوست:

عرق هر گه كزان رخسار آتش ناك مي افتد

گل خورشيد ميرويد اگر بر خاك مي افتد

مولانا یوسف بلخی (۱۲۰)

این مولانا معاصر علامه سعد الدین تفتازانی بوده شعر خیلی ها جالب و روان داشته نمونه شعری آن بجز یکقطعه که در فوت علامه انشاء نموده دیگر چیزی در دست نیست وفات آن حتما بعد از ۷۹۲ هـ ق بوده از عمر طبیعی دانسته میشود که در اوائل قرن نهم از جهان وداع نموده است و آن یک قطعه بیت که در فوت تفتازانی گفته این است:

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چورفت

آب چشم آمد چوسیل وبلغ السیل زبانه

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش

گفت تاریخش یکی کم «طیب الله ثراه»

یوسف بلخی (۱۲۱)

این یوسف اصلا از امیزادگان بلخ است در صحبت حضرت غیاث الدین بدخشی رسیده است و از مریدان اوست تمام عمرش را با حضرت غیاثی سپری نموده موصوف دیوان کوچکی دارد که ما لامال از حقایق و عرفان است و ماده تاریخ مرشدش را که ۱۱۸۱ هـ ق است چنین در یافته است:

رو «بجود بدخشانی» تو ای یار عزیز

در هزار و یکصد و هشتاد و یک گشته نهان

اشعار میرزا شیخ محمد یوسف با اشعار پرشور و لوله و جذاب مرشدش

مشابهت تمام دارد و این يك رباعي نمونه کلام اوست:

شور منصور است امشب بر سر پرشور ما

قابل این شور نبود جز سرمنصورما

عاشقان آمادهء رنجند و راحت دشمنند

عافیت بر خود نمی خواهد تن رنجور ما

پایان

تاریخ اتمام تألیف ۱۳۷۰/۹/۱ هـ ش

تاریخ اعداد طبع ۱۲ محرم الحرام ۱۴۱۳ هـ ق = ۱۳۷۱/۵/۲۰ هـ ش

من معترفم که کار من جمله خطا است

معذومم از آنکه بریشر سهو روا است

ای منصف اگر توانی در اصلاح بکوش

در عیب نظر مکن که بی عیب خدا است

ابو الاسفار علی محمد البلخی

گذر قورغان: مزارشریف

لغات اعلام و شواهد مشکل کتاب بترتیب مسلسل عناوین

لغات اشعار مقدمه از محمد ابراهيم خليل

- نوا - آواز ، آهنگ ، نغمه
- عندليب - بلبل ، عنادل جمع آن
- آهنگ - عزيمت ، اراده ، قصد ، روش
- نشاط - شادمانی ، خوشي ، چالاکي
- مهد - گهواره
- باشکوه - بزرگي ، جاه ، جلال ، حشمت ، شوکت ، مهابت.
- تمدن - شهرنشین ، زنده گي اجتماعي ، فراهم ساختن اسباب ،
ترقي و راحت.
- آل برمک - خاندان قدیم آريائي نزیل بلخ که خیار آن سامان بودند ،
احرار - مردم آزاد و مخیر.
- شہکار - کاریکه در آن هنر نمائي شده باشد ، کار بزرگ و
زیبا.
- بم و زیر - صدای پرو نازک که از آلات موسيقي شنیده شود .
- موسيقار - نوعي از ساز ، و مرغیست که افسانه شده است
میگویند که در منقارش سوراخهاي بسیار است از
آنها آواز گوناگون برمي آید .
- حتي بعضي ها گفته اند که موسيقي از موسيقار گرفته

شده است؟

- آستان- درگاه ، کفش کن ، مجازاً بمعني بارگاه و دربار .
- ساغر- جام ، پياله شرابخوري ، در اصطلاح صوفيه چيزيکه در آن مشاهده انوار غيبي و ادراك معاني کنند ، دل عارف ،
- طومار- در فارسي تومار ، نامه ، دفتر ، صحيفه ، مکتوب دراز .
- همنوا- هم آواز ، هم آهنگ .
- هما- مرغیست نظير شاهين ميگویند سایه آن بر هرکه افتد به سعادت و کامراني ميرسد این مرغ در میمنت و سعادت ضرب المثل است؟
- میمنت- مبارك ، خجسته .
- ازهار- شکوفه برآوردن گیاهان ، مفرد آن زهرة و زهر است .

ابو شکور بلخي (۱)

- ابر- بر ، عربي علي .
- سبليت- بفتحات بروت است .
- غمزه - از وزن فعلة است بمعنای یکبار باچشم یا ابرو اشاره کردن ، برهم زدن مژگان از برای ناز و کرشمه ، مایلزم آن شوخ ، بيباك .

ابو علي سینا (۲)

- شتافت- از شتافتن بمعنای عجله ، سرعت .
- گزان- بیحساب ، بیهوده ، عبث ، بکسر اول خوانده شود

باتخفيف زا.

- هبت - مثل مدت صيفه مفرد مؤنث غائب فعل ماضي معلوم
مشتق از هبوب بمعنای وزیدن باد.
- نسبم - باد ملایم.
- حدائق - جمع حدیقه بمعنای باغ و بوستان.
- اهتز - از اهتزاز بمعنای جنبیدن.
- غصن - شاخ و شاخه درخت.
- طرب - شادشدن ، جنبش و شورش از شادی و شادمانی.
- حسب - قدر ، شرف ، بزرگی.

ابو المؤید بلخي (۳)

- گستردن - پهن کردن ، تنك کردن.
- نبیذ - آب خرماي منقوع که مدتی خرمارا در آب میگذارند.
- مقترن - نزدیک ، باهم پیوسته ، یارورفیق.
- سهیل - ستاره ایست درخشان که در یمن کاملاً دیده میشود ،
بحث مکمل آن از کتب لغات دیده شود .
- خضاب - رنگ کردن ریش بغیر از سیاهی ، آنچه موی سر و صورت بران
رنگ کنند.

آجری بلخي (۴)

- نامه - مکتوب ، خط ارسالی
- راقم - نویسنده ، خط نویس.

ادای مزاری (۵)

مخمر -

عجین، خمیر کرده شده.

املائی بلخی (۹)

فراش -

شخصیکه به پهن کردن فرش ها مؤظف باشد.

طیران -

پرواز کردن.

امید بلخی (۱۰)

ساحل -

کناره دریا، زمین نزدیک دریا.

ریحان -

گل خوشبو، هر گیاه سبز و خوش بو، و یکنوع گل.

بنفشه -

یکنوع گل.

یاسمن -

یکنوع گل.

کرشمه -

ناز، اشاره باچشم و آبرو.

امیر خسرو بلخی (۱۱)

جمع -

موی پیچیده خلاف مترسل. مترسل

کهن -

چیزی کهنه و دیرینه.

کافر عشق -

از کافر مراد کفر حقیقی است که با اصطلاح صوفیه کفر

حقیقی بر اسلام مجازی برتری دارد.

زنار -

کمتر بندیکه مسیحیان ذمی بحکم اسلام جهت امتیاز

از مسلمانان به کمر می بستند تا شناخته شوند، گردن

بند

بند نصاری که شکل صلیب دارد «+» این کلمه مأخوذ

از یونانی است.

ناخدا -

کشتی بان.

امینی بلخی (۱۲)

- اندر - حرف اضافه است که در کلام زیاد میباشد مانند برادر
اندر که برادر زائد از پشت مادر است.
تیر - ستاره عطارد.
بهرام - ستاره مریخ.
زهره - نام ستاره
سوسن - یکنوع گل میباشد
عنبر - یکنوع ماده خوشبو - تفصیلش از لغات طب قدیم
دیده شود.
اخضر - سبز.

انوري بلخي (۱۳)

- سپهر - آسمان ، فلک
صیت - آوازه ، نام نیک ، ذکر خیر ، شهرت نیکو.
شین - عیب کردن ، و بزشتی نسبت کردن.
بری - پاک ، غیر متهم ، بری الذمه.
خدایگان - پادشاه بزرگ.
درد - بضم دال اول آنچه از مایعات شراب در ته ظرف بماند.
گرد ، در حاشیه کتاب تشریح شده است.
تضمین - در اصطلاح شعراء يك بيت یا يك مصراع از شخص دیگر
را در شعر خود بیارد و اگر آن شعر از شاعر معروف شهرت
داشته باشد حاجت نام بردن ندارد و الا ضرور است که نام
شاعر تذکر داده شود.

- تشویر- درحاشیهء کتاب بیان شده است.
- مرسل الريح- فرستنده باد ها که خداوند است.
- خزف- سفال ظرف گلی که توسط داش پخته شده باشد.
- کلبه - بضم اول خانه کوچک و روستائی که از نقش ونگر ساده باشد.
- چرخ چنبیری- کنایه از فلک است.
- تیر- ستاره عطارد.
- صرصر- باد تند،
- هجو- ضد مدح، بدگویی و معایب شمردن خصوصاً از طریق شعر.
- قبة- بنائی که سقف آن مدور برآمده باشد مانند گنبد و مشابه آن .
- حاش لله- پاک است خداوند.
- بوذری- مخفف ابوذری است.
- حبذا- بمعنای خوب و بهتر است مرکب از دو کلمه حب فعل ماضی ذا اسم اشاره .
- رأیت- بیرق.
- طغرل تگین- کلمه تر کیست شخصیکه از طرف پادشاه برای اداره یک شهر مؤظف باشد و نام چندتن از سلاطین سلاجقه.
- گردون- فلک، چرخ، بمعنای آسمان نیز آمده است.
- سده- بضم اول درگاه.
- آمال- آرزوها جمع امل است.

- مبارك ، خجسته ، داراي خیر و برکت. - میمون-
 غالب، دلاور، دلیر. - چیره-
 شعله، شعله آتش. - شهاب-
 جمع ثقه است بمعنی معتمد و مورد اطمینان. - ثقات-
 جمع عظم است بمعنای استخوان. - عظام-
 ریزه، شکسته، ازهم ریخته، استخوان پوسیده. - رفات-
 نشان گذاشتن برجیزی، امضا کردن خط و فرمان. - توقیع-
 شعر خواندن، رهنمائی کردن، در طلب گمشده رفتن، - انشاد-
 جمع راوی است. - رواة-

بدایع بلخي (۱۶)

- چیزهای نوپیدا شده، اشیای تازه و عجیب جمع بدیعه است. - بدایع-
 آسمان، فلك. - سپهر-
 کالبد، مجسمه، تصویریکه نقاش درست کند. - پیکر-

بیخودی بلخي (۱۹)

هلال- ماه نو.

پارسای بلخي (۲۱)

عرصه- میدان.

ترابی بلخي (۲۳)

طورسختا- کوه سخاوت.

یدیضا- دست سفید.

جان نثار بلخي (۲۶)

- کام - مراد و مقصود.
 بزم - عیش و عشرت.
 سیم اندام - سیم نقره است مجازاً بمعنای سفید پوست میباشد.
 اجرام - بکسر اول بمعنای جسم است و بفتح جمع جرم است بمعنای گناه و خطا.

جاهد مزاری (۲۷)

- طره - دسته موی تابیده در کنار پیشانه، جبه، پیشانه، بضم اول است.
 آشفته - پریشان شدن، خشمگین شدن، شوریده گشتن، شیفته شدن.
 تبسم - خنده زیرلب.
 فسون - مکر، حيله، تزویر.
 فتان - فتنه انگیز، شور انگیز.
 بالذ - ازیالیدن بمعنای غم، رشد، و بزرگ شدن.

حارثی بلخی (۲۸)

- مفرش - جای که در آن فرش پهن کرده شود گاهی ازیاب ذکر محل و اراده حال بمعنای فرش هم میآید.

حجت بلخی (۳۰)

- مستنصر - نام خلیفه فاطمی در مصر.
 هری - بکسر تین مراد هرات است چنانچه مشهور است.
 هرکه دارد در هری يك توبره کاه
 قصد ترکستان کند رویش سیاه

حميد بلخي (۳۱)

چين جين - پيچ و خط پيشاني.

حميدي بلخي « ميرزا عبد الحميد » (۳۲)

خفاش - شب پره
 صراحي - ظرف شراب.
 بناگوش - بيخ گوش ، نرمه گوش.
 عارض - صفحه رخسار ، چهره.
 حباب - بفتح گنبد آب که بر روي آب ظاهر شود.

حميد الدين بلخي (۳۳)

اعمي - نابينا.
 مالا مال - پر ، مملو.
 ترهات - بضم اول و تشديد راچيزهاي باطل جمع ترهه.
 نژند - اندوهگين ، افسرده ، سرگشته ، پژمرده ، خشمگين.
 گردون - چرخ ، آسمان.
 نسيم سمن - نسيم ياسمين ، دار در

بنصورت سمن مخفف ياسمن = ياسمين ميباشد.

نگهت - بوي خوش ، بوي دهان.
 باده رزي - شراب انگوري.
 غماز - بسيار اشاره کننده باچشم و آبرو .

خرد بلخي (۳۶)

طره - بضم اول دسته موي تابيده درکنار پيشاني.
 مينا - شيشه شراب ، چيزيکه بالا جوررد و نقره و طلا و جواهر

نقاشي شده باشد.

دوده- معاني دوده که در لغات و فرهنگ هادیده میشود قطعا
باينمقام ارتباط ندارد معني الشعر في بطن الشاعر و الله اعلم.

خسته مزاري (۳۸)

شتا- زمستان.

صيف- تابستان.

دقيقي بلخي (۴۱)

تازيان- عربها، تازيان جمع فارسي است ظاهرا شکل تشبيه
عربي را دارد.

فرپدر- شان و شوکت پدر.

گيتي- جهان، دنيا، روزگار.

آين- راه و روش.

ديوانه بلخي (۴۲)

نظاره- مصدر است بمعناي نظر کردن.

رابعه بلخي (۴۳)

همي- هم اين، همچنين، اينك، هميشه، پيوسته.

حيل- جمع حيله است.

اندر- حرف اضافه است در کلام زياد ميباشد مانند پدر اندر و

برادر اندر که زائد ميباشد از پدر و برادر اصيل.

توسني- سرکش و نافرمان.

کمند- ريسمانيكه جهت گرفتن انسان يا حيوان عيار ميکنند.

رضاطعني بلخي (۴۴)

- سنبیل- گیاهست خوشبو سنبیل الطیب نیز میگویند.
- سالک مزاری (۴۸)
- شرر- آنچه از آتش در هوا بپرد.
- مطلق عنان- عنان لجام و مهار را گویند معنای این کلمه آزاد و بی بند و بار است.
- مدارا- سازش با مردم.
- دبستان- مدارس و مکاتب ابتدائیه برای نو آموزان.
- هاله- دائره مهتاب که گاهی محیط آن ظاهر میشود.
- سروش بلخي (۵۰)
- عارض- چهره و رخسار.
- سروش- بضم اول و دوم بفارسي بمعنای ملك است و نام جبرئیل.
- شريفی بلخي (۵۷)
- خندگ- تیر
- شهاب مزاری (۵۹)
- اختر- ستاره
- شهاب- شعله، و شعله آتش.
- نگهت- بوی خوش، بوی دهان.
- شهید بلخي (۶۰)
- هکذی- همچین.
- رعد- آواز ابر.
- باده- حصاریکه در قدیم محیط شهر بنا میکردند مانند کهن دژ کنونی بلخ و دهداد.

شيخ مزارى (۶۲)

- ثقلین- جن و انس.
سراج- چراغ.
وهاج- درخشان.

ضرغا مزارى (۶۴)

- پروانه - پرنده کوچکی است که خود را از طرف شب در شعله
آتش میرساند و ماحول آن پرواز دارد و پیشتر ماحول
شمع و چراغ پرواز میکند
بزم- مهمانی، مجلس عیش و عشرت، باده گساری.
فانوس- شمعدان چیزیکه قدام از برنج میساختند، و نقش و
نگار و نگین بر آن علاوه میکردند و در محافل مهمانی و
غیره بر آن شمع رامی نهادند.
غزال- بره آهو.
صید- شکار.
کمند- ریسمان یا طنابیکه توسط آن انسان یا حیوان را احاطه و
حلقه کرده میگیرند.
عنان- مهار. جلو
پرملای- آشکار
ضرغام- شیر درنده.

ضیاؤالدین بلخی (۶۵)

- مردسره- سره درینجا مقابل ناسره است بمعنای خوب، نغز، بی
عیب، بی غش، اما درینجا که مقام هجو است تهدیداً

استعمال شده است.

ضيغم بلخي (۶۶)

- دوش - دي شب ، شب گذشته.
 پروانه - حشره بالدار كوچك كه ماحول شمع و چراغ مي چرخد.
 فرزانه - دانشمند، حكيم، عالم، عاقل، پاك نژاد.
 جين - پيشاني.
 ضيغم - گزنده، شيردرنده.

عبدالقدوس بلخي (۶۹)

- اتاليق - پدر اندر، مربي، نگهبان، محافظ.
 يورش - كلمه تركي است بمعنای هجوم، تاخت، تاز.
 مشامه - بيني، محل قوه شامه.
 شامه - يكي از حواس خمسه ظاهره انسان كه بوها را توسط آن درك ميكند عضو آن بيني است.
 شامه - اشياي خوشبو و بوكردني.
 غمامه - قطعه از ابر؟ از قرينه و ربط كلام و مرام دانسته ميشود
 كه مراد شاعر غم بوده نه ابر، . درينصورت اگر غمامه را مصدر غم گرفته شود صحت دارد؟
 باد شرطه - بضم شين باد موافق.
 سلاله - بضم سين آنچه از چيزي بيرون آورده شود. خلاصه ،
 نسل، فرزندان، نطفه.
 ناخدا - كشتي ران.

عزت مزاري (۷۱)

- سنبل- گياه خوشبو.
 عارض- رخسار، چهره.
 مخمل- نوعي از رخت كه مردم عامه بخمل ميگویند.
 حباب- بفتح اول گنبد آب كه بر روي آب ظاهر ميشود.

علمي بلخي (۷۳)

- مطول- كتابيست مدرس در معاني و بيان تأليف علامه
 تفتازاني.

عنصري بلخي (۷۴)

- حصار- قلعه، دژ، باره.
 مشك ناب- مشك صاف، پاك، بي غش.
 منخسف- گرفته و تاريك، ناپديد، كه بيشتر به گرفتن مهتاب تعبير
 ميشود.
 جعد- موي پيچيده خلاف مسترسل.
 غاليه- خوشبوي.
 نقاب- روي پوش.
 سحاب- ابر.
 يمن- خير و بركت.
 فر- شان و شوكت.
 مالك الرقاب- صاحب گردن ها مراد بادار و صاحب ومولي است.

عيسايي بلخي (۷۵)

- قلقل- بضم هردو قاف آواز شراب كه از گلوي صراحي بيرون
 ميآيد.

بلخ	۱۸۰	شعراي
	جام، پیاله شراب خوري.	ساغر-
	بضم اول بمعنای شراب است.	مل-
	نول.	منقار-

فاني بلخي (۷۷)

رعا-	اسم تفصیل مؤنث است مذکر آن ارعن بمعنای زن خود بین و خود آرا و نافعهم و سست اما در اصطلاح فارسی بمعنای خوش هیكل و زیبا و خوش قد و قامت استعمال میشود.
جواله-	بسیار جولان کننده ، بسیار گردش کننده.
حصار-	قلعه، دژ، باره

فروغي بلخي (۸۰)

طرب-	شادی، شاد مانی، جنبش و شورش از شادی.
------	--------------------------------------

فریدالدین بلخي (۸۱)

افشان-	مخفف افشانندن است بمعنای ریختن و پراکنده ساختن و پاشیدن و نثار کردن است
--------	---

کاتب بلخي (۸۵)

بکران-	بفتح اول اسپ اصیل، اسپي که رنگ او میان زرد و بور باشد ، اسپي که یکپاراکوتاه تر از پای دیگر بگذارد، و به کاف فارسی بمعنای اسپ اشقر یعنی سرخ رنگ که یال و دم آن سفید باشد نیز ترجمه شده است، و کذا به کاف فارسی اسپي که رنگ آن میان زردی و سرخی باشد نیز ترجمه کرده اند، از عبارات ما تقدم غالباً همان اسپ
--------	--

سمند دانسته میشود.

بعضي لغويين به كاف عربي اسپ خوب و سرآمد و اصیل
ترجمه کرده اند.

نگهت- بوئي خوش و بوي دهان.

كجلول بلخي (۸۶)

سرروان- درخت سرو، ناجو، كه خوب قامت عالي ويلند داشته
باشد مراد قد معشوقه است.

كشوري بلخي (۸۷)

لاابالي- بي باك، باك ندارم من.

گوهری بلخي (۸۸)

ستور- در عربي سنطور یا سنطير يکي از آلات موسيقي قديم
که دارای ۷۲ تار میباشد مخترع آنرا ابو نصر
فارابي ميدانند.

سيب غيبغ- غيبغ غيب نیز ميگویند و آن عبارت است از گوشت
آويخته زیر گلو که از لوازم مردم چاق است اگر این گوشت زیاد
باشد بدما است باندازه سيب آن درحسن و ملاحهت مهوشان مي
افزايد.

مخمور بلخي (۹۰)

بسل- حيو اينکه بعد از ذبح در حالت جان دادن درطپش باشد.
شمشاد- در برهان قاطع بکسر شين نوشته، درختيست درغایت
صلايت و مرزنگوش «مرزنجوش» رانيز گویند که نبات

خوش بو است و کنایه از قامت خوبان نیز معروف است

مستفید بلخي (۹۱)

گردون- چرخ، آسمان

معتصم بلخي (۹۲)

یغما- چپاول، تاراج.

سروآزاد- درخت سرو که همیشه سرسبز است.

معتصم - چنگ زنده بدامن کسی، دست اندازنده برای نجات و فلاح ورستگاری.

مفید بلخي (۹۴)

ساغر- جام، پیاله، پیاله شراب.

گردون- چرخ، آسمان

مولاناي بلخي (۹۵)

مدل- دلالت کننده.

مضل- گمراه کننده.

عنايات- جمع عنایت است عنایت الهی بمعنای لطف و بخشش

کردگار است.

مشتري- خریدار.

زیروم- آواز پر و باریک

فسون- مکر، حيله، تزویر.

عسس- شبگرد، گزمه، پاسبان.

سماع- از قبیل ذکر سبب اراده مسبب بمعنای حرکت است و

بمعناي گوش کردن نیز آمده شرائط سماع در احیاء علوم
الدین و عوارف المعارف و کیمیای سعادت مفصل مذکور است.

میر مزاری (۹۷)

در کتاب صیغه الواصلین تعداد لطائف رانهایت زیاد
آورده است اما اکثر واغلب حضرات صوفیه ده لطیفه
کار میکنند که مجموع آنها اینک از دایره امکان-
دیده میتوانید.



والا- بلند مرتبه.

نام قبل از اسلام مدینه منوره است و در قرآن حکایت
از آن نام است و بعد از اسلام این نام تقبیح شده است
مراجعه شود جذب القلوب شیخ عبدالحق الدهلوی بحث
اسماء مدینه منوره و حاشیه جلالین تفسیر کلمه یثرب
آیه یا اهل یثرب لامقام لکم ص ۳۵۲ حاشیه ۲۱ و
مشکوٰۃ ص ۲۳۹ حاشیه ۱۰ و بخاری شریف ص ۲۵۲

ج ۱ حاشیه ۵ باب فضل المدینه و شرح سفر سعادت ص
۴۲۲ - .

ترنم، خوش آوازي.	زمزمه -
فرشتگان مقرب	کروبیان -
خجالت، شرمنده.	منفعل -
آفتاب.	خاور -
چرخ، آسمان.	گردون -
صیغه امر است از هلیدن بمعنی بگذار.	بهل -
جاي باش..	ماوي -
تیر. تیریکه در کمان انداخته شود.	ناوک -
مخفف دیروز.	دي -
آن از اسمای اشارات بعید سان بمعنای طرز، طریقه، روش.	آنسان -

نابغ مزاری (۱۰۱)

مهار، جلو.	عنان -
مکر، حيله، تزوير.	فسون -
هلاک شدن، تباه شدن.	دمار -

ندیم بلخی (۱۰۲)

کلمه استثنا است در مقام منزّه نمودن بکار میروند	حاشا -
معنایش مگر، جز، سوا، هرگز،	

نزار مزاری (۱۰۳)

جاي حفاظت آسار باستانی.	موزیم -
جامه دوخته که از طرف کسی بعنوان جاذبه عطا گردد.	خلعت -

- صفوت- مثلث الصاد بمعنای برگزیده خالص ، پاکیزه .
 ام هانی - خواهر حقیقی حضرت علی کرم الله وجهه است ،
 « غیاث اللغات »
 نزار- ضعیف ، ناتوان ، خسته ، عاجز .

نظام بلخي (۱۰۵)

- چرخ نیلوفام- کنایه از آسمان است .
 درد- بضم دال آنچه از مائعات شراب جرم کثیف و تیره درته جام
 بماند .
 مطرب- به طرب آرنده ، نوازنده ، رقص .
 بزم- مهمانی- مجلس عیش و عشرت .

نیازی بلخي (۱۰۹)

- چرخ کج رفتار و چرخ میناکار- از هردو مراد آسمان یافلک
 است میناکار ازین حیث گفته که از طرف
 شب توسط ستاره ها و کهکشان ها مزین
 در نظر میرسد .
 طومار نامه ، دفتر ، صحیفه .

واعضی بلخي (۱۱۰)

- زحل- نام سیاره ایست که باصطلاح نجوم سعدش خوانند .
 مشتری- برعکس زحل است .
 داور- حاکم .
 چرخ چنبری- چرخ بمعنای آسمان و فلک است چنبر گرد ، مدور ،
 حلقه داتره ، یعنی آسمان یافلک مدور .
 عنای- سختی رامتحمل شدن ، رنج کشیدن ، مشقت دیدن .

فاقه - گرسنگی.

عناد - ستیزه کردن، کجروي، گمراهي، گردن کشي،

بداختري - بدستاره اي که از اصطلاح نجوم است.

والهې بلخي (۱۱۲)

حنا - حنا

واله - شيفته، سرگشته از عشق، اندوه دار، اندوه ناک.

وامق بلخي (۱۱۳)

مربي - بکسر با تربيت کننده.

سراب - زمين و اشخاصيکه در محل ابتدای جريان آب اتصال

داشته باشند. و نمايش بعضي مناطق و صحراء از دور

مانند آب.

وامق - دوست عاشق، نام عاشق عذرا...

صولت - قدرت، هيبت، قهر، غلبه، حمله در جنگ.

کي - عنوان شاهان کياني مانند کيخسرو و کي کاوس

کيقياد.

همت بلخي (۱۱۵)

صيقل - مبالغه صاقل است زداينده يعني جلاد هنده شمشير.

صياد - کسیکه بيشه شکار دارد.

جگر گوشه - قسمتي از جگر است.

بالیدن - رشد کردن، نمو کردن، فخر کردن.

غماز - بسیار اشارت کننده بچشم و آبرو و برهم زننده مژگان

براي ناز و کرشمه.

تهی - خالي.

ياري بلخي (۱۱۶)

خور- مخفف خورشيد = آفتاب.

مي صهبا- نوعي از شراب.

مولانا يوسف بلخي (۱۲۰)

زبا- اين كلمه اگر دچار تصحيف نشده باشد فعل ماضي ناقص يائي متعدي از حد ضرب ي ضرب است يعني زبايزبي مثل رمي يرمي معنايش حمل كردن و سوق دادن است كه با مرام الكلام چندان توافق ندارد هذا ما عن لي في الحواب و الله اعلم بالصواب معذرت: نگارنده ادعاء ندارد كه تمام شعراي گذشته بلخ را بطور حصر و قصر جمع و ترديف نموده باشد لذا كسانيكه بر علاوه معلومات داشته باشند ميتوانند كه اثر ضخيم و مفصلي را ترتيب داده بدست رس شائقين بسپارند .

مؤلف و آثار آن

ابو الاسفار علي محمد البلخي ۴۳ سال قبل روز شنبه اول سال ۱۳۲۸ هـ ش در قريه شيخ تاش تيمور از مضافات بلخ باستان چشم بجهان كشود. اسم تاريخي آن « غلام رحمان » است كه حاوي ۱۳۷۰ هـ ق ميباشد كنيته آن ابوالاسفار از سفر بكسر اول بمعناي نوشته و كتاب است، باين كنية نقيب احمد ديوبندي نيز شهرت دارد اما قراريكه از خود آن اين بيت را نقل کرده اند.

ابو الاسفار نام من از ان است

كه جولان گاه من ملك جهان است

تصريح ميشود كه آن اسفار از سفر بفتح سين بمعناي قطع مسافه است

نه بمعنای نوشته و کتاب.

ابو الاسفار اصلا از عشیره عرب میباشد و در قسمت و رود و اسکان عرب در بلخ و حوالی آن رساله خاصی بنام تذکره العرب تألیف نموده است که ایندم مطبوع و معروف است.

شروع تحصیل:

موصوف در بدو حال اقلا مبادی سواد آموزی را هم بطور لازم در ایام صغارت فرا گرفته نبود که از کثرت جذبه و شوق کار و بار راترک گفته عازم سر زمین قطغن شد.

علي الصباح چومردم در پی کار روند

بلاکشان محبت بکوه یار روند

قطغن یعنی تخارستان علیا و سفلی که بگفته حموی در معجم البلدان از پاکیزه ترین بلاد الله درعالم است سر زمینیکه چراغ ابو جعفر عسقلانی و ابو الحارث چهاردره نی و امام ابورجاء قتیبه بغلانی و ابو صالح خوستی و ابوذر اندرابی و ابو اسحاق طالقانی هنوز روشن بوده کثرت مدارس خیریه و درس و تدریس علوم و فنون در هر ساحه آن در اختیار طلاب علوم دینی همیشه قرار داشته و ابو الاسفار درین خطه دوستان و مخلصین زیادی دارد که مدتها درین سرزمین عرفانبار بسر برده اما کمتر اوقات آن صرف مساعی فراگرفتن علوم شده است.

و بعد از اینکه هنوز مبادی علوم ادبیه را بطور کامل قرانت نکرده بود عنایت الهی شامل حال آن شد تا اینکه از طریق مطالعه معضلات و مشکلات کتب درسی نوعی بر آن مکشوف شد که در عین خواندن هر کتاب آن قدر صلاحیت داشت که بر آن کتاب حاشیه نویسد در زمانیکه شافیه ابن حاجب را شروع کرد گاهی دریک روزشش ورق آنرا

مطالعه کرده فقط دوسه جاي آنرا از استاذ استفسار نموده است. و در عين كافيۀ خواني زنجاني را بعربي شرح مفصل نوشته كه اولين تآليف آن است.

عده از طلبۀ معاصر برين عقیده بودند كه اين شخص يكمرتبه كتب درسي را بتمامها خوانده است زماني رسيد كه بدرس و تدریس آغاز نمود بيشتر از دوسال نگذشته بود كه اوضاع كشور دگرگون شد مصادف به ۲۸ قوس ۱۳۵۷ هـ ش راهي هجرت شد درين مدت البته ۱۶ ماه در ايران نيز بسر برده و يقية ادوار هجرت را توأم با آوارگي و پریشاني واپس درپشاور صرف تآليف و تدوين نموده.

تاکنون ۳۵ كتب و رسائل در رشته هاي مختلف تآليف دارد و تآليفات قبل از هجرت آن عموماً مخطوطه و غير مطبوع است موصوف در قسمت استخراج مسائل معلومات عجيب دارد و هميشه مصروف مطالعه و تحشيه و تحقيق و تدوين قضايای ديني ميباشد.

گاهي بعد از نماز صبح الي قريب ضحوة الكبري بدون كدام اسناد و كتاب خاص از حفظ يك رساله را ترتيب و تكميل نموده و ازينقبيل در بعضي روزها دورساله هم نوشته است.

الغرض قلم سيال آن باعث شده است كه موصوف از درس و امامت و خطابت و مصروفيت هاي رسمي و اداري همه منزوي شده خاص مصروف تآليف و تدوين باشد. كه بدون خلوت و فرصت و صحت اينكار ماوراي درك عقل سليم است. و البته پر كردن اين خلاء نظر به ايجابات حوادث نيز يك امر ضروري است اگر تآليف و تصنيف نمي بود اينقدر كتب مملو از علوم و عرفان امروز در اختيار ما قرار نداشت.

بارها از صاحب الترجمة شنیده شده است كه ميگفت: دوستان صميمي بنده البته كساني خواهند بود كه در امر تآليف و تدوين با من مصمم بوده

و جز اینکار از من کدام استدعاء دگر نداشته است.

بهر صورت موصوف در قرن معاصر يك اندیشه نويس مذهبي است که عديلهش در ادوار تاريخ بعدي کمتر سراغ کرده ميشود و مابه افتخار بلخ برين ائمت که آثار ارزنده باستانی آنها دوباره احيا نموده است. خداکند که قرار وعده اش در مقدمه کتاب حاضر احوال و آثار مفسرين و محدثين و فقهاء و حکماء و صوفیة و متکلمين اين مرز و بوم را نیز جمع و تدوين نموده باختيار شائقين آن بگذارد.

آما آثار بعد از هجرت آن قرا ذيل است

« ۲۸ قوس ۱۳۵۷ هـ ش »

۱- سلاسل اربعة، مشتمل سلاسل چهار طریقه مشهور تصوف که شخص مؤلف نیز درین چهار طریقه مأذون میباشد. تاکنون یکمرتبه بطبع رسیده است.

۲- معمولات سیفی، در تصوف، بعضی ها درنام این رساله اعتراض دارند در حالیکه مقامات حریری و مقامات حمیدی و مکتوبان شریف و کمالات عزیزی عین همین ترکیب است، این رساله بارها طبع شده است و دیگر دو فصل این رساله از مؤلف نیست.

۳- دافع التفوه فی اثبات التصرف و التوجه، بارها طبع شده است.

۴- حجج البينات فی ثبوت الاستعانة بالاموات این رساله عربی است. و یک قسمت مهم آن بعد از طبع مؤلف در استانبول در یک مطبوعه خیریه نیز بطبع رسیده است.

۵- تحفة المبتدي، در اقسام الف لام نحوی که بارها طبع شده است.

۶- اسناد و مراقبات، در تصوف است دو مرتبه بطبع رسیده است.

۷- تاریخ اولیاء مشتمل سوانح و حالات چهار سلسله مروجہ تصوف در

قرن معاصر که مؤلف درین کتاب گراف هرخاندان و هر شخصي معروف آنرا از خود ابتکار نموده است، تاکنون دو مرتبه بطبع رسیده است.

۸- رفع النداء باعلي الصوت في اثبات يا رسول الله بعد الموت این رساله و شماره ۱۲ درمورد نداء غائب جمع آوري شده است مؤلف درین دو اثرش حد توسط این مسئله را بررسی نموده باینطور نه مشرک و کافر و نه حاضر و ناظر.

رساله اول «۸» این مسئله بار دو ترجمه شده در لاهور بطبع رسیده است که نام اردوي آن نداء و پکار میباشد، اصل فارسي آن دو مرتبه طبع شده است.

۹- احسن البشارة في صلوة التسبیح و الاستخارة سه مرتبه طبع شده است

۱۰- القول الاظهر، شرح فارسي فقه اکبر «یکمرتبه طبع شده است»

۱۱- الاجوبة الصریحه من الاحادیث الصحیحة، درمورد یکتعداد مسائل تحت جر و بحث که فقط یکمرتبه طبع شده نایاب گردیده است.

۱۲- احسن المأرب في اثبات مسئله نداء الغائب، رساله ایست عربي منقول از صحابه و تابعین و محدثین و فقهاء که در نوع خود نهایت مدلل بوده و حد اعتدال مسئله نداء غائب را منصفانه دران بررسی نموده است «یکمرتبه طبع شده است».

۱۳- رافع الالتباس في معرفة مواقیت الاعراس ، یکمرتبه طبع شده است.

۱۴- تذكرة العرب ، مشتمل ورود عساكر و عشائر عرب در افغانستان، تاکنون یکمرتبه بطبع رسیده است و ایندم جهت طبع دوم تحت توسعه و تفصیل است.

۱۵- خاطرات دود مان ترك و اوزيك در مسیر تاریخ مشتمل قضایای

جهادي آسياي ميانه و بيان شعب اترک، اين کتاب در حالي نوشته شده است که معضله افغانستان باجهاد بخارا نسبت مقاييسوي پيدا کرده بود. اين کتاب يکمرتبه طبع شده است.

۱۶- نظري پيرامون تصانيف امام ابو حنيفه (رح) اين اثر درنوع خود که مشتمل اسماء ۵۲ عدد آثار امام ابو حنيفه رح ميباشد قطعاً در ادوار تاريخ سابقه ندارد.

تنها در علم حديث ۲۰ مستند از مرويات امام ابو حنيفه رح دران مفصل تذکر داده شده است، تاکنون دو مرتبه طبع شده است طوبي لمن ظفر بنسخه منه.

۱۷- فتاوي بلخي، اين کتاب بر علاوه مسائل دقيق و عميق يکتعداد قضاياي تحت جروبحث فقهی را حاوي است که ۱۰۰۰ جلد آن در اندک مدت به فروش رسيده ناياب شد.

۱۸- چهل حديث با ترجمه فارسي، يك مرتبه طبع شده است.

۱۹- احسن التمسك في اثبات التبرک ، يك اثر ارزنده ايست که تمام دلائل و شواهد آن بالاثر ميباشد، يکمرتبه طبع شده است.

۲۰- تركيب بلخي، بر شرح مآنه عامل. يك مرتبه طبع شده است.

۲۱- = تنقيح الصيغ ، که صيغ مشكله جيد وردی دران باقواعوامتياز عجيبه تفصيل داده شده است.

۲۲- انفع الوسائل في متفرقات المسائل ، مشتمل يکهزار مسئله شاذو شارودغامض و رازم و نفيس و عويص که تاکنون ۲۰۰ مسئله آن بطبع رسيده است.

۲۳- مفتي مجاهد، مشتمل قضاياي دقيق و عميق جهادي است که با اسلوب نهايت نفيس و موزون تدوين شده است تاکنون يکمرتبه بطبع رسيده است.

- ۲۴- احسن الوسائل في معرفة الاوائل، که در آن از اوائل علوم و فنون و رسوم و رقوم نهايت پيچيده و مبهم با تعيين منابع و مصادر موثق بحث شده است تا کنون يك مرتبه طبع شده است.
- ۲۵- التحقيق المتين في تبين اشكال إن رحمة الله قريب من المحسنين که مشتمل ۳۴ سوال جواب ميباشد ۱۷ سوال و جواب از اسم آن و ۱۷ دگر از خير آن تاکنون يك مرتبه طبع شده است.
- ۲۶- كشف الغمة عن حديث سراج الامة، يکمرتبه طبع شده است.
- ۲۷- احسن الادراك في تحقيق حديث لولاك، يکمرتبه طبع شده است.
- ۲۸- احسن الشاهد في حکمة قلنسوة خالد، يکمرتبه طبع شده است.
- ۲۹- بيان اشكال تشبيه کماصليت، يکمرتبه طبع شده است.
- ۳۰- شورش در عين يورش «غير مطبوع است»
- ۳۱- رساله پيرامون نماز جمعه در قري و قصبات و کمپ هاي مهاجرين تاکنون غير مطبوع است.
- ۳۲- رساله در تحقيق مسئله مفقود، غير مطبوع.
- ۳۳- چهار کتاب، پيرامون عدد چهار تحت تأليف است.
- ۳۴- شعراي بلغ = کتاب حاضر.
- ۳۵- حاشيه اربعين امان نو وي رح غير مطبوع.
- متأسفانه شمارههاي ۱-۴-۱۰-۱۳-راکه قبلاً از هر کدام آن مفصل بحث نموديم موفق به تصحيح کامل آن نشده است و علت خرابي اين نسخ کتابت روي فلم توسط اشخاصي صورت گرفته که قطعاً فارسي و عربي را وارد نبوده اند گاهي دريك صفحه مواضع متعدد آن ضرورت باصلاح داشته.

عناوين	صفحات	تمبر
ابو شكور بلخي	٧	١
ابو علي سيناي بلخي	٩	٢
ابو المؤيد بلخي	٢٢	٣
آجري بلخي	٢٤	٤
اداي مزارى	٢٤	٥
ارسلان بلخي	٢٥	٦
اسلام بلخي	٢٦	٧
الف ابدال بلخي	٢٦	٨
املاي بلخي	٢٧	٩
اميد بلخي	٢٧	١٠
امير خسرو بلخي	٢٨	١١
اميني بلخي	٣٦	١٢
انوري بلخي	٣٧	١٣
آواره بلخي	٥٦	١٤
باباي بلخي	٥٦	١٥
بدايعي بلخي	٥٦	١٦
باطني بلخي	٥٧	١٧
باهر بلخي	٥٧	١٨
بيخودي بلخي	٥٨	١٩

نمبر	صفحات	عناوين
۲۰.	۵۸	بياضي بلخي
۲۱	۵۹	پارساي بلخي
۲۲	۵۹	تابي بلخي
۲۳	۶۰	ترايي بلخي
۲۴	۶۰	ثاقب بلخي
۲۵	۶۱	جاروي بلخي
۲۶	۶۲	جان نثار بلخي
۲۷	۶۲	جاهد مزاري
۲۸	۶۴	حارثي بلخي
۲۹	۶۴	حبيب بلخي
۳۰.	۶۵	حجت بلخي «ناهر خسرو»
۳۱	۷۵	حميدي بلخي ۱
۳۲	۷۶	حميدي بلخي ۲
۳۳	۷۷	حميد الدين بلخي «قاضي»
۳۴	۷۹	حيرت بلخي
۳۵	۸۰	خاوند شاه بلخي
۳۶	۸۱	خرد بلخي
۳۷	۸۱	خرگاهي بلخي
۳۸	۸۲	خسته مزاري
۳۹	۸۳	خلفي بلخي

عناوين	صفحات	نمبر
درويش بلخي	۸۴	۴۰
دقيقي بلخي	۸۴	۴۱
ديوانه بلخي	۸۶	۴۲
رابعه بلخي	۸۶	۴۳
رضاطعني بلخي	۸۹	۴۴
رحيمي بلخي	۸۹	۴۵
رشحي بلخي	۹۰	۴۶
زلفي بلخي	۹۰	۴۷
سالک مزارى «مرحوم مولوى عبدالحى مزارى»	۹۱	۴۸
سراج بلخي	۹۳	۴۹
سروش بلخي	۹۴	۵۰
سقاى بلخي	۹۵	۵۱
سلطان بلخي	۹۶	۵۲
سميع بلخي	۹۶	۵۳
سيداى بلخي	۹۷	۵۴
سید محمد بلخي	۹۸	۵۵
سيلي بلخي	۹۹	۵۶
شريفى بلخي	۱۰۰	۵۷
شقيق بلخي	۱۰۰	۵۸
شهاب مزارى	۱۰۲	۵۹

بلخ	۱۹۷	شعراي
عناوين	صفحات	نمبر
شهيد بلخي-۱	۱۰۳	۶۰
شهيد بلخي-۲	۱۰۵	۶۱
شيخ مزارى	۱۰۶	۶۲
شيداي بلخي	۱۰۷	۶۳
ضر غام مزارى	۱۰۸	۶۴
ضياؤالدين بلخي	۱۰۹	۶۵
ضمغم بلخي	۱۱۰	۶۶
عاجز بلخي	۱۱۰	۶۷
عامل بلخي	۱۱۱	۶۸
عبدالقدوس بلخي	۱۱۲	۶۹
عبيد بلخي	۱۱۲	۷۰
هزت مزارى	۱۱۳	۷۱
عطار بلخي	۱۱۴	۷۲
علمي بلخي	۱۱۴	۷۳
عنصرى بلخي	۱۱۵	۷۴
عيساي بلخي	۱۱۹	۷۵
غبار بلخي	۱۲۰	۷۶
قانى بلخي	۱۲۱	۷۷
فايق بلخي	۱۲۲	۷۸
فداني بلخي	۱۲۲	۷۹

نمبر	صفحات	عناوين
۸۰	۱۲۳	فروغوي بلخي
۸۱	۱۲۴	فريد الدين بلخي
۸۲	۱۲۴	قاري بلخي
۸۳	۱۲۵	قاضي عبدالواحد بلخي
۸۴	۱۲۶	قليچ بلخي
۸۵	۱۲۷	کاتب بلخي
۸۶	۱۲۷	کچلول بلخي؟
۸۷	۱۲۸	کشوري بلخي
۸۸	۱۲۹	گوهری بلخي
۸۹	۱۳۰	لايق بلخي
۹۰	۱۳۱	مخمور مزاری
۹۱	۱۳۲	مستفيد بلخي
۹۲	۱۳۳	معتصم بلخي
۹۳	۱۳۴	معروفی بلخي
۹۴	۱۳۴	مقيد بلخي
۹۵	۱۳۶	مولاناي بلخي « مؤلف مشنوي »
۹۶	۱۴۳	مولانا محمد بلخي
۹۷	۱۴۴	مير مزاری
۹۸	۱۴۶	مير منير بلخي
۹۹	۱۴۶	ميرک بلخي

نمبر	صفحات	عناوين
۱۰۰	۱۴۷	نائبى بلخي
۱۰۱	۱۴۸	نايغ مزارى
۱۰۲	۱۴۹	نديم بلخي
۱۰۳	۱۵۰	نزار مزارى
۱۰۴	۱۵۲	ناصر بلخي
۱۰۵	۱۵۲	نظام بلخي
۱۰۶	۱۵۳	نظمى بلخي
۱۰۷	۱۵۴	نوید بلخي
۱۰۸	۱۵۵	نيازي بلخي-۱
۱۰۹	۱۵۵	نيازي بلخي-۲
۱۱۰	۱۵۷	واعظى بلخي
۱۱۱	۱۵۸	واقف بلخي
۱۱۲	۱۵۹	والهې بلخي
۱۱۳	۱۵۹	وامق بلخي
۱۱۴	۱۶۰	هجري بلخي
۱۱۵	۱۶۱	همت بلخي
۱۱۶	۱۶۲	يارى بلخي-۱
۱۱۷	۱۶۲	يارى بلخي-۲
۱۱۸	۱۶۳	يكتاي بلخي
۱۱۹	۱۶۳	يگانه بلخي
۱۲۰	۱۶۴	يوسف بلخي «مولانا»-۱
۱۲۱	۱۶۴	يوسف بلخي-۲

نشاط زندگانی باغم مردن نمی آرزد

حیات خضر اگر خواهی بجان کندن نمی آرزد

بعشرت گر نشینی سالها در بستر راحت

بخشت زیر پهلو در لحه خفتن نمی آرزد

بعلم و فضل اگر علامه عالم شوی ای دل

بیک حرف از خط اعمال خود خواندن نمی آرزد

اگر پشت فلک از بار طاعات تو خم گردد

بمیزان حساب آخر بسنجیدن نمی آرزد

بجنت گر نباشد وعده دیدارش ای «سقا»

تمام حور و غلمانش بیک دیدن نمی آرزد

از متن کتاب